کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

Bibl. M.R.4



کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب تحفة الحرمین و سعادة الدارین

مؤلف معصوم ابن رحمتعلی النائب الصدر شیرازی

موضوع سفرنامه

شماره اختصاصی (۴۱۷) از کتب (چاپی) اهدائی

تیمسار سرلشگر مجید فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب ۴۲۵۸۱

Bibl. M. R. 4

کتابخانه مجلس شورای ملی



شماره ثبت کتاب ۴۴۵۸۱

کتاب: تحفة الحرمین و سعادة الدارین

مؤلف: نصیر ابن المتقی الثاقب الصدری شیرازی

موضوع: سفرنامه

شماره اختصاصی (۴۱۷) از کتب (چاپی) اهدائی

تیمسار سرلشکر مجید فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی

Bibl. M. R. 4

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب تحفة الحرمین و سعادة الدارین

مؤلف معصوم ابن رحمتعلی النائب الصدری شیرازی

موضوع سفرنامه

شماره اختصاصی (۴۱۷) از کتب (چاپی) اهدائی

تیمسار سرلشگر مجید فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب

۴۲۵۸۱

... مجيد فيروز
اهدائی
بکتابخانه مجلس شورا ملی

هذا الكتاب

المستطاب المسمى بتحفة الحرمين وسعادة

الدارين يشتمل على فوائد عالية هي للمسافرين زاد وللطالبين

رشاد وللواصلين زينة وللسالكين سراج وللناسكين

منهاج ويحتوي على فرائد غالية لا يطلع عليها الا من اتى الله

بقلب سليم وانتصر لله بعين الرضا والتسليم والذي جعل الصبح

والشفق كتاب ينطق عليكم بالحق ونعم الحبيب لقد جمعت فيه المحاسن

كلها واحسنها الايمان واليمن والامن للعالم الفاضل الصمداني والعالم

الكامل الرباني قدوة المحققين وقطب العارفين وبرهان الكاشفين

كهف الحاج والمحتاج فريد الدهر معصوم رحمتعلي

النائب الصدر الشيرازي دام افضاله

ولا زال نواله



کتابخانه مجلس شورای ملی

رب اعوذ بک منک (بسم الله الرحمن الرحیم)

الحمد لله علی هدایته لدینه والتوفیق لما دعا الیه من سبیله
والصلوة والسلام علی جمیع انبیائه ورسله وملائکته وخلفائه
اما بعد نظر بخطاب حکمت مآب وحاسبوا قبل ان تحاسبوا
از بدو اوان تکلیف بنای این ضعیف این بوده در شبانه روزی که
هر آنی از آن بی قیمت زمانی برای فکر در اعمال وافعالی که از اول صباح
و انتباه تا هنگام نوم عمر گران بها تلف شده مسوده نموده که در واقع
گویا بچشم عمر خود را ملاحظه نماید و پیش از آنکه بگویند اقرأ کتابک کفی
بنفسک الیوم علیک حسیبا صورت حسابی داشته باشد و در مضا
که من اعظم المصائب فوت الزمان من دون فائدة ناله و انابه نماید و بامید بعد من را

فرصت شمارد لهذا شکسته بسته الیست معروض میدارد مدتها بود که توفیق
تلثیم عتبه مصطفوی و آستان بوسی ائمه بقیع صلوات الله علیهم و زیارت بیت الله را
از رب البیت متمنی مینمود در حسب اسباب ظاهری امری محال و هر سال موانعی
میرسید که ذکرش جز ملال حاصلی نخواهد داشت فقد افنیت بالتسویف الامال عمری
تا آنکه بمفاد من قرع بابا و لج و لج گفت پیغمبر که چون کوبی دری
عاقبت زان در برون آید سری در شب بیست و سیم رمضان المبارک
سنه ۱۳۰۱ دعای ابو حمزه ثمالی میخواندم حالتی روی داد که چون بکلمه و اذقنی حج
بیتک الحرام رسید بظهور پیوسته که نعمت فیض یابی و وصول کعبه مقصود
بحصول می انجامد ولی در تعیین زمان و رفیق و دیگر لوازم طریق متحیر و در ریب
و مترصد تا از عالم غیب چه حکم مشاهده گردد روز بیست و سیم هنگام ظهر در عالم
رؤیا مشاهده نمود که اوضاع عالم بقسمی گردیده که تفصیلش در تحریر و تقریر نگنجد
اجمالش آنکه حضرت مهدی عجل الله فرجه بنور ظهورش عالم را منور فرموده و
این ضعیف در خدمتش و بامر حضرتش همی ندا مینماید ایها الناس ابشروا بالخیر
و تمام عالم امکان و خلق جهان استماع مینمایند و از شدت شوق گریه عارض
حقیر شده که از چشمها چشمه ها جاری بعد از انتباه از این سنه یقین دانستم که هذه السنه

باید مشرف گردد بقدر مقدور آنچه میسور بود برای امور معیشت و گذران متعلقان فراهم
آورده و بمضمون حکم مشحون یوصیکم الله فی اولادکم صورت وصیتی نوشته و از جناب
وزیر اعظم کهف الفقراء امین السلطان و جناب اجل وزیر علوم ادام الله اقبالهما اجازه
حاصل سازد برگ سفر را بزاد تقوی و ترک هوا مستحکم و رفیق طریق را بقائد توفیق محکم

افاد الترحل غیر ان رکابنا — لما تزل برحالنا وکان قد

جمعی از اصدقاء روحانی در شب جمعه ۲۷ انجمنی ساختند و باقامه ادله و براهین بر
ترک سفر و صرف نظر از این رهگذر همی پرداختند که از ترتیب مقدمات و وضع
صغریات و کبریات جمله اشکال اذیت و آزار مردمان حسود باقی ماندگان قوم
عاد و ثمود نتیجه می بخشید ابتدا یکی از فضلاء کاملین و عرفای شامخین که بر خردمند
و با ضعیف مرحمتی ارجمند داشتند فرمود که درین بزم محبت حق صحبت با تو دارم
و از این عزم جزم با استدلال رجحان ترکش را ثابت مینمایم اجمالاً آنکه وجوب و رجحان
مطلق سفر از این اقسام بیرون نخواهد بود اول برکسی فرض عین است که دست توفیق
گریبانش گرفته و در مقام تحقیق و تحصیل علم مفروض افتاده و طالب اوست چنانچه
فرموده فلولا نفر من کل فرقة ۞ فاسئلوا اهل الذکر ۞ واطلبوا العلم ولو بالصین
و طلب العلم فریضة علی کل مسلم و امر حقیقة در وجوب و فور

اگر مطلق بگویند در اینجا قراین بسیار است که برای وجوب و فوریت و این امر مقید
بهیچ شرطی جز شرایط عامه نیست و در مطلوب این علم و مقصود از تحصیلش اختلاف
بسیار و هر کس چیزی فهمیده بعضی تهذیب اخلاق را علم مفروض دانسته اند
و جمعی فقه را پسندیده اند و برخی کلام را گفته و کثیری تفسیر و اخبار را نوشته اند و
ادله بر صدق مدعی ذکر نموده اند که بیانش طول در کلام است و این علوم مصطلحه را چنانچه
گفته اند مقدماتی لازم دارد که تحصیل مقدمه هم واجب است چون وصول بذی المقدمه
بدون مقدمه ممتنع و عرفای شامخین تعریف علم مفروض را چنین فرموده اند علم اشخص است
بنحوی که طریق سلوک بباطن باشد و معرفت عالم صغیر که انموذج عالم کبیر است
و در حقیقت علم شناسائی انسان صغیر است که عالم وقت و سبب شناسائی انسان
کبیر است باشد که علم اجمالی تفصیلی گردد مَن عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ
وَهُوَ فِقْهُ اللهِ الاکبر و کتابُ اللهِ الاعظم و موروثُ الانبیاء و موضوعه نورٌ ای وجودٌ
یَقْذِفُهُ اللهُ بتوسط العالم فی قلب من یشاء هو واثباته و مصداقه تحقق صورة
الفکر که اللهُ نورُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ و علامته سلطان الذِّکر
و فائدته حصول مجرد عند مجرد و اتحاد العاقل و المعقول و العالم و المعلوم
وَالْعابد والمعبود والذاکر والمذکور که الغیر من

الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک بیت
غیرتش غیر در جهان نگذارد لاجرم عین جمله اشیا شد و عالم باین علم أعزّ
من الکبریت الاحمر دی با چراغ شیخ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم
آرزوست گفتم که یافت می نشود گشته ایم ما گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست
و مدعیانش اکثر من المدد و اصحابهم معهم فی السقر که انتم وما تعبدون
من دون الله حصب جهنم این مدعیان در طلبش بیخبرانند آن را که
خبر شد خبرش باز نیامد و مدعیان کاذب در هر عهدی بوده اند و با هر ولی زمانی
همسری داشته اند در این چمن گل بیخار کس نچید آری چراغ مصطفوی با شرار بولهبی است
و بالبسه مختلفه و رنگهای متفاوته در هر دوره باقتضای آن دوره بوده اند چنانکه معاو
بدور خود اصحاب سرّی جمع آورده و در مسجدی که بنا کرده بود مجلس مخصوصی داشتند و
حلقه ذکری میگرفتند و دعوت باطنی او را در بلاد منتشر همیداشتند و امثال او زیاد است
و از اینجاست که فرموده نقد صوفی نه همه صافی و بیغش باشد ای بسا خرقه که مستوجب
آتش باشد الله ولی الذین آمنوا والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت و بعد از تحقیق
و وصول بموضوع صحیح فرصت غنیمت دانند و تاخیر روا ندارند الله الله هیچ تاخیری
مکن که زجر لطف آمد این سخن ٭ الله الله زود در تعجیل کن بر فروز از این بشارت

بی سخن بنبی وقت او من یقوم مقامه دست بیعت دهد بیعه عامه نبویه او خاصه
ولویه که در واقع با خدا بیعت نموده که الذین یبایعونک انما یبایعون الله
ید الله فوق ایدیهم و قبول اوامر و نواهی و بجمله شرایط میثاق وفا نماید و کالمیت بین
یدی الغسال خود را بتصرف او دهد و اراده و خواهش را ترک و اگر نفس وسوسه نماید
که امتحان نماز نهار که کاه کوهی را نتوان سنجیدن و درین مبایعه مبارکه حق که ان الله
اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی
سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل والقرآن ومن
اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم وذلک هو الفوز العظیم
نور علم در دل او ظاهر و قابل نزول سکینه گردد انزل الله سکینته فی قلوب
المؤمنین و ابتدای سلوک و تکلیف و ولادت ثانویه اینجاست که من لم یولد
مرتین لم یر ملکوت السموات والشقی شقی فی بطن امه والسعید سعید
فی بطن امه زیرا که مادام مکلف بهادی نرسید و اخذ میثاق و عهود ننموده
تکلیف نمیدانسته چنانکه عارفی فرموده اول توفیق دوم تحقیق سیم هادی اول اند
و آزادیست و لمه شیطانی و لمه رحمانی بهم آمیخته و جنود عقلیه و جهلیه در هم ریخته و
اناً فاناً بقوت ذکر و فکر و حضور عند الشیخ بر لشکر جهل غالب و اولیای شیطان

ونفس را مقهور گرداند چین پیرالا که با پرهای شیخ تا به تبنی عون لشکرهای شیخ و رفته
رفته صورت بندی وتخمیر این لطیفه که از ازدواج عقل با نفس و امتزاج بحر نبوت و
ولایت حاصل شده در خمخانه اربعین صباحا مخمر گردد بر در میخانه عشق
ای ملک تسبیح گوی کاندر آنجا طینت آدم مخمر می کنند و قابل افاضه وَنَفَخْتُ فِيهِ
مِنْ رُوحِي مضافا و مطلقا به اعتبار و حالات شود و کوکب سیاره انسانیه
از افق خَلَقَ اللهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِه باهر گردد و آمر خیرات و کشنده بسوی دار
سعادت و حاکم شرور و برنده بدار شقاوت با و ظاهر سازند و میزان معرفت
لمه شیطانی و لمه رحمانی را بدست او دهند که إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ
إِمَّا كَفُورًا و در این ولادت یا بدار سعادت و ملکوت علیا کشندش و بشارت
بادش که السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ و یا بدار شقاوت و ملکوت سفلی برندش که الشَّقِيُّ
شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ و تا از وادی
اعراف نگذرند ندانند اهل کدام دارند که وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ ای علی اولاده
وَخُلَفَائِهِ وَفِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ نَحْنُ الْأَعْرَافُ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمُ الْبَرْزَخِيَّةِ
و از اینجه در مناجات است رَبِّ لِلشَّقَاوَةِ خَلَقْتَنِي أَمْ لِلسَّعَادَةِ حکم مستوری
المودنا خیرا
مستی همه بر خاتمه است کس نداند که آخر بچه حالت برود اللّٰهُمَّ اجْعَلْ خَاتِمَةَ

چه بسیار که بدار سعادت میرود و بحسب صورت و بدار شقاوت میرود معنا چنانکه
خوارج نهروان جمله از اصحاب بیعت ولویه علویه بودند و بسا که بدار شقاوت میرود بر
حسب ظاهر و بدار سعادت میرود در باطن چون حر ابن یزید ریاحی و بشر حافی و این
روایست که فرموده اذْكُرُوا مَوْتَاكُمْ بِالْخَيْرِ لِأَنَّكُمْ لَا تَعْلَمُونَ آخر حالهم و خاتمه امورهم
كَيْفَ صَارَ حَالُهُمْ عِنْدَ طُلُوعِ إِمَامِ زَمَانِهِمْ فِي سَكَرَاتِهِمْ يَا حَارُ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتْ
يَرَنِي بِمَوْتِهِ الْاخْتِيَارِيِّ أَوِ الْاضْطِرَارِيِّ بحسب استعداده و حاله فَإِنْ كَانَ
مِنْ أَهْلِ النِّعْمَةِ فَنِعْمَةُ اللهِ عَلَى الْأَبْرَارِ وَإِنْ صَارَ مِنْ أَهْلِ النِّقْمَةِ فَنِقْمَةٌ عَلَى الْفُجَّارِ
و از این وادی که بگذرند اگر دار الشقاوة و ملکوت سفلی مقر اوست دیگر برزخی ندارد
و مظاهر قهریه حرفه که با شمت رائحة الوجود که اول و دوم اند محشور شود با ایشان مرتد فطری
توبه او قبول نیست یعنی توبه ندارد لِأَنَّهُ ارْتَدَّ مِنْ فِطْرَةِ الْإِنْسَانِيَّةِ وَتَمَكَّنَ فِي
دَارِ الشَّيَاطِينِ ثُمَّ صَارَ هَادِيًا لِلْمُضِلِّينَ قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَمَنْ
يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ
أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و لطیفه انسانیه را باخته و کوکب سیاره که مطلع الفجرین بود در طرف
ظلمت انداخته فَلَمَّا قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَلَمْ يُقْبِلْ و اگر قائد توفیق نعم الرفیق و بدار سعادت
و دار النعیم کشندش از اعراف خلاص و اول درجه صراط را طی نموده بجانی یافته و بهم جانی

گرفته بمفاد اذا الوحوش حشرت در بوستان ما تلذ الاعین وتشتهی
الانفس او را بهشتند و چنانچه وقوف عارض این کوکب سیاره نشود و ازین
مقام تجاوز نماید و همت بلند دارد امید است که بدار الانسان برسد مقام
عشق بلند است همتی حافظ که عاشقان ره بی همتان بخود ندهند و بشرف بیعت
الرضوان مشرف گردد مُردم از حیوانی و آدم شدم واول طور طور چهارم
و نور نار موسویه و بروز حجابات نوریه است و نسبت سیر و قوت حرکت حال نگذشته
مانند نسبت سکون بحرکت است واین طفل یک شبه ره صد ساله میرود بهوش
باش که هنگام باد استغنا هزار خرمن طاعت بنیم جو نخرند و گذشتن ازین برزخ
بسیار سخت تر از اول است آن خیالاتی که دام اولیاست عکس مه رویان بستان
خداست که گذشتن از حجاب نور مشکل تر از ظلمت است و اول حجب ابلیس بودی
و حال نور اول مرتبه بشریت احمدیت که العلم حجاب الاکبر ای حجاب الله الاکبر
مقام عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است کسی آن آستان بوسد که جان
در آستین دارد باید ابراهیم وار از طلوع کوکب و قمر و شمس از رب مطلق منصرف
نشود و آنچه باو عرضه دارند لا احب الافلین گوید که تا احکام تجلی بظهور رسد
و هرچه خضر را و فرماید انک لن تستطیع مایوس نگردد تا جدار غلامان یتیم را ساخته

و از شرک ذاتی رسته حال فوادش و زبان سرش وجهت وجهی للذی فطر
السموات والارض حنیفا مسلما وما انا من المشرکین گویا باشد تا در زمرهٔ امت محمدی
محشور شود که ان من شیعته لابراهیم و یوم نحشر کل امة بامامهم
در ظهور قیامت کبرا و تجلی ثانوی مهدوی حشرش با علی و مقامش فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر شود در حق او فرماید علماء امتی افضل او کانبیاء بنی اسرائیل و نعیمش
ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب احد وموجود هو الاول و
الآخر والظاهر والباطن و هو بکل شیء محیط سالها دل طلب جام جم از ما میکرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد وبعد از مقدمات معروضه و مجملات مختصره
در معنی علم مفروض ضمنا محقق شد قطع این مرحله بی همرهی خضر وقت محال بلکه مورث امراض
غریبه و هلاکت ابدیه است و مطالعه کتب عرفا و مشایخ صوفیه جز پریشانی فایده
نخواهد بخشید حتی وصیت بزرگان نسبت بسالکین چنین بوده که سالک در بدو
سلوک مطالعه کتب را ننماید و بجز آنچه باو رسیده و دستور العمل گرفته ذکر و فکری
نداشته باشد و همت را واحد نماید بهمان زیرا که تفرقه حواس می آورد و بخیال بعض
مراتب که هر کس سیر خود را نوشته می افتد سیر او خیالی میشود چنانچه غالب کسانیکه
هنوز قابل اخذ میثاق ولویه علویه خاصه بلکه هنوز بحقیقت بیعت نبویه عام نرسیده

ونفهمیده دعوی سیر نمایند و گاه گاهی سر را بر زانو گذاشته تنفس صعدا می کشند و شوقی
هم از مثنوی میخوانند شاید در خیال خواب رفته و نفس او را اجهار کرده بلکه طبیعة
حرف درویشان و نکته عارفان   بسته اند این بیچارگان بر زبان
و مرحوم شیخ احمد احسائی با اینکه مرد فاضل بوده چون در بعضی علوم استاد ندیده
بمطالعه کتب خواسته هر کس سؤالی نموده جواب نوشته لا ادری هم جایز ندانسته از
اصطلاح هر طایفه بیخبر مانده و مخصوصاً کتب حکما و عرفا غالب مرموزات است
بعلاوه شنیدن از استاد خُذوا العِلمَ مِن اَفواهِ الرِّجال فرموده اند که هیچ قنادی نشد
استادکار تا که شاگرد شکرریزی نشد باید شخص سیر کند و برود تا ببیند مثلاً
تعریف مکه و مناسک او را از اهلش شنیدن و خواندن کافی از حج نمودن نخواهد بود
تصور عسل غیر از خوردن عسل است لهذا مرحوم شیخ در امهات مسائل اصول معرفت
برخلاف رفته سلسله طولیه و عرضیه و ربط حادث بقدیم و مسئله شیئیت شیئ
بصورت است یا بماده بلکه مسئله اصالت وجود و ماهیت که تمام حکمت بر آن مترتب است
نفهمیده هر دو را اصیل دانسته و اصالت هر دو یعنی هم وجود و هم ماهیت بعلاوه
آنکه احدی از حکما قائل نشده مستلزم قبول نمودن مذهب مجوس که یزدان و اهرمن
و تصدیق نمودن را نماید که نور و ظلمت قائلند چنانکه در جای خود محقق است

و موقع طول این سخن نیست و دیگر آنکه صفات ذاتیه که مبنای توحید بر آن است
و زحمت کشیده اند موحدین در تحقیق او و در قبال مسیحی که باقانیم قائلند و اشاعره که صفات
را زاید بر ذات دانسته اند منکر گشته از الجمله علم حق است که عین ذات حضرت
اوست میگوید نگوئید چرا که تکلم در ذات جایز نیست و سلسله طولیه و عرضیه خود جعل
نموده و لازمه این حرف آنکه منطق پوچ است و حال آنکه علم میزان اگر نباشد
راه صحت و سقم ادله مسدود است و مغالطه مینمایند با عوام که میزان ما کلام اهل بیت است
و اگر علم منطق حق باشد پیغمبران حیوان میشوند باین دلیل النبی انسان و کل انسان حیوان فینتج
فالنبی حیوان است و دیگر از این مقوله در رسائل و کتب خود زیاد است موقع در اینجا ندارد خلاصه
از این پریشان نویسی مرحوم شیخ احمد دو طایفه در مذاهب اسلام متحدث شدند
یکی نام خود را رکن و دیگری باب بهاء و کتبی بافتند و هر دو در رد یکدیگر تاختند
وَقالَتِ الیَهودُ لَیسَتِ النَّصاریٰ عَلیٰ شَیءٍ وَقالَتِ النَّصاریٰ لَیسَتِ الیَهودُ عَلیٰ شَیءٍ
اجمالی از منشاء انوجاد این دو طایفه آنکه کلمات پریشان شیخ که در زمان سید کاظم
رشتی تحقیقاتی بر او افزود سید علی محمد شیرازی و حاجی محمد کریم خان قاجار کرمانی هر دو
در روضه حسینی در حوزه سید رشتی بودند و این مطلب را که عالم نطفه بود و علقه شد تا آنجا
که انسان شد در زمان آدم متولد و رفته رفته ترقی نمود در زمان حضرت خاتم بالغ

و در زمان شیخ احمد بکمال رسید عنوان نمودند بعد از سید گفتند در این زمان ترقی بیشتر
نموده بیعت رکنیت را باید از مردم گرفت والا ایمان ندارد هر کس معتقد برکن
نباشد و اگر ایمان برکن نیاورد از تمام اقسام کفار بدتر است آن دیگری همین دعوت
را بدون خدعه نمود که من هستم ناسخ کتاب حق و نبی مطلق منتهی اولی از لازمه حرفش
نسخ میرسید بلکه کذب کتاب میرسید چرا که اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی
اگر راست باشد پس ترقی زمان اقا یعنی چه خلاصه ذیو فی ذمانها نعمات زمان ترقی
کرده دوره ظهور الوهیت را اقتضا کرده میدانم بعد از این چه اقتضا نماید دور که لَیْسَ
وَرَاءَ عَبَّادَانَ قَرْیَة راستی اگر زمان ترقی نکرده باشد چرا فرعون با وجود یکه او رجره
بود وَاَلَیْسَ لِی مُلْکُ مِصْرَ میگفت تا پیر مرد همسایه زنده بود خجلت داشت دعوی
الوهیت نماید و درین دوره با انکه هیچ ندارند محتاج به فوت همسایگان نیست البته
زمان کاملتر شده که همسایگان را القب مرحمت یکی حضرت مثال کردد و دیگری
مبلغ رسالتش پیغمبر مایند و بعضی از همسایگان بقوت استصحاب وحی را نازل مینمایند
و خادم الله میشوند هر که لوزینه شهوت چشیده مست ترس نیست در مجلس این طایفه
از بشیران صَدَقَ وَلِیُّ الله از مطلب دور شدیم مطالعه کتب عرفا نمودن مثل
مطالعه مریض است کتب طبیه ثمری برای غیر طبیب حاذق ندارد مریض چه داند تشخیص نما

در حق او خوب است یا عسل چه بسا مشاهده شده دو مریض با آنکه مرض هر دو از
خلط سودا بوده یک دوا مناسب حال هر دو نبوده زیرا که قراین و شواهد و حدس
صائب میخواهد که تشخیص مرض بدهند و میشود که در حق او شهد و در حق تو سم در حق او مدح
و در حق تو ذم خلاصه کتابی در اسلام بلکه در عالم بزرگتر از قرآن نداریم با اینهمه فرمود
کتاب و عترت که اگر عترت نباشد کتاب بهلاکت می اندازد یُضِلُّ مَنْ یَشَاءُ
چگونه میشود بدون استاد قدمی برداشت اشخاصی که فرموده اند کون در ترقی و آیات
عالم صغیر را خواسته اند مولا الموالی برمز فرموده اتزعم انک جرم صغیر
وَفِیکَ انْطَوَی الْعَالَمُ الْاَکْبَرُ   وَاَنْتَ الْکِتَابُ الْمُبِینُ الَّذِی
بِاَحْرُفِهِ یَظْهَرُ الْمُضْمَرُ که باید نزد استاد حرف بحرف کتاب وجود را
درس بخوانند اَللّٰهُمَّ احْفَظْنَا مِنْ شُرُورِ اَنْفُسِنَا وَسَیِّئَاتِ اَعْمَالِنَا و بنا بر آنچه در بیان علم
فرض سخن رفت باتفاق شامخین عرفای صوفیه و اختلاف مفسرین و علمای اصولیه
و کلامیه و اخباریه و اخلاقیه همه آرای متفقند که اصول الدین را باید اجتهاد
نمود محض تقلید از پدر و مادر و اهل بلد و ملیت و ان اکتفا نمود و در اعتقادیات
نمیتوان الکتفا بمظنه و ادله ظنیه کرد چنانکه نقل از بعضی شده که کتابی در اصول دین نوشته
و دلیل بر وحدت واجب الوجود جل برهانه چنین آورده که ما شک داریم که خدا یکیست

یادداصل عدم تعدداست هرچند در فروع عمل ظن من باب انسداد باب
علم یا طرق دیگرکه در جای خود معین است تجویز نمایند وآیات صریحه در مذمت
کسانیکه مذهب پدر پیرا داشتند وعمل بمظنه مینمودند وارد است وعلمای
اصول عموم آیاتی که دال بر حرمت عمل ظن است تخصیص باصول دین داده اند
علی ای حال عقول سلیمه حکم قطع مینمایند بر حرمت عمل تقلید واخذ قول غیر مطلقا کسانیکه
تجویز در فروع نموده اند یا من باب دلیل انسداد یا اجازهٔ شارع است در موارد
مخصوصه ومخفی نماناد که اجتهاد وتحقیق در امر دین واعتقادات مقید است
بقدر الوسع والطاقه ومعلوم است هرکس را قوه آن نیست که در هر مسئله از مسائل
اقامهٔ برهان ودلیل وتحصیل مقدمات دلیل الی غیر ذالک نماید این بیچارهٔ بدوی
وکوهستانی تسلسل وتطبیق وربط حادث بقدیم وامکان افتقاری وامکان
بالشرافه را چه میداند بلکه غالب شهری کسبهٔ بازاری از تحصیل علم آنها عاجز اند تا
چه رسد باجتهاد در اصل دلیل وتعارض ادله امّا هرکس را قوه آن هست که اندک
تاملی نماید در خود که نبوده او را دیگری خلق نموده وهرگاه باو بگویند چرا کارهای لغو مینمائی
بد دارد بلکه معارضه مینماید که عبث نبود پس این شخص بعد از آنکه دانست او را خلق نموده
اند تصدیق هم البته می نماید که او را لغو وعبث خلق ننموده بلکه کسی که او را خلق نموده است

وکذلک سایر العقاید از این روست که عَلَیکُم بدین العجایز فرمود که عجوزه در
اثبات صانع دست از چرخ خود برداشت دیگر حرکتی نداشت وبرهان
اقامه کرد که متحرک محرک میخواهد زآنکه با گردنده گرداننده هست پس این
عجوزه در اثبات واجب الوجود اجتهاد نموده وتقلید نکرده پس بر کسانیکه تقلید
اقهات مینمودند ومینمایند وبتها را می گفتند خدای ماست وفکر نمیکردند که مصنوع
خودشان است فرمود عَلَیکُم بدینِ العجایز لانکم لَستُم انقَصَ منهُنَّ بحسب
القوة والاستعداد وحدیث مورچه در باب صفات که قائل شده اِنَّ لِلّهِ
تَعالی زَبانَتَین معروفست چون خود را بدون دو شاخ عاجز وقاصر دید گفت
پس کسی که مرا خلق نموده است باید چنین باشد که کلّما میّزتموه باوهامکم فی
ادقّ معانیه فهو مخلوقٌ مثلکم مردودٌ الیکم معلوم است مورچگان جز بقوه
واهمه نتوانند کسب توحید نمایند وتوحید در صفات وتوحید در افعال وتوحید
در ذات دست هرکس نرسد وتکلیف هر کس نباشد هرکس بزبانی صفت حمد
تو گوید ومعلوم است معرفت کنه ذات ممتنع است آنجا که خاتم عارفین میفرماید
ما عَرَفناکَ حَقَّ مَعرِفَتِکَ مراد همین است بکنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد
خس بقعر دریا وسرور اصفیا میفرماید در خطبه کمال التّوحید نفی الصّفات عنه

لذاله کل صفة انها غیر الموصوف اشاره بتوحید در ذات
نه نفی صفات ذاتیه چنانکه قاصرین فهمیده اند چرا که خود فرموده یا من دل علی
ذاته بذاته خلاصه بر هر کس باندازه فهم و دانش خود لازم است که تحقیق نماید در
هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست زیرا که اگر نبود تکلیف باطل و بعثت انبیاء
و انزال کتب لغو لهذا همینقدر که شخص دانست خلقت او لغو نیست یعنی علم بعلم حاصل کرد
باید آرام نگیرد تا ثمره خود را بفهمد الیه اعلم از خود را پیدا نماید و بآنچه فرماید اطاعت کند
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بالبینات و الزبر گر شکسته
اسیر و دل شکسته شو همچو موسی در پناه خضر رو بنا بر اجمالی که عرض شد در معنی علم مفروض
و وجوب اجتهاد در اصول دین مبین کلمات بعضی از محققین در بیان علم مفروض خالی از نظر
نخواهد بود و اگر بخواهیم تمام عبارات را نقل و نظرات را بیان کنیم دفتری دیگر
لازم است که گنجایش مختصر را ندارد ولی محض اتمام مرام بذکر آنچه در خاطر است قیام
نماید قال و الذی ینبغی ان یقطع به المحصل و لا یسترتیب فیه ما سنذکره و هو
ان العلم کما قدمناه فی خطبة الکتاب ینقسم الی علم معاملة و علم مکاشفه
و لیس المراد بهذا العلم الا علم المعاملة و المعاملة التی کلف العبد العاقل
البالغ العمل بها ثلاثه اعتقاد و فعل و ترک فاذا بلغ الرجل العاقل

بالاحتلام

بالاحتلام او السن ضحوة نهار مثلاً فاول واجب علیه تعلم کلمتی الشهادة
و فهم معناهما و هو قول لا اله الا الله محمد رسول الله و لیس یجب علیه
ان یحصل کشف ذلک لنفسه بالنظر و البحث و تحریر الادلة بل یکفیه ان یصدق
به و یعتقده جزماً من غیر اختلاج ریب و اضطراب نفس و ذلک قد یحصل بمجرد
التقلید و السماع من غیر بحث و لا برهان اذ اکتفی رسول الله صلی الله
علیه و سلم من اجلاف العرب بالتصدیق و الاقرار من غیر تعلم دلیل فاذا
فعل ذلک فقد ادی واجب الوقت و کان العلم الذی هو فرض عین علیه
فی الوقت تعلم الکلمتین و فهمهما و لیس یلزمه امر وراء
هذا فی الوقت بدلیل انه لو مات عقیب ذلک مات
مطیعاً لله عز و جل و نقول و بالله الاستعانة
علم را اهل حکمت و کلام از کیفیات نفسانیه شمرده اند در تعریفش
هو صورة حاصلة فی العقل و بعضی از اهل الذهن گفته اند و
اهل الله علم را از حقایق مجرده میدانند و در تحقیق او فرموده اند
نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و حصول مجرد عند مجرد
بهر تقدیر حصول صورت یا نور امری نیست مقدور عبد و باختیار او خطاب بامر

غیر اختیاری جایز نباشد عقلاً مثلاً مولا اگر گفت بعبد خود که قریه شو فحش معین واز
حکیم صدورش ممتنع وهر جا ظاهر خطاب بامر غیر اختیاری تعلق گرفته باشد
اهل عرف بمقدمات اختیاریه حمل نمایند پس آنجا که گفت قریه شو یعنی دواهای قریه را
بیاشام مثلاً چنانکه علما میفرمایند که اعتقاد امری نیست باختیار باشد ولی مقدمات
حصول آن امری اختیاری است لهذا گوییم خطابات متعلقه بعلم مثل اطلبوا العلم
وآنچه معنی خطاب را دارا است چون طلب العلم فریضة مضافی باید تقدیر نمایم
تا صحت تعلق ممکن باشد ودیگر آنکه بنابر آنچه ذکر شد علم بتعریف عمومی از مقوله عرض است
وعرض بدون محل جوهری وجودی در خارج ندارد و وجود علم تابع وجود عالم است
یا ذات عالم بنابر ثانی وتعریف خصوصی علی کل حال مکانی ومحلی از برای علم جز ذات
انسان نباشد و در مکان وشهری یافت نشود مگر بوجود او ومنفک از حقیقه او محال
مگر بافاضه نور واشراق نقل نتوان کرد مر اعراض را لیک از جوهر برند امراض را
لهذا گوییم اطلبوا العلم ولو بالصین ای اطلبوا العلما واهل العلم ودر عرف
میگویند اسئلوا القریة ومقصود اهل قریه است فلولا نفر من کل فرقة الی مدینة
العلم ودخل المدینتین بابهما بحسب زمانه فان کان بالصین فبالصین او بالخراسان
او شیراز فالیهما کما قال فی حدیث مجمع علیه انا مدینة العلم وعلی بابها وقال تبارک وتعالی

وأتوا البیوت من أبوابها ففی الحقیقة علم مطلوب مفروض اختیاری حضور عند العالم
فی زمانه است وبعد از حضور نزد عالم بآنچه صلاح حال و وقت ومجال متعلم باشد
میفرماید از عقاید وافعال وتروک بر متعلم است اطاعت مکمل از پیغمبر ایام خویش
الشیخ فی قومه کالنبی فی امته هر که خواهد همنشینی با خدا او نشیند در حضور
اولیا وأما آنچه فرموده است در تقسیم علم که یا علم مکاشفه است یا علم معامله اولا
گوییم علم نیست جز عمل وعمل نیست جز علم تحققاً ومصداقاً بحمل الاشراقی وان اختلفا بحسب
المفهوم وحمل الاشتقاقی والمکاشفة تحقق العلم ودفع حجاب الجهل وعلی تقدیر التسلیم
وان لامشاحة فی الاصطلاح ان سلمنا ان هذا اصطلاح القوم وقبول
انقسام العلم بحسب مقاماته ودرجاته صعوداً ونزولاً فقوله ولیس
المراد بهذا العلم الا علم المعاملة لیس فی محله وتخصیص من دون
دلیل وضرورة وما قلت فی بعض کلماتک ان الام للعهد ای علم
العملیات دون المکاشفات قلنا مع ان اللام حقیقة فی الجنس
او الاستغراق وارادة العهد خلاف العهد لا یمکن حمله علی ما
قلت لان آخر کلامه ولو بالصین دلیل علی تحصیل العقاید فان
العملیات ماخذها ومبلغها واحکامها هو وعنده فالمعنی انها

المقلدون للآباء والامهات طلبوا العالم وجاهدوا
فی تحصیله وسافروا فی طلبه ولو بالصین فان
وجدتم عالماً غیری واتیتم مثل آیة من کتابی والا
فاشهدوا بانی رسول الله ویجب علیکم اتباعی قوله والمعاملة
التی کلف العبد العاقل البالغ العمل بها ثلثة
اعتقاد وفعل وترک وفیه انه ان اراد بالاعتقادیات
المحض کاعتقادنا بان الصانع موجود وانه لم یلد ولم
یولد وانه الواجب وان الموت حق وغیرها فما معنا قوله یجب
العمل بها وکیف یمکن بل هی عقد قلبی لا دخل لها بالعمل
وان اراد به ما یجب الاعتقاد بها والاتیان بفعلها مثل
شهادة ان لا اله الا الله فهی مثل الصلوة والصوم یجب
الاعتقاد بوجوبها والاتیان بفعلهما فان من لم یعتقد
بالله وبالصلوة والصوم وشهد وصلی وصام فلیس بمهلل ولا بمصل ولا صائم
وکذلک العکس فهی بالعبادات والعملیات اشبه وان اراد ما هو اعم من الاعتقادیات
الصرفه والعملیات واراد بالعمل اعم من الجنان والارکان فجعله قسیما للفعل

والترک کما تری قوله ولیس یجب علیه کشف ذلک لنفسه بالنظر والبحث
وتحریر الادلة بل یکفیه ان یصدق به ویعتقده جزما من غیر اختلاج ریب واضطراب نفس
درین عبارت صدر و ذیلش تباین وتنافی است زیرا که مسفر باید واجب نیست
بر مکلف تحصیل کشف این واجب از برای او بنظر وبحث بلکه کفایت میکند او را انکه
تصدیق نماید واعتقاد نماید بطور جزم وهیچ شک وریب او را حاصل نشود اولا گوئیم
بر فرض تسلیم عدم وجوب نظر وتحقیق که همه بر وجوبش رفته وعقل حاکم است منافات
با آخر کلام است که اقل درجه کفایت را التصدیق جازم واعتقاد ثابت شرط نموده
زیرا که تصدیق حکم بثبوت محمول است از برای موضوع چه در تصدیقات نظریه و
چه بدیهیه تصورات ثلاثه شرط باشد یا شطر لازمه هر تصدیقی است والتصدیقات
نظریه از تصدیقات بدیهیه باید تحصیل شود بنظر وفکر پس چگونه تصدیق نماید بان
محمداً رسول الله بدون تصور موضوع ومحمول وتصور نسبت طرفین تا جزم بلزوم حاصل نماید
وترتیب اموری که تصورات والتصدیقات بدیهیه باشند نماید تصدیق قضیه نظریه را
نماید ومفروض نظری است زیرا که اگر بدیهی بود محتاج باظهار معجزه واتیان کتاب نبود
بعلاوه حصول اعتقاد امر اختیاری نیست مگر یا بکشف یا بمقدمات عادیه علمیه که
از ترتیب مقدمتین علمیه نتیجه ضروری است قوله وذلک قد یحصل بمجرد التقلید

والسماع من غیر بحث ولا برهان قلنا نسلم قد یحصل الجزم من
التقلید لانه امر غیر اختیاری ولکن لا فائدة لهذا الجزم الحاصل
بالتقلید واما استشهادک اذ اکتفی رسول الله صلی الله علیه من
اجلاف العرب بالتصدیق والاقرار من غیر تعلم دلیل فلا یدل علی
قبولهم قوله من دون دلیل واجتهاد بل الامر بالعکس فقال بعد ادعائه
النبوة المطلقة واتیانه المعجزات الباهرات مع صنادید الاعراب ان کنتم
فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله وامهلهم حتی عجز
الفصحاء وکلت الالسن عن اتیان سور مفتریات فهددهم حتی رضوا
بالقتل فامنوا به من علم وعلموا انه عالم وبعد الوصول الی العلم
یجب الاخذ بقوله فان کان هذا تقلیدا فلا مشاحة فی الاصطلاح
قوله ولیس یلزمه امر وراء هذا فی الوقت بدلیل انه لو مات
عقیب ذلک مات مطیعا لله عز وجل قلنا هذا مصادرة محضة
بعد ازین میفرماید در اول ظهر تکلیف مقدمات نماز بهم رساند و تدریجاً تکلیف
باعتبار وقت است وکذلک صوم و زکوة و حج بهتر آنکه رشته سخن کوتاه که
الکلام یجر الکلام وقیل وقال جز درد سر حاصل ندارد بزرگی فرموده سخن اهل

ظاهر چون طبخ بازار است رنگ و روئی دارد ولی طعم و بوئی ندارد مشک
آلوده است اما مشک نی بوی مشکستش ولی جز پشک نی تا که پشکی مشک گردد
ای مرید سالها باید در آن روضه چریدو چون جمعی تقلید اقوال محقق را پسندیده نام ذکری
رفت کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ وآنچه فهمیده اند نوشته اند فکر
هر کس بقدر همت اوست و ما هم آنچه دانسته ایم عرض مینمائیم تا که قبول افتد و چه در
نظر آید میگوئیم این شخص که باین حد رسیده و در دامن پدر و مادر نشو و نما نموده بهر
مذهبی که بوده و خود را بالغ و عاقل میداند اول تکلیف که بر او واجب است معرفت مکلِف
و معلم زیرا که دانستن سایر تکالیف فرع اوست اگر بقدر فهم و ادراک خود جد و جهدی
نموده و جز مذهب پدری بگوش او نرسیده مذهبی دیگر البته این شخص بهتر از خود را در سایر
افعال و اعمال همین مذهب متولدی باید بتحقیق نماید و پیش خود کاری محض استماع از پدر
و مادر و رای خود ننماید ز خود بهتری جوی و فرصت شمار که با چون خودی گم کنی روزگار
و اگر بگوش او رسیده مذاهب متعدده البته تحقیق نماید و عقل را بکار برد مثلا یکی جبر
یکی را واجب بالذات نمیداند یکی بواصل و ید و مبدا قائل یکی با قانیم قائل و غیر ذلک
والبته در فروع اختلاف بیشتر است در میان دلق پوشان یک فقیر امتحان کن
آنکه حقست او بگیر آنکه گوید جمله حقست احمقی است وآنکه گوید جمله باطل او شقی است

خلاصه در هر مسئله از فروع و اصول خلافیات زیاد است پس این شخص که در ملت یهود
و هنود یا ترسا متولد و مکلف یعنی بالغ شده اگر بگوش او نرسیده مذهبی دیگر پس تلقین شهادتین
و تعلیم معنی این دو را از که اخذ کند و چگونه مقدور شخص است و همچنین کسی که در اسلام متولد
شده و تا زمان بلوغ و عقل بر چه طریق از طرق اسلام مشی نماید که حدیث متفق علیه است
که زود باشد امت من بهفتاد و سه فرقه شوند یکی ناجی و باقی هالک اند و هر یک
میگویند ما ناجی و دیگران هالک و جمع این اختلافات ممتنع اما در اصل توحید یکی
قائل که صفات زاید ذات است دیگری عین ذات میداند یکی رؤیت و ابصار
قائل و دیگری انکار امکان ابصار مینماید و اما فروع لا تعد و لا تحصی در هر فرقه الی
غیر النهایه مثلا در کلیه فرق آیا در وضو که مقدمه نماز است غسل رجلین نماید یا مسح
و آیا از زند بمرفق بشوید یا از مرفق بزند بشوید و خلف عادل نماز گذارد یا آنکه خلف
کل بر و فاجر نماید آیا بسمله بخواند در نماز یا نه بتحقق واجبست یا حرام و کذلک پس
اگر بنای تدریج باشد اخذ احکام ظاهره و باطنه این بیچاره یک مسئله را جزم نخواهد
بهم رسانید زیرا که اختلاف رفع نشده و احتمال خلاف و صحت دیگران در بین هست
و مادام العمر از کسب و زندگانی باز بماند خسر الدنیا و الآخرة پس دیگر کجا
فرصت نماید جلد منجیات و مهلکات کتاب احیا را بخواند و باحوال قلب برسد

و خود تصدیق نموده که لمه شیطانی و لمه رحمانی هست در هر کس و با این اختلافات چگونه
متیز دهد لمه رحمان و لمه شیطان را و اما بعد از آنکه بکر زحمت کشیده و دانست که رسول یا
خلیفه رسول اَو مَن قَامَ بامرِ مقالهٔ کیست آسوده است و در شهر علم داخل و راه معرفت لمه
شیطانی و لمه رحمانی با و فرموده و رفع اختلاف میشود این طریق سهل ترین طرق و موروث
از انبیا من آدم الی خاتم الی انقراض العالم است فَمِن مَذهَبی حُبُّ الدیار
لِاَهلِها وَ لِلنّاسِ فیما یَعشِقونَ مَذاهِبُ اگر گویند با این اختلافات
تشخیص صحیح از سقیم چگونه باید داد و کُلٌّ یَدَّعی وَصلاً بِلَیلیٰ جواب شنوند
که شخص طالب صادق اگر بقدر مقدور سعی و کوشش نماید و باندازه وسع و طاقت
مجاهده نماید بمفاد صدق بنیاد وَ مَن جاهَدَ فینا لَنَهدِیَنَّهُم سُبُلَنا
لامحاله بموضوع صحیح و صراط مستقیم میرسد مَن قَرَعَ باباً وَ لَجَّ وَ لَجَ و هر کاه سالی
و افسرده گی حاصل نماید و نفس بهانه جوئی کند اندکی خود را موعظه نماید که کسانیکه
طالب تحصیل مال هستند زحمتها میکشند ده سال بیست سال دریا و صحرا و غربت چین
و فرنگستان و تنگی دنیا سیر نمایند و تن خود را واحد مینمایند بلکه غواص ها که در تنگ دریا
در طلب گوهر هستند ابتداء مردن را بر خود هموار نموده و پول خون خود را باصطلاح ان
کسی که او را میفرستند گرفته پس ای کسیکه طالب تحصیل خدائی و غواص بحر معانی

میگوئی هستم وسرمایه هستی ابدی که علم است میخواهم ملاحظه نما بقدر طالبین مال زحمت
کشیده یا بقدر غواصی از جان گذشته ترک ننگ ونام مبذل المُهجان در طریق عشق
اول منزل است سلمان فارسی چند سال در طلب بود وچند نفر از رهبانان را خدمت
نمود وچه قدر صدمات کشید آخر الامر او را رق خود داشتند ومدتها بنده بود و
دست از بندگی برنداشت آن را که به مهر خواجه دل دربند است فرقی نکند بندگی و
آزادی تا آخر الامر سلمان منّا اهل البیت در حق او فرمودند واینکه از بعضی می شنوی که
میگویند ای باباکی میشود سلمان یا فلان یا فلان ظهره از زحمت کشیدن است یعنی آنها
غیر از این مردم بودند واز قدیم مواصلتی با خدا وقرابتی با اولیای خدا داشتند نعوذ
بالله العظیم خدا فرموده عبدی اطعنی تکن مثلی ومثلی که العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة اختصاص جهتی
ندارد جز بعید سواء کان قریشیاً او حبشیاً قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا
من رحمة الله باید آنی وزمانی فارغ نشیند زبان حالش این باشد دست از طلب ندارم تا کام
من برآید یا جان رسد بجانان یا جان ز تن برآید که اگر در حال طلب بمیرد مات شهیداً وانا دیته
فرموده خلاصه رتبت هادی در این دار فانی جز محض تکمیل عباد تصور ندارد بلکه از زمان آدم الی جناب
الخاتم وزماننا هذا وانقراض العالم بعثت انبیا ونصب اوصیا برای یاد آوردن خلق از اخذ میثاق
حق بوده است وخواهد بود که حجت تمام شود که بیاد ما بیاورند معاهده

باحق را که الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان واذ اخذنا
من بنی آدم من ظهورهم الست بربکم قالوا بلی
بلکه از انبیاء ورسل واوصیاء کرام عهد ومیثاق گرفته است برای تبلیغ ویاد
آوری که بگویند وبرسانند بخلق چون فراموش نموده اند حال محض لطف حکام علی التمام
با فرامین لازم الاذعان فرستادیم که عهد قدیم را تجدید نمایند که پیش ما رسم
شکستن نبود عهد ووفا را الله الله تو فراموش مکن صحبت ما را با انبیا همان عهد را
ببندید که بیعت اجمالی تفصیلی ومیثاق اضطراری اختیاری گردد وبه بیعت نبویه
اخذ تکالیف ظاهره عامه نمایند که یکی از این تکالیف قبول بیعت ولویه علویه
واخذ تکالیف باطنه خاصیه است وقابل خطاب یا ایها الذین آمنوا
بالبیعة العامة آمنوا بالبیعة الخاصة در غدیر خم ومیخانه دل کردند اجمالاً انتظام
تامه الهیه در لباس بشریت که لباس جامعه حقیقت واکمل همه فرموده انا بشر
مثلکم زآنکه جنسیت عجایب جاذبیست جاذب جنس است هر جا طالبی
منقطع نگردد وازلاً ابداً بوده وهست وخواهند بود بلکه میگویند حکماء الهیه که جعل
خلیفه مقدم است بر خلیقه اما غالب کسانیکه دعوی طلب واظهار دردی
نمایند ومیگویند تحقیق نمودیم وکسی را نیافتیم وندیدیم از این وجوه خالی نیست

یا معنی طلب را نفهمیده اظهار دردی که می نماید از بید ردیست بگویید هرچه در زبان
آید و بخورند آنچه در میان آید جز هر روزه هوسی در سر داشتن طلبی ندارند آخر ای بیدرد
اگر بقدر سر درد طلب راه حق در سر تو بود جز از عقب طبیب رفتن و حرف از دوای
درد پرسیدن دیگر هیچ خیالی و هوائی داشتی طبیب عشق مسیحا دم است و
مشفق لیک چو در تو درد نبیند کرا دوا بکند ویا آنکه فی الجمله دردی و طلبی بود
و طبیبی باو رسیده و نسخه شربت معجون را بدستش داده ولی نیاشامیده یا بشروطی
که فرموده رفتار ننموده پیغمبر با اذکرونی اذکرکم معلوم است درد رفع نشده
و مرض مزمن شده و آن لطیفه غیبی را که مهمانش بود غذای مناسبی باو نداده بیرون
الذین امنوا وعملوا الصالحات ولا علم الا بالعمل فرموده
و علاجش مشکل تا دیگر دوره چه اقتضا نماید هرچه هست از قامت ناساز
بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست ویا آنکه
طالب هست که بمحض خیال و هوسی که در سر او هم رسیده اول صحیح معجزات
تمام انبیا را با جمعی ملائکه بیاورد عالم زمان در ب خانه طالب احدیهم مطلع
نشود شاید بمجالس دیگر او را نخواهند یا خللی در ریاست برسد هموار دق الباب نماید
که جناب آقا قربانت بروم ای طالب من و ای دردمند من آمده ام خدمت

شما برسم اگر تامل داری این معجزات انبیا و ملائکه خدا اگرم بفرمائید بیعت کنید
و شرط میکنیم بشما ضرری نرسد تمام دنیا و آخرت شما الحال بکمال میرسد معلوم است
چه قدر طالب بوده و چنین شخصی را نیافته و تو بره وحدت را بر سرش ترزندی
غافل از خود و خدای با خود آی که با شیر مردیست سگ ابلیس صید کرد ای
بیهنر بمیر که از گربه کمتری تا جان معرفت نکند زنده ات شخص نزدیک عارفان
حیوان مجتری ویا آنکه طالب بود بمحض دست رساندن باو منصبی از قبیل
سلطنت یا اقلا صدر اعظم فی الفور بشود یا هیچ نشود اضافه مواجبی ادائی دینی
زیادی کسب و مداخل تجارتی حاصل شود آنهم اگر نشود اقلا عقد زیبقی و حجر حکمتی
و طلسم مجربی بدهد هیچ نبود وسعت در معاش هم بهم نرسید بلکه قروض زیاده شد
اینها همه سهل اجازه دستگیری و ارشاد هم نداد ای بیچاره ترک هوا است وادی
دریای معرفت عارف بذات شو نه بدلق قلندری مردان برنج و سعی
بجائی رسیده اند تو بیهنر کجا رسی از نفس پروری یا آنکه طالب هستم و کشتم
کسی چنگی بدل نبند بدست نیامد و هر کس را تجربه نموده ام هیچ در چانته ندارد حقیقه
آنکه میخواستم در این دوره که نیافتم دیگر خبری نیست همه دعوی و فارغ از معنی
راست پرسی میان تهی جرسی است پیش آن ذم این کند که خری است نزد این

عیب آن کند که خسی است اما فلان آقا که میدانید مرد حکیمی است و این شخص بزرگ
محض دکان داری معرفت را بخود بسته و اظهار فقر مینماید و صاحب سلسله میگوید هستم
اما آن یکی نه آنکش سر از زیر و نه رقتی و شفقتی دارد از همه گذشته ریش بلندی و قد
طویلی دارد بعین حمق دارد و الا کار قحط نبود که دیگرا دعای کشف و شهود نماید
و حال آنکه تومانی ده شاهی سیصد دینار پول کمتر قرض نمیدهد اما آن دیگری
واقع مرد خوش مشربی است مجلس انسی دارد خانه بزرگی با باغچه باصفائی غلیان
کوک تنباکوی ممتاز چای روسی پوست تخت مرغزی زیر پا لباس همه خز و سنجاب
پوستین کابلی واقع امرائیت دارد با تمام مردم آمد و شد و علم کلاشی و اخاذی را
متقن اما شما بهتر میدانید دیده باشید بچندین سالها مردم چه میگویند از
همه گذشته سواد ظاهر هم ندارد حتی قرائت نماز و مسائل را بقدر تقلید نمیداند
معارف که بگوشش نرسیده معلوم است ریاست را همه کس طالب است اگر بخت
بیاورد شغلی است معروف آدم شدن چه مشکل ملا شدن چه آسان گفتند جمعی
هستند که آن آسا هم نشده اند مشکل بطریق اولی نقش صوفی باشد او را نیست
جان صوفیان بدنام هم زین صوفیان اگر بالنسبه فلان آقا را باتفاق
مشایخ مرد درویش میخوانند طرار خوبی بود مسروقاتی چند جمع نموده باسم خود

میخواند و چندی قبل لقرب سی نفر از امارده را شیخ نمود سر که که دو نیست و دین که بازیچه
نیست بازیچه چرخ بشکندش بیضه در کلاه خلاصه نفس شریر تا مقدورش باشد
عیبهای خود را نمیگذارد در خود ظاهر شود دیگران را عیب جوئی میکند با همه
عیب خویشتن شب و روز در تکاپوی عیب اصحابی واقع طالب صادق را
هر گاه نفس سر راه گرفت و میخواهد بزنجیر طبیعت او را بگرداند از حق بخواهد که بَصَّرَهُ
فی عُیُوبِ نَفْسِهٖ که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند نشنیده که عیسی با جمعی عبور
می نمودند بسگ مرده رسیدند هر کس قبحی یمی بیان مینمود عیسی فرمود بدندانهایش نگه کنید
عجب سفید است هر قدر عیب بینی از خود بدان که آن فلان آینه بود و تو خود را دیده
ای دریغا تمام انبیا را از مردمان عهد خود صدمات داشتند در هیچ تاریخ خوانده شده
نا آمده قبول نمودند دعوت آنها را نفوس مردم همیشه طالب مرده و گذشته یا نیامده
است اگر سنگ کهنه از قبرستان بیرون آید همان آن قصه و کرامتها جعل نمایند
و زیارت گاه سازند چون جنس آنها مرده است و با روح الفتی ندارند سر حلقه را
نمایان فرمود ما اُوذی نبیٌّ مثل ما اُوذِیتُ می گفتند انت تمشی فی الاسواق
و تاکل و نحن نمشی و ناکل فما فضلک علینا ای عزیز مشو چون سگ
بخواب و خور دخور سند اگر چه گربه باشد دل بر او بند هر گاه زیر اطاعت

نفس خودپرستی بیرون آیی و بسنگ دلبندی در خبر است که خداوند اسرار خود را در آن
سنگ ظاهر میسازد و بانسان کامل میرساند که اَلمجازُ قنطرةُ الحقیقة
که خودپرستی از هزار رب پرستی تقلیدی بدتر است أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاهُ
این بود اجمالی از آنچه ارباب حال و اصحاب قال برای تحصیل علم مفروض سفر را واجب
عینی دانسته اند حالا عرض مینمایم که این سفر همانا در حق تو تحصیل حاصل است و تعطیل کامل
اما تحصیل علوم رسمیه اصطلاحیه که اهل ظاهر واجب دانسته اند سفر را مثل مقدمات که
صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع و لغة و منطق و هیأت و نجوم و هندسه و حساب
و تاریخ و عروض و قافیه بیشتر از آنچه من باب مقدمه علم مفروض لازم است تحصیل نموده و
آنچه از علوم که بالذات و یا بالاصاله واجب دانسته اند چون حکمت و کلام و تفسیر و اخبار
و فقه و اصول فقه و اخلاق که استادان ماهر و فضلای معاصر را هر جا بوده بدست
آورده و خدمت رسیده و بر غالب علوم تعلیقات و تقریرات نوشته و تصدیقات
در حق تو فرموده اند و بیش از آنکه فرض دانسته اند تحصیل نموده و اما آنچه اهل معرفت فرموده اند
در معنی علم فرض که معرفت باحوال خود و سیر در باطن باشد باجازه عالم وقت و نبی
زمان و باید آرام نگرفت تا دانش را بدست آورند که صحت سند و دعوی معنیش بیدا
بیدا بامام منتهی گردد این سفر هم در حق تو لازم نیست بلکه شد حال سوی تو باید بشود همانا مدت

زمانی

زمانی است تو اهل معرفت هر گروهی را از سر صدق و راستی خدمت نموده با
بزرگان تمام فرق و سلاسل صحبت داشته و علمای هفتاد و سه فرقه را معاشرت و
با ادله و براهین گفتگو داشته و برای رفع شبه با ادیان مختلفه از فرق هندویان
برهمن و جوک و کانی و مراقی و موسویان و زردشتیان و فرق عیسوی و وهمیه و
خیالیه و شیطان پرست و چنگوله و بی مذهبان چون طبیعیه و نیچریه و با اهل آفاق
گفتگو با اتفاق افتاده و در عراق عرب و بلاد عجم و هند و سند و سراندیب و سیلان
و خطا و ماچین و افغان و گرجستان از دریا و صحرا و با بزرگان هر مرز و بوم نشست
و برخواست نموده در کوه سراندیب و مهبط و مقدم ابو البشر دو اربعین بسر برده در
حیدرآباد دکن در مقام و درگاه شاه محمود دکنی مدتها مانده و با نواده های سید علی رضای
دکنی مقامات سلوک پیموده و در مسجد سهله و کوفه و مشاهد مشرفه ریاضتها کشیده و در
آستان مقدسه رضویه شبها بروز آورده و در خدمت مشایخ عظام فیضها برده و
از خویش و بیگانه ملامت و ملالت و مشقتها تحمل گردیده و در سیر آفاقی و انفسی دفترها
نوشته و من شیرین روایتی و طرفه کرامتی از پدر بزرگوار تو رحمتعلی در نظر دارم وقت
آن رسیده که تو را یاد آور شوم روزی در شیراز در محضر فیض منظرش مشرف ملا محمد لاری
معلم تو بود با قنبر علی که خانه زاد بود تو را بحضور پدر آوردند سلام نموده و جواب شنیده

بگوشه نشسته فرمود تورا نام میرزا آقا بگویم یا ملا آقا تاملی نمودی در کمال ادب عرض نمودی
آنچه بفرمائید آن خوبست پدر دعای خیری فرمود نام تورا معصوم نهاده ام و ملاحظ
در اینباب نموده پدر روحانی و جسمانی من با این اسم شریف موسوم بودند امید که خداوند
مجید تورا هم بدرجات آنها برساند و بگذراند و بحمد الله و المنة دعای پدر در
حق تو مستجاب و چشم دل ما بتو روشن است با این حال حجاج ترک مسلم است
و اما دیگر قسم از سفر که واجب شمرده اند که شرائط استطاعت حج بیت الله در
شخصی حاصل شده باشد البته اطاعت امر شارع لازم وَلِلّٰهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ
الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ اِلَیْهِ سَبِیلًا و یقین چنان است که قرار در کف
آزادگان نگیرد مال تو اسم الله و پول غول جمع ضدین نامعقول بلکه مبالغی
مقروض و در احد سهم همت آن نیست که گمان نمایم بذل مال و راحله نموده باشد و
دو قسم دیگر از سفر که مطلق استحباب زیارت و تحصیل امر معاش است اما اول با
این وضع گمان نمیرود چرا که مخارج عیال و گرفتاری اطفال و ضررهای پی در پی و قرض
مشکل میدانم حج را بیت الله واقعی طوف حرم دل است که طَهِّرا بَیْتِیَ
لِلطّائِفِینَ وَالْعاکِفِینَ کعبه را یکبار بیتی گفته یار گفت یا عبدی هفتاد بار
اگر یکبار با و بیتی فرموده صد بار با این عبدی خطاب نموده وَاَنَا عِنْدَ الْمُنْکَسِرَة

قُلُوبُهُم (لاجلی) فرمود جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو خانه می بینی و
من خانه خدا می بینم انصاری گفته مکه رفتن سیر جهان است و دل بدست
آوردن کار مردان ای قوم بحج رفته کجائید کجائید معشوقه همین جا است
بیائید بیائید و قسم ثانی که تحصیل امر معاش باشد جمعی از فقها واجب میدانند
اگر مقصود برای نظم معاد باشد و بعضی فرموده که اکتساب معیشت بعد از اسلام از
تمام فرائض بالاتر است ولی با آنکه مقام تورا دیده که در توکل ثابت بوده و مکرر
در موارد صعب هیچ چیز از جهة رزق و روزی ذخیره نمی نمودی و همی شنیدم که
گفتی از مرغ نباید انسان کمتر باشد امروز که دانه چند بر چید و قناعت ببرگ و شاخ
درختی برای سکنا نموده فکر فردا ندارد و از خداوند همیشه مسئلت باید نمود با آنچه محتاج گردیدی
که بموسی پیغمبر باید حتی نمک دیگ خود را از من بخواه وَمَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ
فَهُوَ حَسْبُهُ با وصف این حال هم هرگاه ملاحظه در این باب نمائید منع این
سفر ظاهر و روشنتر است زیرا که غیر مخارج راه فایده در نظر نیست بعلاوه دو روز است
از تفرقه عیال آسوده و اطفال بدبستان فرستاده و اندکی از شر دجال و مکر و نیرنگ
مردم بی دانش و فرهنگ بقوت مهدوی نیم جانی بدر برده و دستبردی برده
نتوانست بردن و اولیای دولت که همه را همت والا رفعت بر رفع و دفع ظلم

ظالمین از مظلوم است خاصه با توای معصوم جناب اجل اکرم وزیر اعظم ملاذ الفقرا
حضرت قدسی ادام الله اقباله که از حضور اعلیحضرت شهریاری خلد الله ملکه فرامین مجدد صادر
و نگذارد مستبد حق تو را غصب نماید و حضرت ارفع والا شاهنشاه زاده اعظم ظل السلطان
امضا برقم قضا شیم و اجرای مثبت دفترخانه مبارکه فرمود و جناب اجل وزیر علوم مخبر
الدوله درویش نوازی نموده اند و در نظم ملک تو بر رؤسای تلگرافخانه تاکیدات
بلیغه بهمت گماشته اند و نواب مستطاب والا احتشام الدوله حکمران مملکت فارس
رعایتی مخصوص در حق رعایای تو دارند و جناب سراج الملک از لوازم محبت خودداری
ندارند و منزلی برای فقیرزاده گمان مرتب است امید است بخواست اولیا تا سال
دیگر قرضی باقی نماند و امر معیشت و گذران بازماندگان تو بهتر گردد و من مترستم اصغای
حرکت تو را بسمت حجاز نماید بنای کاغذپرانی و صورتک سازی گذاشته بعضی از نجبا
خود اندیشه کنند که شاید هجو گوید چنانکه درباره برادرزاده خودش هنگام مواصلت
با میرزا حسن شعری بافته که ذکرش مناسبتی ندارد و طولی نکشید از این کلمات ناهنجار
برادر و دختر و داماد از مرض دق رو بدار آخرت نهادند و بعضی دیگر غافل از حیله
او باشند که گفته وَلَآتِیَنَّهُم مِن بَینِ أَیدِیهِم وَمِن خَلفِهِم وَعَن أَیمَانِهِم وَعَن شَمَائِلِهِم
فکری نماید بنیاد گذران و معاش تو را براندازد چنانکه در حق برادران و عموهای

تو فتنه نمود که کوچک تر از همه تصرف نمودن ملک کچی بود که از مرحوم حاجی محمد معصوم
جدّ تو است و نسبت ضعف تو بقوت برادران و عموها نسبت امکان بوجوب و فقدان
بغنا و عدم بوجود است آنجا که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد یکی از
وزرای انجمن آرای خیرخواه نیک رای که در آن محضر بحضورش دل دوستان روشن
بود فرمود کلمات عارف ربانی بصواب نزدیک زیرا که جمعی مردمان بغرض از
فارس محرمانه نوشته بودند در شش ماه و نیم قبل این فساد بزرگی که در فارس بهم رسید
و جمعی کشته و اموال بعضی بغارت و ضررهای جناب قوام الملک و بی مجتبی با
جناب صاحبدیوان و استعفای حضرت والا ظل السلطان و آمدن نواب
والا جلال الدوله بطهران بلکه تمام مفاسد عمومی فارس از این شخص حسود بالطبع مودی
و مفسد است گر دم از خبث طبیعت بزند سنگ بنیش و با آنکه قریب یکهزار تومان
مستمری و تخفیف و مقرری از دیوان اعلی باسم و رسم مختلف میبرد باموربیچاره
ضعیفی دستبردی میزند چنانکه مرحوم میرزای منعم که مرد گوشه نشین و از کدیمین
مختصر خانه و دکانی بتحصیل نموده بود وارث شرعی او یکنفر همشیره بود نگذارد چیزی
بآن ضعیفه و پیرزن دست و پا شکسته عاید شود کاغذسازی نمود که من مصالحه نموده
از ترکه برادر تو حقی نداری و از این قبیل بسیار است و عمده این فتنه عظیم که در

فارس روی داد برای نوشتن تاریخ سنگ مزار مرحوم میرزا علی محمد خان قوام الملک
اجمالی از تفصیل آنکه بعد از ارتحال آن مرحوم شعرای بلغا و ادبای فصحا هر کس مرثیه و ماده
تاریخ گفتند مخدوم مکرم هم نظر بآنکه بتشکل باشکال مختلفه باقتضای هر محلی غروب
آفتاب در مجالس طلوع دارند اهل میسر باشد لسلاج عارفی باشد حلاج مایل شعر باشد
نساج میشوند ابراز ماده تاریخی برای مرحوم قوام الملک نموده معتمد السلطان محمد رضا خان
قوام الملک زید اجلاله مصلحت در آن دیدند که رجوع باهل ادراک و ادبای با فراست
نمایند هر کس بهتر انشاد نموده همان را بنویسند حکمای عالی مقام اشعاری که جناب
میرزای آسوده و میرزای شوریده گفته بودند پسندیده و معایب تاریخ مخدوم
محسوس داشتند تاریخ میرزای شوریده این بوده   یکباره ملک و ملت و دین
بی قوام شد   از مخدوم این بود   همسایهٔ رسول علیه السلام شد   عیب اول آنکه در
حافظیهٔ شیراز مدفون شده اند نه در مدینه رسول دوم همسایهٔ رسول کسانی مدفون
که مرحوم قوام الملک تبری از آنها داشته و بوی هجو دارد این مصرع سوم آنکه مصراع
اول هیچ دلالت ندارد که باید بعضی از کلمات او ضم مصراع ثانی شود تا درست
شود سال تاریخ خلاصه تاریخ میرزای شوریده را گفتند میرزا علی رضا که بیدل
و در غالب خطوط خاصه نستعلیق بی بدل متن لوح را و حاجی محمد حسین شیرازی که در ثلث نویسی یاقوت

اگر بودی شاگردیش اختیار نمودی دوازده امام را کتیبه آن سنگ بنویسند
لهذا این از خدا بیخبر قلباً عداوت با سلسلهٔ قوام الملک را در نهاد و ضمناً این نکبخت
جمعی را که حضرت والا ظل السلطان و جناب صاحبدیوان که عمو و پدر بودند
افسرده خاطر کردیدند و فسادی بین این طایفه بزرگ برپا نموده که معلوم نیست چه شود
مآل حال اینها با این مختصری که عرض شد هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر امنای
دولت بواسطه امورات مهمه مملکت از حال تو ضعیفی در نبودن بحضورشان غافل میشوند
و وقتی استراق سمع نمود که بحجاز رفته کعبه معیشت تو را منهدم و عیال این بیچاره رعیت فسادی
نماید آدمی کو علم الاسماء بیک است   یا نمک چون برق این سگ بی نگست میرسیم
این سفر با خطر باشد و منجر بپریشانی عیال و سختی اطفال بگردد فقیر عرض نمود آنچه فرمایش رفت
خالی از غرض و صرف محبت و از روی شفقت بود و اطاعت امر هر یک را فرض میدانم
و همانا اظهار رای و اصرار در جواب ترک ادبست ولی چون مقصود تشرف آستان بوی
حضرت ختمی مرتبت و طوف حرم احدیت میباشد این موانع را ملاحظه نباید نمود چونکه
عزم دین کنی با اجتهاد   دیو بانگت بر زند اندر نهاد   که مرو زین سو بیندیش ای غوی
که اسیر رنج و درویشی شوی   سالها او را ببانگی بندهٔ   در چنین ظلمت ندا افکندهٔ
هیبت بانگ شیاطین خلق را   بند کرده است و گرفته حلق را   قال الله تبارک و تعالی

الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم
اعظم درجة عند الله واولئك هم الفائزون انفروا خفافاً
وثقالاً وجاهدوا باموالكم وانفسكم فی سبیل الله ذلكم
خیر لكم ان كنتم تعلمون الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله والذین
كفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت فقاتلوا اولیاء
الشیطان ان كید الشیطان كان ضعیفاً
وبعضی مخصوصاً در تفسیر آیه مبارکه لأقعدن لهم صراطك المستقیم چنین گفته
یعنی طریق مکه یقعد الشیطان علیها لیمنع الناس منها از تقدیرات الهی شکایت
نباید داشت و بر تدبیرات بنده اعتماد نشاید گذاشت از خدا دان خلاف دشمن و
دوست که دل هر دو در تصرف اوست العبد یدبر والله یقدر
نیز آنکه تو کار خود بخدا واگذار و امین باش که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند و اما در باب
استطاعت اشارتی فرمودند عرض مینماید استطاعت اگر در مقام صورت ظاهر
باشد فقها در احکام حج مفصلاً مرقوم داشته اند و یک معنی استطاعت در مقام باطن
و سلوک است و رسیدن سالک است بدرجه که از تکالیف توراة و انجیل بکالها و
غیرالطها عالم گردیده و سیر هر یک نموده در این حال مستطیع شده که مراتب معنی در صورت

واحکام باطن را در ظاهر جمع نماید که از جمع و تفریق گذشته و جمع الجمع را کامل
نماید که سیر کثرت در وحدت و وحدت در کثرت را مشاهده ولا یشغله شأن
عن شأن متجلی گردد که بنی الاسلام علی خمس یکی از آن حجت تمام اسلام
و کمال دین در همین گردید صورتی دارد و معنی و اسراری دارد ظاهر و بطانی و هر قدر
سیر ملکوتی کعبه شده باشد تا در عالم ملک مطابقه روح با جسم نمایند کافی در اتمام آن
مرتبه نخواهد بودن و اکمال این درجه مخصوص امت مرحومه است که در این مرتبه نازل گردیده
الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی
ای گروه مؤمنان شادی کنید همچو سرو و سوسن آزادی کنید و در این سفر اولیای
بزرگ بهمراه مشقت زیاد و زحمات فوق العاده طی این مرحله را نموده اند و صورت
اعمال حج تمام مراتب چهار ارکان دیگر را در بر دارد و علاوه این جامعیت اضافی
دارد که جامع الجوامعش فرموده اند و چون رشته سخن باینجا کشید اشارتی به بعضی مناسک
آن میشود که ما لا یدرك كله لا یترك كله ومن الله الاستعانة والتوفیق
بدانکه حضرت غیب الغیوب و صرف الوجود و مجهول الکنه والذات والحق
المطلق الذی لا اسم له ولا رسم ولا یمکن وصفه وحده هو هو و ما هو
وله هو ولا یدرکه عقول العقلاء ولا یعرف ذاته سواه حتی آنکه این عبارات هم

حدی است ازبرای ذات مقدس تعالی شانه عن ذلک علواً کبیراً وکیف یحیط
المحاط بالمحیط الذی لانهایة لمدة وعدة وشدة بقدر ما لا
نهایة له از هرچه تصور کنی ظاهرتر است چگونه نباشد وحال آنکه ظهور تمام اشیا
ظهور اوست وهو الحی القیوم خود فرموده افی الله شک وسردفتر عشاقان
روز عرفه متی غبت وعمیت عین لاتراک فرموده وهو الباطن والظاهر والاول والآخر
وخفی من فرط ظهوره وعلیه فرموده گهی گویم عیانستی گهی گویم نهانستی
نه این استی نه آن استی همین استی همان استی با آنکه اوراجهتی ومکانی نیست مکانی
نیست که نیست با وصف آنکه اوراجهتی سزاوار نبوده جهتی نبوده که نبوده هو معکم اینما
کنتم وهو بکل شیء محیط فرموده بوجودات خاصه وخطاب نبی مفتخر
شده اند وازبرای تمام اهل هر عالمی تسبیح وعبادتی برحسب اقتضای آن عالم
مقرر داشته که یسبح لله ما فی السموات وما فی الارض وان من شیء الا یسبح
بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم وبرای هریک
توجهی بسوی آن بیوت لازم فرموده ولکل وجهة هو مولیها وفی بیوت اذن
الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه وبمفاد وما امرنا الا واحدة
توجه بهریک عین دیگری است که اینما تولوا فثم وجه الله ولیکن حفظ

هر مرتبه را بقدر آن مرتبه باید نمود وعمده خطرات تخطی از مراتب است که حفظ مراتب
نکنی زندیقی لولا الاعتبارات لبطلت الحکمه تعینات اعتباریه را در عین
بی اعتباری اگر اعتبار نگذاری همانا اعتباری نداری وکامل آنست که حفظ هر مرتبه
را بکمال نماید واکمل همه آن باشد که دارائی تمام مراتب بوجود او محفوظ ماند قطب
آن باشد که گرد خود تند گردش افلاک گرد او زند قطب شیر وصید کردن کار
او باقیان این خلق باقی خوار او تا توانی در رضای قطب کوش تا قوی گردد
کند در صید جوش واینهم بمقام اجمالی وتفصیلی محمدی ص والذین آمنوا معه ختم شد
با آنکه من رآنی فقد رأی الحق فرموده انی لیغان علی قلبی حتی استغفر الله فی کل
یوم سبعین مرة وانا بشر مثلکم میفرموده پس بیت الله حقیقت محمدیه است وآل او واوست
کعبه عوالم وجود وتوجه باوست توجه بحق ودیگر مرآت اوست قلب المؤمن عرش
الرحمن لا یسعنی ارضی ولا سمائی بل یسعنی قلب عبدی المؤمن
مسجدی کو در درون اولیاست سجده گاه جمله است آنجا خداست ودیگر
مظهر اوست در ملکوت اعلی بیت المعمور ودر مقام ملک بکه مبارکه وحضرت اورا
اختصاص بخطاب فلنولینک قبلة ترضاها فول وجهک شطر المسجد
الحرام وانه للحق من ربک فرموده وامتش را فولوا وجوهکم شطره

چنانکه اورا قبله عالم قرار داده ولباس استقامت پوشانیده امتش را هم مخاطب
فرموده وکذلك جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و
یکون الرسول علیکم شهیدا لهذا گوئیم این کعبه گل بیت الله است در عالم
ملك وشهادت وبسوی او توجه دهند جسم وبدن خود را وطواف نمایند
حول او که مثال بیت المعمور الخیالی است که در عالم ملکوت محاذات همین
واقع شده واهل آسمان وملکوت اعلی حول او طواف مینمایند کطواف الانس
بهذا البیت چنانکه قلب صنوبری مثال ظاهری است در عالم ملك
وشهادت از برای قلب انسانی که تعلق باین قلب دارد از عالم ملکوت وعالم
غیب وبعد از آنکه مراتب هر یك در مرتبه خود محفوظ ماند تعجب ندارد که کعبه گل
طواف حضرت صاحبدلی نماید بلکه تکلیف کعبه در هنگام عبادت خود توجه نمودن
بعالم غیب خود است وبرهان تطبیق عالم کبیر وعالم صغیر وانسان صغیر (وانسان کبیر) ظاهر
وروشن میگردد که از برای وصول بهر مرتبه وتمکن در آن مقام آداب ورسومی
نهاده اند چنانکه طریق بسوی قلب وکعبه غیبی را مناسك وشرایطی است وصول
بکعبه مثالی وشهودی را بر طبق آن آداب وشرایطی مقرر است طرق العشق
کلها آداب اول منزه نمودن خود است از شهوات واقتصار نمودن بر

ضروریات چنانکه اقتصاد کند نه تقتیر ونه اسراف وصدق النیة للتجرد بالحج
لا للتوصل الی الدنیا بعمل الآخرة واخذ الاجرة چنانکه کسب معتبر وتجارت
عمده در زمان ما حجه فروشی وحمله داری شده بدرستیکه مغضوب ترین خلق کسی است
که دین را وسیله دنیا قرار دهد ودیگر آنکه معاونت نماید صادین عن سبیل الله
تا چه رسد خود مطالبه پول تذکره نماید وسر راه بر مردم بگیرد حتی بعضی محتاطین
باطلاق ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان گفته اند الرجوع عن الطریق افضل
من معاونة الظلمه فان اخذ التذکرة وامثالها بدعة احدث
ولا معنی لقول القائل ان ذلك یؤخذ منی وانا مضطر فانه
لو قعد او رجع لا یؤخذ منه شیء ودیگر ترك
فسوق وجدال است وحسن خلق با رفیق وصدیق بلکه با جمال واهل طریق ومعنی حسن خلق
همه آن نیست که اذیت بغیر نماید بلکه تحمل اذیت نماید ودیگر طیب الکلام
واطعام الطعام نه آنکه خود را بزحمت اندازد وبکفا شود وهر روزه با
حمله دار وکفاچیان آغاز نزاع وطرح دعوا نمایند ومحض صرفه شراکت کنند (ودر سر سفره)
وجای حساب نیم لقمه کلمات مستهجن بگویند وبشنوند (ودیگر فنجان) ودیگر اسباب تفاخر و
تکاثر وزینت متکبرین بر خود قرار ندهد وبهتر وپاکیزه تر لباس خود را بپوشد مخصوص

درمشاهد مشرفه نه آنکه لباس کثیف که بوهای بد میدهد وموجب بی احترامی خود
وحرم است چنانکه مرسوم بعضی حجاج روستائی ودهقانهاست که آقایان حرم
با آنها اذیت مینمایند چراکه درخانه که خدا هم باشد با تقسیم راهش میدهند اینجا خانه خداست
یا ابراهیم واسمعیل چنانکه فرموده طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ یعنی خاتم فرموده محض شرف ق
وثیابک فطهّر ونعلین هستی بگذارد تا چه رسد که کفش خود را برای یک پول به
کفش وار ندادن درحرم خدا ورسول برند فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ
طُوًى وهمان قسم که در بار همایونی باید مشرف شد عجز وانکسار وخضوع وخشوع را
زیاد نماید نه آنکه کلاه را کج برسر نهند وبرسر خدا ورسول منت گذارند ونگاه نمایند جز
برعونت وجواب سلام نگویند مگر بخشونت ازمردم بخواهند ومتوقع باشند عبودیت
وبندگی نمایند جناب آقا رازیرا که دو اسبه سوار میشوند وفخریه بربندگان خدا مینمایند
که ما صاحب خانه والاغیم وزراعت وباغ داریم ممنون من باشید چراکه من پول
دارم وازحلال یاحرام اندوخته وسرمایه ساختم تاکی این باد کبر وآتش خشم
شرم بادت که قطره آبی راست گفتی اغلب الناس دینهم دنانیرهم ولی
لسان الغیب فرموده قدم منه بخرابات جز بشرط ادب که ساکنان درش
محرمان پادشهند مبین حقیر گدایان عشق را کین قوم شهان بی کمر خسروان بی کلهند

رسول خدا (ص) حج فرموده وبرراحله سوار بوده ودرزیر پای مبارکش پالانی گذاشته که بسیار
بی قیمت ومختصر بوده وفرموده خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ در هنگام خروج از وطن واهل و
عیال چنان بداند که از دنیا میرود ودیگر بازگشتی ندارد قطع تمام علایق دنیوی نموده و با
خود باحق وخلق رسیده گی نماید تا در وقت وصول بمواقیت معطل ودر جواب منکر ونکیر
سرگردان نماند بشیر وبشر باشد و با آب توبه غسل نماید جامه مخیط ونعلین را بیرون جامه کفن
واحرام پوشیده تلبیه گفتن را آغاز نماید ودرهنگام گفتن لبیک متذکر باشد که آیا در
زمرهٔ الَّذِينَ نُودُوا فَاَجَابُوا وَشُوِّقُوا فَاشْتَاقُوا وَاسْتُنْهِضُوا فَنَهَضُوا وَقَطَعُوا
العلائق وفارقوا الخلائق واقبلوا علی بیت الله عزّوجلّ الذی فخّم
امره وعظّم شانه ورفع قدره تسلّیا بلقاء البیت عن لقاء ربّ البیت
الی ان یذوقوا منتهی مناهم ویسعدوا بالنظر الی مولاهم
یا آنکه درحزب کسانیست که درجواب تلبیه بگویند لا لبیک ولا سعدیک
درخوف ورجا باشد جز بفضل وکرم حق مشکل نشود اول خطرات است پیرهروی میفرماید
الهی همه از انجام ترسند عبدالله از آغاز از حضرت سید العابدین صلوات الله علیه
نقل شده فَلَمَّا اَحْرَمَ وَاسْتَوَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ اِصْفَرَّ لَوْنُهُ وَانْتَفَضَ وَوَقَعَ
عَلَيْهِ الرِّعْدَةُ وَلَمْ يَسْتَطِعْ اَنْ يُلَبِّيَ فَقِيلَ لَهُ لِمَ لَا تُلَبِّي فَقَالَ اَخْشَى اَنْ يُقَالَ

لی لا لبیک ولا سعدیک فلما لبّی غشی علیه ووقع عن راحلته
فلم یزل یعتریه ذلک حتی قضی حجّه وچون بحرم رسد که حدش از جوانب
اربع تا بیت چهار فرسخ است چهار تکبیر بزن بکسره بر هرچه که هست قرق گاه
ملک الملوک است باید اندیشید هل هو من جملة من دخلها کان امنًا من عقابه
و یوصل بحضرتها ولیس اهلا للقرب وبباب بنی شیبه بسیری جمال کعبه نزدیک است ملتفت
باش که عهدی بستی با حضرتش روز الست وعهدنامه را وزیر دربار در خزانه حجر الاسود
سپرده کدام عهد بستی که عاقبت نشکستی از چاه طبیعت بیرون آی و بآب زمزم
اسمعیل وار خود را بشوی غوطه در اشک بزن کاهل طریقت گویند پاک شو اول
پس دیده بر آن پاک انداز شست و شوئی کن وانگه بخرابات خرام
بحجر الاسود آی وتجدید عهدی نمای سری بسپار تا سری بینی واز سویدای دل بخوان
اللهم ایمانًا بک وتصدیقًا بکتابک ووفاءً بعهدک بعد ازین
قابل طوف حرم گردی بدانکه طواف عبارت از اشواط سبعگانه است بدو
هر شوطی وختم هر شوطی باید باین نحو باشد که ابتدا جزو اول بدن بجزو اول حجر محاذات
بشود بقسمی که تمام بدن از تمام حجر بگذرد در حینی که بیت در محاذات شانه چپ باشد
در همه حال وختم نماید در هر شوطی بهمان موضع که اول جزو حجر واول موضع بدن بود

وجزوی از اجزاء بیت از شانه چپ بیرون نشود یعنی بدو وختم حرکت سالک
همه از حق است بسوی حق ومبدأ ومنتهی یکی است وبطرف الیسر قرار دادن بیت
لطیفه ایست که مثال کعبهٔ عالم صغیر قلب است که در طرف الیسر صدر است با مثال کعبه یعنی
عالم کبیر یکی گردد ودر هر شوطی طوری واز هر طوری نوری جلوه نماید وانوار سبعه
در اطوار ارض وجودش ظاهر ومنجار لقای حق مختتم وسرّ سبع المثانی در کتاب
مبین نمودار واشرقت الارض بنور ربها متجلی آنکه در مقام ابراهیم قرار گرفته
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض گفته وصلوة دائم را بصلوة قائم وصل
نماید الطواف بالبیت صلوة الصلوة معراج المؤمن در این مقام که تمکن یافته با وفر یابند
ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه
ان یطوف بهما ومن تطوع خیرا فان الله شاکر علیم که ای صوفی صفوت
نشان ارباب صفای دل جمال کعبه ما را زیارت نمودی وقت آن رسیده
سعی نمائی بین کوه صفا ومروه وفا از مرکز عقل توجهی بسوی نفس کلی وخطی با ورسان
باز گشت نما که اعطای کل ذی حق حقه نموده که این دو از شعایر بزرگند ومن
یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب وتمکن در این مقام با تمام هفت
شوط است که سماء عقول وارضین نفوس را سبع آفریده ایم که بعد از اتمام احکام

قابل مشاهده تجلیات جبروتی جلالی کعبه کردی بحقیقت تر که وقت آن رسیده
چنانکه در عرصات قیامت اجتماع تمام انبیاء و امم در صعید واحد و وقت
معین است عرفات کعبه ملکی ما را هم همان قیامت قائم و یحشر کل امة
باماهم فاذا تذکرت ذلك فالزم قلبك مع اما ملك فان الرحمة
الجلالیه لا تتصل بالخلق الا بواسطه القلب فینبغی للسالك
الواصل الی هذا الموقف الشریف الدعاء بغیره لغیره ای دعا از تو اجابت هم از تو
فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام واذکروه
کما هداکم میفر باید بعد از مشاهده یوم دین و جمع اولین و آخرین در محضر
جلال کعبه رب العالمین که در واقع سیر کثرت در وحدت بود کعبه کبریائی
ما را لا یشغله شان عن شان و سمع عن سمع است چنانکه در روز جمع
عرصه محشر کعبه را دیدی شبی در مزدلفه بروز آر که مشعر و وادی محسر اوست روی
و موی کعبه ما روز و شب ننگجبان است واللیل اذا یغشی والنهار
اذا تجلی در عین کثرت وحدت کسب جمعیت از آن زلف پریشان
بنمای در مقام صعود یوم دین باشد و در نزول لیله قدر است ولا فرق
الا بالقبض والبسط فاذکر الله عند المشعر پس زنده وار دل خود را

در این شب بیاد حضرت ما فتن احیاء هذه اللیلة من اعظم القربات
لنزول الکتاب المبین والملائکة والروح علی من احیاها یذکر ربه فیها
و بعد در عین حین الجمع حصاة را جمع نمودن سنت است که در مراتب نزول سبع
و در حقیقت واحد است ساری در همه چو فرد اشود سلاح برای جهاد اکبر
صلاح است و همراه سالك بودنش برای طی مرحله منای کعبه مقصود متحتم مبدء
و منتهای تو کعبه ما بود مطلوب و غایت المنای ما هم تو ئی ولی عید وصال حقیقة ما را قربانی
قابلی سزد و قابل این قربانی وقتی گردی که دو ئیت از میانه برداری تا طالب
دیداری بر سر داری طالب و مطلوب تا یکی نشود رخساره دلدار در حجاب
انیت پنهان ماند فادفع الاثنین من البین بقوت العین عناصر اربع
و سوالید ثلاثه را جمرات شوقیه در جمره عقبه بدن چون ابراهیم ما از خود دور نما که کمین گاه
شیطان هواست و تو راصد نماید از کعبه دل ما و نفوس ارضیه و عقول سماویه را در
جمره وسطی و اولی رها کن که دام اولیاست در این حال هدی ما را اگر شتی بالغ الکعبه
گشتی و بخوان اللهم بك ومنك والیك تقبل منی کما تقبلت من خلیلك
تا جواب شنوی عاشقان کشتگان معشوقند انا قبلتهم فانا دیتهم
تو فانی فی الله شدی باقی بالله گردی الکرة اخری بجر د حرم ما کردی که اول

طواف وسعی تو مقدمه ادراک فنای در ذات بود وثانیا باقی بالذات وچون
باسیر ازل وابد بهم آغوش ودم ساز شدی بخلعت اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَ
اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِیْ وَرَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا وَاَلْیَوْمَ اُحِلَّ لَکُمُ
الطَّیِّبَاتُ مفتخر وسرافراز شوی که حج اکبر را مردانه نمودی وحلال است امروز
بر تو آنچه از طیبات بر خود حرام نموده بودی که گر بخیرد خون جهان را مال
مال کی خورد هر دحند الاحلال بلکه حلال تو حلال ماست وامر ونهی تو
امر ونهی ماست هرچه کیرد علتی علت شود کفر گیرد کاملی ملت شود اَللّٰهُمَّ
اجْعَلْنَا مِنْ حُجَّاجِ بَیْتِکَ الْحَرَامِ وَالْوُصُوْلِ اِلٰی هٰذَا الْمَقَامِ این بود اجمالی از آنچه
میتوان گفت در آداب وصول بکعبه مقصود اشارتی نماید خلاصه همه آنکه تمام مراتب
اسرار مبدء ومعاد را در مناسک حج بیت الله الحرام انموذجی نهاده اند که در ملاحظه
اش سالک را استطاعت شرط ونسئل الله تعالی التوفیق الیه بمنه وکرمه
بعضی از منسوبان دور ونزدیک گفتند مارا هم اگر رخصت در ادای صحبت دهید
مختصر خواهش آنکه از کتاب مستطاب عنیسی چنانکه اجازه این سفر حاصل شده از فصل
الخطاب عیسی هم تفال واستخاره نمایند اگر تطابق حکمین صادر شد احدی را دیگر عرضی
نیست والا ترکش ظاهر مینماید قرآن معجز بیان را بعد از ادای آداب معهود کشودند

اول ما یری از صفحه این آیت هویدا ونمودار بود بسم الله الرحمن الرحیم
تَبَارَکَ الَّذِیْ نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلٰی عَبْدِهٖ لِیَکُوْنَ لِلْعَالَمِیْنَ نَذِیْرًا
اختتام انجمن وقطع سخن بکلام حق جل برهانه کردید وآرا متفق که روز پنجشنبه سوم
اول طلوع آفتاب از سمت قزوین وکیلان وباکوبه وباطوم وقسطنطنیه و
اسکندریه ومصر متوجه کعبه مقصود شود والحمد لله رب العالمین
روز پنجشنبه سوم شوال المکرم وبیست وسوم درجه وچهل دقیقه شمس در برج جوزا
سنه ۱۳۰۵ بعد از ادای فریضه صبح وادای مرسوم دو رکعت نماز مسنونه هنگام
خروج برای سفر واین دعا را خوانده اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الصَّاحِبُ فِی السَّفَرِ وَاَنْتَ
الْخَلِیْفَةُ فِی الْاَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ وَالْاَصْحَابِ اِحْفَظْنَا وَاِیَّاهُمْ مِنْ
کُلِّ اٰفَةٍ وَعَاهَةٍ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْئَلُکَ فِیْ مَسِیْرِنَا هٰذَا الْبِرَّ وَالتَّقْوٰی وَمِنَ
الْعَمَلِ مَا تَرْضٰی اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْئَلُکَ اَنْ تَطْوِیَ لَنَا الْاَرْضَ وَتُهَوِّنَ
عَلَیْنَا السَّفَرَ وَاَنْ تَرْزُقَنَا فِیْ سَفَرِنَا سَلَامَةَ الْبَدَنِ وَالدِّیْنِ
وَالْمَالِ وَتُبَلِّغَنَا حَجَّ بَیْتِکَ وَزِیَارَةَ قَبْرِ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَعُوْذُ بِکَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَکَاٰبَةِ الْمُنْقَلَبِ
وَسُوْءِ الْمَنْظَرِ فِی الْاَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ وَالْاَصْحَابِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا

وَاِیّاهُمْ فی جِوارِكَ وَلا تَسْلُبْنا وَاِیّاهُمْ نِعْمَتَكَ
وَلا تُغَیِّرْ ما بِنا وَبِهِمْ مِنْ عافِیَتِكَ

لباس سفر را پوشیده و وداع متعلقان نموده نور چشمی میرزا محمد حسین و دیگر
همشیره او گفتند ای پدر تو میروی بخانه خدا مارا بکه می سپاری گفتم بصاحب خانه
گفتند او مگر اینجا نمی باشد گفتم همه جا حاضر و ناظر است جواب دادند اگر اینجا
هست تو کجا میروی گفتم پیغامی و مطلبی فرموده اند باید اطاعت نمایم دیگر باره
گفتند خدا ملائکه دارد جبرئیل و میکائیل دارد فرمایشات خدا را میرسانند خلاصه
سخن آنها طولی دارد اِنَّما اَمْوالُكُمْ وَاَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ چونکه با کودک سر و
کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد بهر قسم بود یکساعت از آفتاب بر آمده
از درب خانه بیرون آمده و این کلمات را متذکر بوده اَللّٰهُمَّ اِنّی لَمْ
اَخْرُجْ اَشِرًا وَلا بَطِرًا وَلا رِیاءً وَلا سُمْعَةً بَلْ خَرَجْتُ اتِّقاءَ سَخَطِكَ وَابْتِغاءَ
مَرْضاتِكَ وَقَضاءَ فَرْضِكَ وَاتِّباعَ سُنَّةِ نَبِیِّكَ وَشَوْقًا اِلی لِقائِكَ
تا یقرب دروازه سمت قزوین جمعی از دوستان زحمت کشیده مشایعت نمودند
التماس دعا نمودم مراجعت فرمودند دو ساعت از آفتاب برآمده از دروازه
بیرون آمده در امامزاده حسن که بمسافت یک میل است از طهران خدمت

رفقای راه که جناب حاجی آقا میرزا علی محمد اصفهانی خلف الصدق مرحوم حاجی
محمد کاظم نور الله مضجعه و آقای حاجی میرزا محمد سعید شیرازی که از تجار فارس
و سادات عالیدرجات اند رسیده ساعتی در آنجا صرف غلیان و جمع آوری
سامان شده زیارت مختصری خوانده و بخدام جزئی پول داده روانه شده یکساعت
بروز مانده وارد منزل که معروفست بقلعه امام جمعه و هفت فرسنگ
طی مسافت نماز ظهر و عصر خوانده صرف چای نموده در این حال جلودار وارد
و گفت استاد حسینعلی نام کاشانی در بین راه میآید پیاده که بشما ملحق گردد اورا
سوار نموده با خود آورده ام درب کاروانسرا ایستاده معلوم شد پسر استاد
محمد صادق است که از اخوان با محبت میباشد بعد از نماز شام و اطعام طعام
رشته کلام با او در میان که یا اینهمه زحمت تا اینجا برای چه آمده اند گفتند
شنیده ام جناب حقایق و معارف آداب عمدة العلماء والحکماء حاجی ملا سلطانعلی
گنابادی بعزم مکه معظمه از عشق آباد بسمت باکو میروند مرا هم عشقی در سر است که خدمتش
برسم گفتم بسیار خوب ولی شما تازه از خدمتش مراجعت نموده اید والده و اولاد
شما منتظرند و چشم براه گفتند همت بست برگردم اگر همه عالم جمع شوند هزار سختی اگر بر سر من
آید آسان است که دوستی و ارادت هزار چندان است گفتم تا ازلی

میشود پیاده رفت ولی از آنجا باید تا باکو بکشتی نشست که دریا در پیش است و
مبلغ کلی صاحب کشتی تا از شما نگیرد سوار نماید زر نداری نتوان رفت بزور
از دریا کفت این کرمی که در سر من است اکر پایم بدریا برسد خشک نماید دریا را
از عصای موسی کمتر منیت جائی که شق رود نیل نمود عصای چوبی البته پای منم
دریای انزلی و خزر را خشک نماید نیم خشک مینماید دیدم که قرا هر آینه خواموش
بودن اولی تر که جهل پیش خردمند عذر نادان است

روز جمعه چهارم اول طلوع نماز خوانده صرف چای نمودم از قلعه جناب امام
جمعه بسمت قشلاق روانه آفتاب بشدت اشراق مینماید بالاخره چهار ساعت
بروز مانده وارد منزل مسافت هفت فرسخ و نیم طی شده بعد از ادای فریضه
شام و خفتن بنای حرکت است کر برود جان ما در طلب وصل دوست
حیف نباشد که دوست دوستتر از جان ماست

روز شنبه پنجم اول طلوع فجر وارد دار السلطنه قزوین از دروازه خیابان عبور
شد در سرای مرحوم حاجی محمد رحیم خان نزول واقع راه شسه از طهران تا بقزوین
برای عابرین از کاروانسرا و مهمانخانها و قراول خانها بسیار خوبست اکرچه
اشرار از طایفه ایل زرکر کاهی هم دستبردی میزنند بعد از ساعتی بحمام رفته

الحق حمام ممتازی است بدن شسته عود بمنزل نواب والا شاهزاده محمد مهدی
میرزا رئیس تلکرافخانه لطف فرموده بدیدن آمدند پاکتی جناب اجل اکرم وزیر
علوم مخبر الدوله دام اقباله العالی مرقوم فرموده بودند و در لف آن پاکتی از سفیر
کبیر دولت علیه عثمانی بیا بعالی نوشته بودند مبنی بر سفارش این حقیر که درویش
نوازی فرمایند در مراکز مراقب باشند ساعتی در خدمت سرکار والا صرف چای
شد صورت تلکرافی از سلامتی ورود و تشکرات خود بجناب اجل وزیر علوم عرض نمود
وداع کفتند و رفتند معتمد السلطان آقا محمد باقر خان سرتیپ که حاکم قزوین اند و
حاجی ملا ابو القاسم واعظ برادر مرحوم ملا عبد الصمد که ساکن طهران بود و اهل عرفان
اظهار لطف نموده تشریف آوردند و بسیار کله فرموده چرا در منزل خودمان وارد
نشدید عذری خواسته بعد از صرف شام شد رحال در نصف شب سوار شده میرود
روز یکشنبه ششم اول طلوع بقلعه حسین آباد رسیده که بجناب آقا میرزا ابو القاسم
قزوینی ساکن طهران و از بستکان حضرت والا ظل السلطان میباشند تعلق دارد
در سر جدول آب پیاده شده تجدید وضو نموده نماز خوانده و سوار شده به آقا بابا که تقریباً
از قزوین تا آنجا سه فرسنک است منزل کرفته آقا بابا قصبه معموری است بساتین و باغات بخوب
و قلعه خوبی دارد میتوان کفت از قزوین آبادتر است چای و لقمه نانی خورده رفت

بعد از ظهر بیدار و نماز ظهر و عصر خوانده فی الجمله گردش نموده یکدو سوار قره سوران
بجستجوی شخص انگلستانی بودند که باید وارد شود از موقع گذشته متوحش بودند سبب
چیست بعد از ادای مغرب و عشا سوار شده بطرف خرزان که اول سختی راه است میرود
روز دوشنبه هفتم بواسطه بُعد مسافت و سختی گدوک در راه معطل شده نماز صبح را
در بین راه خوانده دو ساعت از دسته گذشته وارد کاروانسرای خرزان
گردید آقا حسینعلی را دیدم نیامده یکی آنجاها را دیدم گفتم پول بتو میدهم بی ملاحظه تا چه
شده بفاصله ۳ ساعت اورا آوردند دیدم از خستگی پا با عشق از سر او بیرون رفته
هنوز بدربار نرسیده در گل مانده حالی ندارد که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها
بعد از ادای فریضه شام و خفتن صرف طعام و بنای بار است جلودار را گفتم
حسینعلی مجذوب را سوار نما و انعامی بتو میرسد قبول نموده ۳ ساعت از شب
گذشته روانه بسمت مقصود شده

روز سه شنبه هشتم وارد منجیل شده یاور تلگرافخانه بدیدن آمدند تلگرافی سرکار
معتمد السلطان جناب حسینقلی خان مخبر الملک زید اجلاله فرمودند ابلاغ نمودند
مبنی بر اظهار لطف جوابی خدمت ایشان از سلامتی عرض نموده بعد از ساعتی
عالیشان حاجی علی معمار کاشانی که برای تعمیر پل رودخانه منجیل حسب الامر

اقدس اعلیحضرت شهریاری خلد الله ملکه معین است بدیدن آمده صرف چای
شده گفتند مناسب آنستکه تا مهتاب تمام نشده و ماه غروب ننموده عبور از پل
نمائید که زیر پل منزلگه رندان بود نماز شام و خفتن خوانده باتفاق سوار
بفاصله نیم ساعت بمعبر رود رسیده واقع دعای اعلیحضرت شهریار را باید
از جان و دل همه بگوئیم این دو سه منزل خرزان و منجیل تا بدار المرز راهای سخت
را که تحریر نمیگنجد چه مصارف فرموده اند از تلگرافخانه و قراولخانه و جاده سازی
با وصف اینهمه سختی از تمام اهالی عبور و مرور مینمایند در کمال سهولت و امنیت
و آسانی و در این کوه ها و جنگلها یک مک میروند و میآیند بسلامتی اللهم طول
عمره و آدم رایاته و آیاته غالب درختهای این جنگل زیتون است و هر جا ممکن
باشد زراعت میشود در این جنگل و کوه سار ماران گزنده چوپاران نشده بسیار است
روز چهارشنبه نهم قریب بظهر وارد قهوه خانه امام زاده هاشم گردیده قهوه خانهای
متعدد سر راه در وسط جنگل برای منزل گاه واردین ساخته اند بعضی ماکولات از
قبیل نان و غیره دارند و خود امام زاده در بلندی کوه مزارش واقع نیم فرسنگ
تقریبا میشود تا آنجا از منجیل با پنج یا شش فرسنگ است اندکی رفع کسالت شده لقمه
نانی صرف بخواب رفته حوالی غروب بعد از ادای فرایض طعامی حاضر و بنای عزیمت

در راه با بفاصله یک فرسخ و نیم فرسخ در قهوه خانها غلیان و چای موجود بعضی
اوقات پیاده میشد غلیان و پیاله چای میل نموده میگذشت تمام در جنگل میرود
یکساعت بطلوع فجر بقریه معموری رسیده گفتند از بکلربکی رشت است و نام
اینجا دوشنبه بازار است و اهل شهر از کسبه و اهل معامله و بعضی برای تماشا و جمعی از
اهل دهاقین روز دوشنبه می آیند و از هر گونه جنس مبایعه میشود عمارت عالی بکلربکی
ساخته و اجاره کلی محض این بازار دریافت میشود تا شهر دو فرسنگ مسافت دارد
یکساعت بطلوع آفتاب مانده نماز صبح را در قهوه خانه قریب شهر خوانده

روز پنجشنبه دهم و تحویل شمس ببرج سرطان و چله بزرگ تابستان و منتهی بلندی
روز و غلیبت حضرت قائم عجل الله فرجه ۲۶۰ه وارد شهر گیلان شده در کاروانسرای
معروف بگمرک منزل گرفته ساعتی صرف چای و بحمام رفته حمام خوبی است بدنها
کیسه کشیده بیرون آمد در این حال جناب حاجی میرزا خلیل عمه زاده پسر مرحوم
آقا محمد الشهیر بعرب که سالها است از شیراز برای اخذ مطالبات در دار
المرز متوقف شده اند مطلع بدون مهلت و درنگ بدولت منزل خود اشتغال دادند
نواب والا ابو النصر میرزا حسام السلطنه که الحال حکمران و والی رشت و گیلانات
هستند اظهار لطف نموده با نواب عبد الجواد میرزا سرهنگ تلگرافخانه مبارکه

که الحق نواب عبد الجواد میرزا زید اجلاله در محبت و انسانیت تمام اند وعده
خواهی فرموده شب را در خدمت بوده صرف شام و اطعام طعام در ضمن
صحبت حال بمناسبتی از شورش پنجروز قبل بعضی از آقایان رشت که همیشه بنای
هر یک بر صلاح و فلاح حال رعیت است سخنی رفت خلاصه عرایض حاضرین
آنکه از بهر خدا که مالکان جور چندان نکنند بر ممالیک شاید که بپادشه بگویند
ترک تو بریخت خون تاجیک نصیحتی عرض شد دنیا نیرزد آنکه پریشان
کنی دلی زنهار بد مکن که نکرده است عاقلی ولی زبان حال باین مقال
مترنم من گوش استماع ندارم لمن تقول وداع نموده مرخص شد

روز جمعه یازدهم اول صباح جمعی فقیر نوازی نموده از تجار و اخیار که از آنجمله
آقا میرزا حسن جوز الخلص بودند و در چند سال قبل در مسافرت هند در پونه و بمبای
ملاقات شده بود و در بعضی علوم غریبه و نیرنجات با اطلاع بملاقات آمده در اینحال
فراش پستخانه پاکتی باسم ضعیف از وزارت عظمای خارجه بود آورد بتوسط جناب
صدیق الملک دام اجلاله فرستاده بودند مظهر الملفوفه مبنی بر التفات و درویش
نوازی که متحتم است بر عموم کارگذاران واقفین دولت روس و عثمانی در ذهاب
وایاب ملاحظه نمایند و اگر کاری و گرفتاری باشد بدون مضایقه انجام دهند

انعام فراش را محول نموده رفت وجوابی هم عرض شد بجناب وزارت کبری که
دعاگوی این دولتم بنده دار خدایا تو این سایه پاینده دار حاجی میرزا خلیل زحمت
کشیده نزد کارپرداز رشت رفته تذکره و باشبرد گرفته و امضای کارگذار دولت
روس و عثمانی هم شد آوردند و بیش از آنچه بباید دریافت نمایند گرفتند و رفتند
محض سفارش دو ساعت بغروب مانده برازین بارین که حمل اثقال و شد رحال نمایند
حاضر در مبلغ یکتومان چهار راس تا پیربازار که تقریباً یکفرسخ است کرایه وداع
دوستان گفته و رفته وجه تسمیه پیربازار را پرسیدم دو طور گفتند یکی آنکه شخص
کاملی مدفون است در کنار مرداب باین واسطه میگویند پیربازار یکی دیگر آنکه
پیرانه بازار است و هر دو وجهی دارد اول غروب لنگه و گرجی گرفته تا بانزلی
مبلغ دو هزار و پانصد دینار و همه جا اهل قایق در کنار بدوش کشیدند تا نزدیک
بصبح هوای مناسب بطرف ما بود شراع کشیده اول روز وارد انزلی شده

رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ

روز شنبه دوازدهم در کاروان سرای حاجی معین وارد ساعتی رفع کسالت
نموده دو صورت تلگراف یکی حضور جناب اجل اکرم وزیر علوم دام ظله و دیگری
بحضرت وزیر اعظم ملاذ الفقراء لازال عنایته عرض نموده بغازیان فرستاده گفته شود

غازیان در مقابل انزلی واتصال دارد از طرف خشکی برشت چون تلگراف دریائی
اسباب و دیگری لازم دارد و مسافت انزلی بغازیان بسیار کم است لهذا انکه
محض ارسال و مرسول مطالب تجار و دیگران حاضر است فی الفور میرسانند
تلگرافخانه در آنجا میرزا زین العابدین نایب الحکومه بندر انزلی که از جانب بیگلربیگی
معین است بملاقات آمده گله نمودند که چرا در عمارت صدری نزول ننموده عمارت
صدر بسیار جای خوب و باصفا و اتصال بعمارت و قصر ناصری که شمس العماره
لقب دارد و هر دو مخصوص اعلیحضرت اقدس همایونی ساخته شده سرایدار بالای
با تمیز و طبقات رفیعه دارد و الحق خوب عمارتی است و نزدیک بدریا و
هوای خوبی دارد عرض نمود چون زمان قلیلی بیشتر بنای توقف نیست
مزاحمت ندارد دو ساعت بغروب آفتاب مانده سرکار میرزا محمد تقی خان
یاور تلگرافخانه انزلی زحمت کشیده بملاقات فقیر آمده تلگرافی از حضرت اتابک
اعظم آقای امین السلطان ادام الله بقاه و جناب معارف نصاب خان
شیبانی زید افضاله رسید و زیارت شد کمال بزرگ منشی و فقیر نوازی فرموده بودند
همانا بی سبب نیست که ذکر جمیل آن حضرت بی عدیل در افواه تمام خلایق چون
شکر است علیک علا فی کل بلدة سمة عزیزا و محبوبا کیوسف فی مصر

ولو کان کسری فی زمان حیوته لقال الهی شد بدولته ازدی
بجماعت بروز باقی مانده یکی از آدمهای کمرک خبر داد که پراخت یعنی کشتی
آتشی مسمی بالخندر الحال از طرف مازندران در بارکاه وارد و معجلاً میرود باکو
تا رفقا دوست و پا را جمع نموده بر دستتائی شمع کشید وقتی بکمرکخانه رسیدیم لانکاس
یعنی کشتی کوچک بخاری آلکفت که وکیل کشتیها است رفته محتاج بکرجی و قایق
گشته مبلغی گزاف قرار و هلی نشسته فرسخی طی مسافت شد دریا بحدی بجوش و خروش
که یقین بغرق و تن بمرگ در دادند دست از جان و دل شسته دربارکاه هم پراخت
دیگر درنگ ننموده در آنحال موحد شده وجز بحضرت حق ملجأ و پناهی نیافته قایقچی
گفتند چه صلاح است در این موج و طوفان و بدحالی اخوان و لنگر برداشتن
کشتی گفتم بهتر آنکه عود بانزلی تا قسمت ازلی چه باشد میگویند غالب اوقات اینجاها
همین کولاک است و صدمات میرسد چون مقدر بود چهار پنجروز دیگر در این
سرای سپنج باقی باشد بسلامتی وارد کمرکخانه رفقا احدی بحال نبودند خان باور
تلگرافخانه بلاحظه محبت و یکانگی بیش از آنکه بدوربین مشاهده وضع و حال را نموده
بهمان آن تشریف آورده نگذاردند بمنزل روز ورود رفته بغارزیان در تلگرافخانه
بروند و حکیم باشی نظام توپخانه بلد واهای مناسب آمدند تا بجماعت از شب

گذشته رفقا حالشان بهتر شام صرف شد و آرام گرفتند شوخی در آن
میانه مینا سبقی خواند تا دست سر زلف دلارام گرفتند شب دیر
دست آمد و آرام گرفتند فَلَمَّا نَجّٰیهُم اِلَی البَرِّ اِذا هُم یُشرِکُون
روز یکشنبه سیزدهم بعد از ادای فریضه صبح قدری راه رفته در کناره دریا
کشتی اعلیحضرت همایونی را ملاحظه نموده میگویند کشتی آدم ما دبی بود میگفت
مخارج تعمیر این کشتی زیاد داشت و هر ساله مبلغی محسوب میدارند بدیوان
اعلی و لی عمده آنکه چون غالب در یکجا مقیم است چرخ و بعضی اسباب را
رطوبت ضایع مینماید اگر در ماهی یکمرتبه سفری نماید دو فایده دارد یکی آنکه
اجزاء چرخها ضایع نمیشود و دیگر بقدر تعمیر خودش عاید مینماید عود بتلگرافخانه
نموده نهاری صرف و حاجی میرزا خلیل که بمشایعت آمده بودند بواسطه شغل
تجارت وداع نموده برشت برفتند
روز دوشنبه چهاردهم صبح مزاحم حال خان باور بعد از صرف چای و لقمة
الصباح قدری راه رفت در آن نزدیکی امامزاده ایست از بنات حضرت
موسی ع ابن جعفر ع نسبت میدهند طاق و رواق مختصری دارند زیارت نموده
دو درویش جلالی در حوالی آن جنگل دوده دود می داشتند یکی از خدام

ملکرافخانه برای غلیان آتشی از درویش خواست گفتم نشنیده شیخ چه فرموده ؛
آتش از خانه همسایه درویش مخواه کانچه بر روزن او میگذرد دود دل است
در پیش درویش معلوم می نهی و دلش بدست آری بهتر از آنکه زحمتش دهی و مرا غلیان درویش
از استماع این سخن بی خویش گردید نزد ضعیف آمد برسم ادب و میگفت حال در
ماندگان کسی داند که با حوال خویش درمانده ساعتی بظهر مانده عود تلگرافخانه یاور
گفتند از شیراز مرتضی خان یاور تلگرافی نموده اند بعد از سلامتی متعلقان القائهائی
نواب ارفع والا احتشام الدوله دامت شوکته نسبت بحقیر ابلاغ داشته دعای دولتش
گفتم و دوام عزتش از حق خواستم یکساعت بروز مانده از رشت تلگراف رسید که نواب
حسام السلطنه با نزلی می آیند سرایداران عمارت اعلیحضرت شاهنشاهی را اطلاع دهند
دو ساعت از شب گذشته با کشتی همایونی وارد شدند حالی از ضعیف پرسیده چون حالی
نداشتند عذری خواسته تا فردا چه شود چو فردا شود فکر فردا کنیم
روز سه شنبه پانزدهم بعد از ادای فریضه صبح پراخت یعنی کشتی پوسته
مقرری متسمی بترکمان وارد و عازم باکو است لوازم راه گرفته و آنچه قرار کرایه بود
بکمپانی وکیل الکنت برده مرتبه نازل هر تنی پنج منات سایر مراتب صعود نسبت بهر تن
نزول ثلث علاوه مقرر است رفع زحمت از خان یاور نموده در بارکاس نشسته

بیار

بیارکاه رسیده در کشتی سوار و بفاصله دو ساعت خان یاور رسید رقعه آمد
و تلگرافی از جناب اجل وزیر علوم که حال فقیر خود را استفسار شده بود ابلاغ نمودند
سلامتی حالات با تشکرات دعاگو را گفتم بحضرتش عرض نمایند هر آنچه جناب
اهل وفا نگهدارد خدایش در همه حال از بلا نگهدارد اول غروب آفتاب
جمع کثیر و جم غفیر از اهل گیلان و سایر بلاد وارد کشتی شدند و از آنجمله حاجی اسکندر
خان که مدتها در خدمت مرحوم مستوفی الممالک و صدر اعظم و چندی حکومت
یزد را نموده و با فقیر اظهار محبتی داشتند با عیال وارد همگی عازم زیارت بیت
الله الحرام میباشند سه ساعت از شب گذشته لنگر کشیده از بارکاه رو بدر کاه
الله میرود و اواخر شب بقرب سحر بنای نزول مطر بشدتی است که وصفش حد ندارد
روز چهارشنبه شانزدهم و از جوانب اربع باران چون سیل در سیلان در
محاذات آستارا ان که بندر معتبری است و تا اردبیل دو مرحله است و حد مشترک
با سرحد روس واقع شده لنگر انداخته مؤمنین در مسئله نماز بحثی ساز نموده که آیا
از فاقد طهورین تکلیف ساقط است یا قضا بر ذمه یا آنکه احتیاطاً فعلاً صورت
بجا آورند و قضا نمایند بعد از وجدان طهورین مشاجره بطول انجامید و نیران
مجادله بدامان همسایه رسید تصدیق از فقیر طلب نمودند دیدم دست بر نمیدارند

بمقتضای قاعده آنچه در نظر بود گفت اجمالاً آنکه شرایط شرعیه چون شرایط
عقلیه است واتفاقی است که اذا فقد الشرط فقد المشروط و شرایط نماز
یکی طهارت است که اذا قمتم الی الصّلوة فاغسلوا وجوهکم وان کنتم جنباً
فاطهروا وان لم تجدوا ماءً فتیمموا صعیداً طیباً پس اگر یکی از
شرایط این شروط هم نیز ممکن نشد چون فقدان شرط است مثل آنکه آب و خاک
غصب یا نجس باشد و محل وضو و تیمم پاک نباشد معین تعلق خطاب عقلاً محال
ولی حکم وجوب قضا را از ادله دیگر باید استنباط نمایند نه این خطاب چنانکه
درباره شخص نائم و سکران در حال نوم و سکر امر فعلاً ساقط ولی اقض مافات
کما فات و مثل این امر وجوب قضا را ثابت مینمایند در حق آنها بعد از بیداری
وصحت پس ادله ثبوت قضا را باید ملاحظه نمود که عموم و اطلاقش شامل مفروض میشود
بعلاوه در مسئله سقوط امر بسوء اختیار مکلف فرقی با اضطرار میتوان گذاشت
و بر فرض با ادله ثبوت قضا تعارضی ندارد محتاج بزمان دیگر است و اما صورت
نماز رانه بقصد آنکه از شارع امر شده که شایبه بدعت داشته باشد محض اینکه
شعار بزرگ اسلام را ترک نماید ضرری نمیاید برساند پاکت و پوسته را در پنجساعت
بروز مانده آوردند و لنگر برداشته روانه میشود چون بسمت لنکران رسیده

روانه ساری شده در کشتی دیگر بار آنجا را آماده نموده بودند بزودی وصل بجرخت
شد بار بار الحول داده در لنکران لنگر انداخته لنکران جای بسیار معمور و بندر گمرک
کثیر العبوری است سربازان روس در آنجا برای ضبط حدود چادر زیادی دارند
با ستیبان و توپخانه بقدر حاجت و ذخیره حاضر داشته اند یکساعت از شب
گذشته یکصد نفر زوار ترک بقصد مشرف شدن بارض اقدس رضوی در کشتی آمده که
از باکو بسمت عشق آباد بروند بخراسان در سه ساعت از شب گذشته پست را
بسته و از بار و حمل اثقال خلاص روانه میشود

روز پنجشنبه هفدهم چهار ساعت و نیم بغروب مانده وارد بندر باکو که معروف
بادکوبه است شده چند پل چوبی بسیار محکم ساخته اند که کشتی متصل با آنجا میایستد
و برای صاعدین و نازلین و نقل و تحویل احمال و اثقال بسیار سهل است از گمرکخانه
امین حاضر است ملاحظه سخت در بار و اسباب مینمایند و بقانون رفتار میکرد
و باشپرد را معلم بزرگ قبل از نزول از کشتی از مردم مطالبه و نزد حفاظ
گمرک که اطاقی از چوب در همان پل وصل شهر دارد میسپارد بعد از خلاصی
از اموال و اثقال باید در همان اطاق مطالبه نمود مجالی وارد همان آن هم را
ثبت و الا بر ورود بعد بگمرکخانه بزرگ باید بروند و اخذ نمایند چهار ساعت بروز

مانده درکاری یکی نشسته بجانب کاروانسرای حاجی حاجی آقا منزل و بعد از تعیین
منزل بحمام رفته تطهیر نموده نماز خوانده یکساعت بروز مانده در اطراف بسیاحت شهر
مشغول شهر باکو در دامنه کوه و سمت مغرب دریای خزر واقع شده مردمش ترک زبان
فارسی زبان از بخارا یزد و خراسان و سایر بلاد قلیلی هستند و از عالم محبت
و انسانیت کم بهره میباشند قلعهٔ قدیم هنوز برقرار است و کوچک مغازهای
خوب و عمارات مرغوب و مصفا دارد و بواسطهٔ اینکه کوهسار و آب شیرین ندارد
باغات بندرت دارد باغ عمومی ساخته اند برای تفرج جای باصفا و ممتاز است
و بواسطهٔ سنگ فرش کوچها و عبور کالسکها خواب را مگر بخواب کسی ببیند و
حمام و مسجد اسلامی در او اندک و آب خوراک و شیرین و جاری کم و پر قیمت
به پیمانه میفروشند و چشمهای نفت زیاد است و جای ها و چاه های بسیار
برای تصفیهٔ نفت و کارخانها فراهم و غالب آتش کشتیهای بخار و شمند
و فر از جرمهای نفت میشود و در حوالی آنجا ده کده ایست بمسافت دو فرسخ بکاری
اسبی بسهولت میتوان رفت آتشکده ایست و نام آن زمین ده سواران است
و یکدو نفر از هنود در آنجا مقام دارند و نذورات میبرند آن ده کده آنکه اندکی روی
زمین را خاکش بردارند باندک شعله مشتعل میشود و هر وقت بخواهند خاموش نمایند

خاک میریزند و دیگر آنکه هر گاه بخواهند در نزدیکی بجای نقل دهند مثل آنکه در خانه بخاری
آتشی بنا کنند راهی از آن زمین میکشند بآن موضع مقصود آتش روشن میشود و دود نمیست
معدن مخصوصی باشد و در عمارت کهنه و بی تمیز ساس و سرخه و ملخ که جانور موذیست
زیاد است چون مازندران و غالب در شکاف چوب و تخته منزل دارد
روز جمعه بیست هشتم بعد از فراغ از وظایف صبح گاهی شیخ مهدی نامی است که خود را
بباب و پاپ انتساب میدهد اهل همین ملک است میگوید از وقت تصرف نمودن
روس ترکستان را آبادی بادکوبه روز بروز در تزاید است مخصوصا این اوقات
که راه آهن از بادکوبه و تفلیس متصل بباطوم شده که بسهولت و آسایش عبور
و مرور مینمایند چهار ساعت بروز مانده چون موقع حرکت کالسکه بخار و واغون
است و استاسیون مسافتی دارد درشکه حاضر و سامان مختصری همراه برداشت
که هست راحت درویش در سبکباری   استاسیون یعنی محل توقف و سوار شدن
و پیاده شدن مردم و عرب محطه میگویند و انگلیس ستیشن مینامند آب جاری و
جای باصفای خوبی فراهم است مهمان خانه هم دارد بمناسبت هر کس تهیه
دیده اند سه ساعت بروز مانده زنگ اخبار نزدیکی کاری زدند بلیت از
بادکوبه تا باطوم در مرتبه اولی مبلغ هیجده منات و هیجده کپک مقرر است

وچهار پنج من تبریز اسباب مجانی است زیادی را کرایه باید داد بادکوبه و مطلق
ملک روس اسپرمال و اسکناس رواج است و معاملات بمنات و هر منات
مبلغ سه هزار دینار ایران است و صد دینار مطابق سیصد دینار و شاهی سه شاهی
محسوبست و سایر سکوکات مثل اجناس بقیمت روز است و اسکناس از یک
منات است تا هزار و دو هزار منات سه ساعت بروز مانده هر کس بجای خود
قرار و کاری روانه شد و در راه همه جا مهمانخانه ها و آتیش بفاصله دو فرسنگ یا زیاده
باقتضای هر جا ساخته اند و غالب در کوه و جنگل سیر میشود در یکی از محطه ها برای
صرف چای پیاده شده در قهوه خانه مسلمانی آمده حاجی اسکندر خان را دیدم
پریشان است سؤال نمودم گفتند مبلغ یکصد و شصت منات از من برده اند
و میدانم که دزد کیست چون مجال نبود نتوانست گفتگو نماید کشیشی از اهل اصفهان
بود گفت همه اوقات خاصه در زمان حرکت حاج جمعی بدکیش هستند که تجارت
عمده خود را جیب بری قرار داده اند و در این راه مخصوص زیاد اند بسیار مواظب
باشند که دیگر باره دست بردی نزنند که گر تضرع کنی و گر فریاد دزد چیزی دیگر
نخواهد داد اقسام حیلها در سرقت اموال مردم دارند

روز شنبه نوزدهم هوا در کمال لطافت و کاری همه جا از سبزه زار و مرغزار

وزراعت و جنگل و رودخانه میگذرد بسیار باصفا است دو ساعت بظهر مانده
وارد استاسیون تفلیس شده چون کاری مشترک سه ربع ساعت توقف نمینمود
و روانه باطوم میشد سامان را در مهمانخانه گذاشته و کالسکه اسبی حاضر ه
سیاحت شهر میرود تفلیس از شهرهای نفیس است در دره و بین کوه واقع و پای تخت
مملکت قفقازیه میباشد و حاکم آنجا از جانب امپراطور روس معین است
و اشخاص بزرگ و شاهزادگان عظام منصوب نند همیشه و والی قفقازیه را جانشین
مینامند و عمارات عالیه در شهر نو تفلیس ساخته اند که محل نشستن جانشین است
و قدیم شهر کوچکی بوده کوه قاف میگویند همان کوه بلند است که از دور
در شهر دیده میشود باغهای بسیار خوب دارد رودخانه از وسط شهر میگذرد
و پلی بر روی او بسته اند بازارهای مرغوب و تجار معتبر در آنجا هستند
حمامهای آنجا بسیار پاک و تمیز است و محتاج بگلخن نیست آب معدنی تقریب
یکفرسخی شهر چشمه دارد از شدت گرمی چون آتش بیرون می آید تا وارد این
گرمابه میشود بتصرف هوا ملایم و معتدل میگردد تمام اوقات جاری است
بعضی حمامهای مخصوص نیز دارد که از روی ساعت اجرت میگیرند عمارات
و کلیساهای ممتاز دارد ملل مختلفه بسیارند و عساکر سلطانی بی شمار

آب وهوایش کمتر ساز کار خاکش حسن خیز ولعبتان بانمیز از هر گوشه وکناری
چون لشکر چنگیز خونریز وفتنه انگیز جمال ماه پیکر برملبت چنان ماند
که ماه آسمان است خداوندان عقل این طرفه ببینند که خورشیدی
بزیر سایبان است هر جا نظر کنی حوریان بهشتی در جلوه وگرجیان کنشتی
با عشوه که زیرکان جهان از کمندشان نرهند داستان شیخ صنعانی با
دختر بچه نصرانی واستان رفیع بنیانش ومزار فیض آثارش درین سرزمین اتفاق
افتاده سرزمینی است که ایمان فلک رفته بباد شیخ صنعانی علیه الرحمه از
اجلای عرفای عصر بوده چنانکه سرآمد ابرار شیخ عطار در منطق الطیر میفرماید شیخ
صنعان پیر عهد خویش بود چون نور هدایت در دل آن دختر بچه باید ساطع شود
بتوسط شیخ امین با جمعی بتفلیس تشریف آورده بالاخره نصرانیه بخدمت شیخ رسیده
قبول اسلام نموده وضمناً مریدهای دروغی که بهادی میآیند و بهادی میروند
معلوم شد که فروغی نداشتند احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا
امنا وهم لا یفتنون الصنعانی بفتح الصاد وسکون النون وفتح
العین المهمله وبعد الالف نون هذه النسبة الی مدینة صنعاء
وهی من اشهر مدن الیمن وزادوا النون فی النسبة الیها وهی نسبة

شاذة کما قالوا فی بهراء بهرانی خودپرستان نظر شخص کنند پاک بینان به
صنع یزدانی عبورم با فیس تجارتی افتاد یکی از سوداگران یزدی که سبقت
الفتی درمیانه بود ومدت وقتی گذشته که از حال یکدیگر اطلاعی نداشتیم چشمش
برمن افتاد بی اختیار از جای برخواست وبر دستم بوسه داد وبجای خود نشانید
از زمان ماضی همی جویا شد واز مستقبل میپرسید گفتمش دم غنیمت دان ما فات
مضی وما سیاتیک فاین قم فاغتنم الفرصة بین العدمین قدری باهم
در شهر گردش آخر الامر بمنزل او رسیده شب را دعوت نموده عذرم نپذیرفته
توقف نموده دیدمش گرفتار لاله عذار سرو رفتاری است غدائره مستشزرات
الی العلا تضل العقاص فی مثنی ومرسل پایش در گل مانده وصبرش
از دل رفته بمقتضای محبت نصیحتی گفتمش کای دل هوس روی دلاویز ظریفان
بگذار که روزی بکشندت بظرافت گفت ای دوست شفیق دست
از دلم بدار مرا اختیار نیست توفیق رفیقی است بهر کس ندهند آنرا که دلارام
دهد وعده کشتن باید که ز مرگش نبود هیچ مخافت
روز یکشنبه بیستم صباح دوگانه حضرت یگانه بجای آورده صرف چای شده
با دوست شبانه وداع بجانب اهاسیون روانه تا موقع روز گذشته کالسکه

بخارا باید سوار شویم از هر گروهی انبوهی بودند فارسی زبان در آن میان جز
ترکان پارسی گو هرچه نظر کردم نیافتم بجز پسی اشطار نگران نشسته در آن حال صنمی
آتش پرست از آنطرف میگذشت گفتم گر تو چنین خوبروی بار دیگر بگذری
سنت پرهیزکار دین قلندر شود از آنجا که هر جا تیر بلائی است بدل
مبتلائی است محلّی مناسب تر از کنار من نیافت بنشست و دیر رفته
برخواست گفتم از وی نظر بپوشانم تا نیفتم زدیده در خطری ساز سخن
آغاز نمود از مولدم پرسید گفتم وَاَوّل اَرضٍ مَسَّ جِلدی تُرابُها شیراز
مقصد را جویا گردید جواب دادم حجاز ما در این گفتگو که ناقوس را کشیدند
کاری رسید از جای برخاسته چنین پنداشته از شستش جستم و در محل مناسب
زورق قبل نشستم ناگهان از تعاقب من از دریچهٔ درج طالع ابداع صحبت نمود که
مرا هم تا اسکندریه و مصر مهمی است خوشتر آنکه طرح الفت با یکدیگر ریخته چون
شیر و شکر در هم آمیخته که الرّفیق ثمّ الطّریق گفتم ای دلبر عیار ز بهتان بگذار این
تو را معبد آتشکده و مسجود صنم و مرا قبله کعبه و معبود حضرت صمد بینهما بعد
المشرقین ولا یمکن اجتماع الضدین هرگز اندیشه نکردم که تو با من باشی
از سخنم تعجب نمود از شکر خنده ریخت و ز لب قند و بنوای شور شوری

در سرو بترنم این ابیات اخگرم در دل افکند مقام صالح و فاجر هنوز پیدا نیست
نظر بحسن معاد است نی بحسن معاش اگر ز مغز حقیقت بپوست خورسندی
تو نیز جامهٔ ازرق بپوش و سر بتراش مراد اهل حقیقت لباس ظاهر نیست
کمر بخدمت سلطان ببند و صوفی باش اوایل غروب کناره دریای قرادنگیز که دریای
سیاه است نمودار و از دامنه کوهسار و بعضی جاها کوه را سوراخ نموده عبور میشد
همه جا همانجاها و استاسیونها بفاصله دو فرسنگ بود زراعت و آبادی
از تفلیس اتصال دارد و بشدت کاری میرود که چوب تلگراف بشماره نمیرسد چهار
ساعت از شب دوشنبه گذشته وارد محطّه باطوم شده در یکی از قهوه خانهای
نزدیک راه که متعلق بحاجی غلام نام ایرانی است منزل گرفته حین ورود جمعی
از حجاج که دو شب قبل از ما وارد شده بودند آرمیده بودند غالب اهل
خراسان و بخارا و کثیری چهار یاری و برخی دوازده امامی قهوه چی پیالهٔ
چای و غلیانی آورد اندکی رفع کسالت شد پرسیدم از معارف کسی تازه
وارد شده حاجی غلام گفت جناب حاجی ملا سلطانعلی گنابادی و نواب
اکتا قاآن میرزا پدر نواب علیه اختر السلطنه دو روز است در این قهوه وارد
و با انتظار رفتن کشتی نشسته اند از این مژده زایدالوصف خرسند گشته

روز دوشنبه بیست و یکم صبح اول طلوع از قهوه خانه بعزم دخول حمام بیرون
آمدم نمیدانستم از چه جانب باید رفت قهوه چی بلکه غالب خواب بودند و
پولیس و سالدات هم زبان مرا نمی فهمیدند فاذا انست نارا فاتیتها
لعلی اجد علی النار هدی. بدکانی رسیدم دو شخص تبریزی
آتشی افروخته و سماوری دلسوخته در میانه دارند یکی نظرش بر من افتاده است
غرمیم سبقت سلام و تعجب از سلامتم همی نمود و آغاز نصیحت که بی هنگام از منزل
بیرون آمدن خلاف عقل است خاصه در این اوقات که حجاج آیند و روندی
دارند طرارها در گوشه و کنار چون اجل در کمین نشسته بر فقیر اجل رسیده را رایگان
کیسه و همیان بی سر و کیسه نمایند گفتم چون از خوف خدا که نمازم قضا نشود دو
بحرما به رسم بحر دابی رسیدم مهربانی کرد چراغی برداشت و خضر راه شده
بحمام آمد و بایستاد و سفارشی مخصوص باستاد نمود که بعد از فراغ باتفاق درب
دکان معاودت نمائیم راستی موجب رضای خداست کس ندیدم
که کم شد از ره راست بعد از ساعتی عود بمنزل دیدم مناسبتی در ماندن اینجا ندارد
جمعیت و کثافت بحدی است که بکسالت منتهی میشود تعجب نمودم که نواب
اکتاقاآن میرزا چگونه دو شبانه روز بسر برده اند در فکر منزل دیگر افتادم در این حال

۱۰/ ادبی

آدمی از مقرب الخاقان میرزا علی خان قونسول و کارپرداز باطوم بجستجوی فقیر آمد
قدری صحبت داشت ضمناً معلوم شد که از هر بیچاره حاجی پنج منات میگیرند
باسم امضای تذکره و باشمبر دو نخبر که جز ضرر اخروی و خسران دنیوی و بدنامی
دولت و لعنت ابدی فایده ندارد این بدعت آنجناب در سرحد ایران و روس
که تذکره و امضای دولتین را گرفته اند دیگر خلاف قانون تمام ملت و ارباب
دول است که در هر بندری در ملک خارجه از رعیت خود مبلغی تعدی نمایند
و بعلاوه با قهوه چی و هر جا خانه کرایه باشد و ایرانی منزل نماید نصف اجرت را شراکت
نمایند و در عوض خدمتی که بصاحب خانه نمایند این باشد که هر قدر بتوانند مال غریب را
بدزدد و دو نول کشتی را بکمپانی برسانند در این وقت خبر رسید کشتی امشب بقسطنطنیه
میرود مرتبه ادنی نه منات و ثلث شاهی منات است و مرتبه وسطی قمره بیست و
یک منات تا اسلامبول از هر تنی در یافت مینمایند کرایه منزلهم از قرار شبی
یک عباسی ایران است باید بقهوه چی و شریک قونسل داد سه ساعت بروز
مانده ترجمان فایتون حاضر نمود و برای دعوت بمنزل خان قونسل در خدمت
جناب حاجی ملا سلطانعلی زید افضاله و نواب والا اکتاقاآن میرزا رفتیم شب را
بعد از صرف شام همانجا ماندیم برای حق قدری محض خیرخواهی در باب اجحافات

عرضی شد حاصلی شکل نبخشد ماهی از سر گندیده گردد نی زدم جوابی شنیدم
که باسلامبول و اسکندریه و سوئیس و جده بسلامتی سیر سید قدر اینجا را میدانند
روشکر کن مباد که از بد بدتر شود گفتم الحق آنچه دیدیم تعریف نمائیم

روز سه شنبه بیست و دوم طلوع فجر فرائض الهی و دعای صبحگاهی و وظیفه
جای بجای آمده آقایان برای جمع اوری اسباب بواسطه حرکت کشتی
در ساعت دوازده بمنزل تشریف بردند حقیر هم بسیاحت ساحت بعضی اطراف
شهر سیر و دباطوم سابقا ملک عثمانی و قصبه بوده مخروبه و مردمان جنگلی بی تربیت
داشته بعد از منازعه و مصالحه دولتین روس و عثمانی تا شهر بایزید که تا قریب
چهل فرسخ و سرحد بحری تا قضاته دو سه فرسخ است از جمله وجه مال المصالحه بدولت
روس رسیده و الحال معموره ایست که عنقریب یکی از شهرهای بزرگ روس خواهد
بود از غالب دول قونسلات علم و علامتی دارند و باستیونهای محکم و استحکامات
و قصرهای توپ دریائی در عدد و فراهم کرده و مسجد اسلامی بیش ندارد بنا دارند
از جانب حکومت اگر اجازه حاصل شود مؤمنین ایرانی هم مسجدی برای
خود بنا کنند کلیساهای معتبر و اجزاء خانهای طیبه و عمارات رفیعه و سرک و خیابان
های منبسط از هر طرف دارد از تبریزی در آنجا زیاد دکان دار و تجار میباشند

غالب اهلش گرجی هستند از انسانیت بهره نیافته اند دو ساعت بروز مانده
کشتی از اسکله باطوم لنگر کشید و یکساعت از شب گذشته بقضاته رسید از اینجا ببعد
حدود حالیه عثمانی است قضاته رودخانه ایست که بدریای سیاه میریزد و نام صحیح
آن رود چرخ سو است توقف بسیار کمی در انجا بیش ننموده عبور شد حجاج تقریب
پانصد نفر از هر جائی میشوند طهرانی کاشانی خراسانی قفقازیه

روز چهارشنبه بیست و سیم دو ساعت از آفتاب برآمده بندر طرابوزن نمودار
شد دقیقه نگذشته از لنگر انداختن که انقلابی سخت شد و باران و طوفان بحدی
که زنجیر لنگر کشتی گسیخت معلم وحشت نموده بقرب یک فرسنگ از کناره گریخت پنج ساعت
بروز مانده اندکی دریا آرام گرفت نزدیک شهر آمده با میرزا عبد الباقی که از سادات
طباطبائی و اهل اصفهانست و بازسیر بنا دارد برود پیاده شد در گرد شهر گردش
تا انکه منزل حاجی سید علی آقا رفته ساعتی بصحبت محبت رفع خستگی شد سید بسیار مودب
و خوش مشرب و در زمره تجار معروف محسوب و با میرزا عبد الباقی نسبت نزدیک
دارند ولی از هم دورند طرابوزن واقع از شهرهای خوب دولت عثمانی است
در دامنه کوه و کناره دریای سیاه اتفاق افتاده باغات خوب و عمارات
پاکیزه و میوه های خوش طعم و فره و مساجد اسلامی و معابد گرجستانی و گرمابهای

باروح و ریحانی دارد مردمش ترک زبان و غالب از کمالات انسانیت بی نشان
خاکش حسن خیز و هوایش طرب انگیز است و اشرارش خونریز آبش شیرین و گوارا و لعبتانش
دل نشین و مجلس آرا نزدیک غروب دریا بنای طلوع را گذاشت معجلاً با خاطر ملین
پیوسته در دقایق دولتی نشسته بقسم غریبی که احدی انشاء الله مبتلا نشود جانی سالم
بکشتی رسانده و از بیم غرق گذشت ولی تا بصبح از شدت تلاطم و عربده دریا تمام
جالسین سفینه بی هوش و مغشوش بکرد د نفر از عمله جات کشتی جناب ملا سلطانعلی
و نواب اکتاقاآن میرزا و حقیر در کثری مجاورود در پریشانی جمعیت خاطری داشتیم
و بمشقت تحصیل غلیان مینمودم و بواسطه بعضی کوه های خطرناک که آب روی او را
پوشیده و بسیار باحتیاط باید بگذرند در همان نزدیکی کشتی را از دو سمت
لنگر انداخته تا بعد چه شود

روز پنجشنبه بیست و چهارم مقارن فجر صادق کشتی میرود سه ساعت از آفتاب
گذشته در بندر گیره سون رسیده سه ساعت توقف بسته آنجا را که در صندوق
در بسته بود بردند و نیز از آنجا آوردند و الحال روانه میشود گیره سون قصبه ایست
درکش همان کوه مشتمل بر عمارات نیکو بنیاد معمور و آباد است

روز جمعه بیست و پنجم شهادت حضرت صادق ع بعضی اقوال دریا بسیار آرام یکی از

از کسانی که لاف دوستی با من میزد بی آرام بود تمامی نقل نمود که فلان و بهمان
در سکان کشتی نشسته اند در حق تو چنین و چنان و سخنان ناشایسته گویند با جمله
در راه ترک همراهی ما را نموده و ترکی الفت گرفته گفتم آنها اگر در عیب من
کوشند غیب ایشان را روا ندارم بگویید کل یعمل علی شاکلته وما ابرئ نفسی
ولا ازکیها که هر چه نقل کنند از بشر در امکان است اوایل ظهر باسکله
سامسون رسید چندان مسافتی تا لنگرگاه نداشت در دقایق نشسته اول گمرکخانه
تذکره خواستند نمود آدم شهبندر ایرانی بقوت اهالی عثمانی اند با مطالبه چند
قروش نمود که هر حاجی وارد شود برای مصارف شهبندر مامور است
بگیرد مطلب معلوم شد از ماست که بر ماست این همه آوازها از شه بود
بازار مختصری دارد جمعی از اهل آذربایجان هم دکان دارند دانستن زبان ترکی
در ملک روس و عثمانی بسیار در کار است رفیقی که ملازمتم نموده بود که فلانی
ترک ما را گفته و با ترکی الفت گرفته برای ابتیاع بعضی لوازم با جمعی نزاع
نموده بودند و هیچیک زبان یکدیگر را نمیدانستند رفیق ترک پارسی دان شفقت
نمود از چنگ عساکر عثمانی او را رهانید و جنگ بصلح انجامید خلاصه باتفاق
آمدیم بکشتی و بمناسبتی نصیحتی گفتمش که بزرگان گفته اند رفیقی که غایب

شدای بنک نام دو چیز است از وبر رفیقان حرام یکی آنکه مالش باطل
خورند دوم آنکه نامش بر کشتی برند دو ساعت بروز مانده بندر سنو
مود ار لنگر اقامت افکنده تا بعد از نماز شام و خفتن بار بسیار می آوردند عمده آن
استخوان بود و قلیلی چوب و تخته از بعضی سؤال نمودم گفتند خاکستر استخوانها
برای تصفیه قند است ظاهراً از جاهای دیگر و اطراف می آورند و الا اینهمه استخوان
که حدی ندارد از این قصبه مستعجبست و در غیبت شبهه بعضی در قند روسی این سبب باشد
روز شنبه بیست و ششم دو ساعت و نیم از آفتاب برآمده در محاذات اینه بولی
ایستاده با تجارتی و پوسته دولتی با تمام رسید اول ظهر سیر ده حامل پست ابراهیم
افندی بود پیرمردی جهان دیده و بی اذیتی و خوش صحبت آدمی است مکیفت
ازین اسکله بعد دیگر جائی توقف نمینماید بتعداد منازل و بنادر از باطوم باسلامبول را
نمیاید طرابوزن سوره کیره سون اردو سی ناب یاسینوب سامسو
اینه بولی واقعیش این کوه باشکوه تمام از جنگل تا باسلامبول همه معمور و سبزه زار و زراعت
و آباد است از ارمنیه صغری و متصل بروملی میشود غالب مردمش خوش صورت و با
نظافت اند در طرف جنوب و مغرب دریای سیاه که قره دنگیز است واقع شده
بلکه بدریای ابیض و احمر و مملکت سیلان سرحد بعضی میگویند قریب هزار شهر و قصبه در

دو طرف این کوه است و دو هزار فرسخ مبدا و منتهی بلکه بیشتر طول و امتداد اوست
از شمال طهران هم میگذرد البرز کوه میگویند او را همچنین در هر ملکی اسم مخصوصی دارد صنع الله
الذی اتقن کل شیئ در این دریا ماهی بزرگ زیاد بزرگی گاو و کوچکتر
در اطراف کشتی روی آب می آمدند و باهم دگر بازی مینمودند و شوری داشتند
روز یکشنبه بیست و هفتم معلم کشتی بلیت هر یک را گرفت دلیل بر رسیدن امروز است
باسلامبول هوا معتدل و دریا آرام اول ظهر وارد بغاز شده واقع نقل دارد اول دهنه
از دو طرف کوه فاصله تیررس تفنگ و توپ است باستیون و قلعه و سرباز و قراول
خانها زیاد است ورود در بغاز از سرحددار معلم کشتی باید اجازه حاصل نماید و راپرت
بدهد این بغاز یکطرف مملکت آسیا متصل است که از دریای سیاه اگر داخل شوند دست
چپ واقع میشود و آنچه متعلق بدولت عثمانی است اناطولی میگویند و طرف دیگر که
بدست راست است باروپا متصل است و آنچه بدولت عثمانی تعلق دارد روملی
می نامند و آخر بغاز بدریای مارمارا منتهی میشود دریاچه ایست که متصل بحر سفید میگردد و مواضع
عدیده این بغاز اسامی معینه دارد چنانچه اول که از دریای سیاه وارد میشوند
قواق نام دارد قواق اناطولی قواق روملی و کشتیهای جنگی بسیار بزرگ بخوبی از بغاز
عبور نمایند بطرف نخواهند نمیرند همه جا از دو سمت بغاز عمارات عالیه از دول

خارجه وسلطنتی ورعیتی و باغات متصل بود در محاذات کمرکخانه کشتی لنکر انداخت
تعداد اقسام سفاین حدی ندارد درقایق نشسته بکمرکخانه وارد شده ازبسیاری
تقلبات حجه فروش وکسانی که برای تجارت در واقع می آیند نه محض زیارت بحدی
سخت کیری میشود که عدی ندارد وازآن طرف هم دلال مظلمه احتیال دارد وحمال مظلمه
درحمل احمال تقسیمی احاطه مینمایند شخص راکه تقریری نیست وضمناً بتوانند دستبرد مزنند
ازهمه ظریف تر آدمهای کارپردازخانه دولت علیه ایران میباشند که شریک
دزد ورفیق قافله هستند خلاصه هنکامه غریبی است از دستبرد مامورین ایرانی درخاک
عثمانی خداوند حفظ نماید باوجود آنکه فقیر آسوده بودم المخففون ناجون
بجان سایر زوار هادلم میسوخت مثلاً نواب اکنافا آن میرزا القدر یکساعت
درآفتاب معطل نمودند تاتمام تذکره هرکس راکرفتند سبب راپرسیدم کفتند این
تذکره دیکر فایده ندارد بایدآدمی دو مجیدی وربع بدهند وتذکره دیکر بکیرند حسابی
نمودیم درآن یک کشتی مبلغ یکهزار ودویست وپنجاه مجیدی کرفتند اززرک
کمرکخانه جویا شدم کفت ازحجاج ماتذکره مطالبه نمی نمودیم خود وکلای دولت
شما بامااره مداخلی نمودند محض خودشان وتقسیم ازانیقرار است ربع ازاین برامحض
رفع اشتباه بامامورین عثمانی میخورند مابقی وجه حلالی است برای اندوختن

جناب حاجی میرزا محسن خان سفیر کبیر که معین الملک لقب دارند وانحال ییلاقی که یوکدره
بطرف بغاز دریکفرسخی میباشد وساعتی یک قایق آتشی میرود وآنجا ییلاق سفرا است
کشتی رود واکنون که سرحاج رسیده نواب اکنافا آن میرزا اقدری تهدید نمودند که
من چنین وچنان مینویسیم بطهران یکی از دلالهای جناب معین الملک درشتی کرد
بنواب والا وکفت ازشما بسیار شاهزاده تر آمده اند وهمین جرفها زده اند وما
نترسیده ایم وحکم امنای دولت ازطهران ودستخط شاهی برای ماثمری
ندارد بده وبرو وبکو دیدم کلام باینجا کشید نواب والا ساکت نمودم و
کفتم وداد هم مادمت فی دارهم وارضهم ماکنت فی ارضهم
خلاف رای دانشمند است که بزرکی باکوچکتر ازخود وحکیمی باجاهل مشاجره و
مکالمه نمایند ازجالینوس حکیم نقل شده وقتی میکذشت دیدابلهی با دانشمندی
دست بکریبان شده اندکفت اکر دانابودی باابله درنیفتادی تو نان
کرد باناکسان بدرکی ولیکن نباید زمردم سکی یقین است جناب
معین الملک اطلاعی ندارند ازتشریف فرمائی شماوالا آدم مخصوص میفرستادند
باستقبال وباحوال ایشان فی الجمله اطلاعی دارم بسیار مردخیر ونیک نهاد
وباهل حال وصفائی دارند کمرکچی وغواص محض مداخل وفضولی مردبزرکی راضایع

بلکه دولت را بدنام می‌کنند بهر قسم از هر چه مقصود داشتند گرفتند و ازین دربند
گذشتیم در دام دلالهای کاروانسراها و خانها افتادیم بالاخره دو ساعت
بروز مانده در کاروانسرای معروف بخان ناصف آقا وارد شدیم ضعف و خستگی
حدی نداشت با شاهزاده برای تطهیر بدن و تغییر لباس که در کشتی خالی از احتیاط
نبود بحمام رفتیم گرمابهای اسلامبول معروف و موصوف بخوبی است
از وضع بنای حمام و خدام ماه جبین گل اندام و سنگابهای مرمر و سنگدلهای
خوش منظر و خلوتهای خالی از اغیار و دوش شیرهای آب سرد و گرم بی غش
و غبار کیسهای خوشبوی بدست گلهای مشکین موی و کیسه کشهای نظیف و
لطیف که راحت تن و جراحت دلند و هر لحظه بغمزه و کرشمه سخنی گویند و خنده
نمایند و دلی ربایند نگار چونکه در آید بخنده نمکین نمک زیاده کند بر جراحت
ریشان اجرت استاد حمامی بسته بهمت طالبین و قیمت مطلوبین است مثلی است
معروف هیچ ارزانی بی علت نیست و گرانی خالی از حکمت نخواهد بود فاضلی
با ما بود ازین خبر که اَلْحَمّامُ یَوْمٌ وَیَوْمٌ لا یُکْثِرُ اللَّحْمَ وَیَشُدُّ العَظْمَ اظهار فضلی
نمود و از ترکیب نحوی و معنی آن سؤال فرمود گفتم ای الحمام غبًّا
ولی نه این مورد که در اینجا آناً فاناً یکسر العظم ویأکل اللحم ربع ساعت

بغروب آفتاب مانده بیرون آمده نماز پیشین و پسین را خوانده صرف چای میشود
بعضی از تجار تبریزی درین سرا منزل دارند و منجمله یکی از آنها بگمان اینکه هر کس اظهار
درویشی نماید صنعت مشاقی و کیمیاسازی و عقد زیبق لازم اوست بعضی سؤالات
نمود اشکالاتش رفع شد در تحقیق این عبارت حاجی علی رضای خوئی علی خواست
خُذْ رَطْلاً مِنَ المِلْحِ القِلْیا و مثله النوره و مثله ملح اندرانی فسحق الاجزاء
تقطّرها سَبْعًا ثمّ اسقهما العَقْرَب حتّی یَصیرَ دُهنًا
ثابتًا ثمّ فرش هذا الدّهن القَمَر بتکلسه ثمّ فرش هذا
المکلّس فرارالهارب معمل وزنًا بوزن الی غد فی نارٍ لطیفة
ینعقد ثابتًا فلیطرح درهم علی ماة درهم زهرة منقًّا
خلاصه بعضی صحبت و نصیحت با او داشتم که با دیس وجود کیمیای سعادت از غل
و مرض مصفا بشود وفا مجوی ز کس ور سخن نمی‌شنوی بهرزه طالب سیمرغ و
کیمیا مباش چهار ساعت از شب گذشته بنای صرف شام و انقطاع کلام شد بخواب رفتیم
روز دوشنبه بیست و هشتم ساعتی از آفتاب بر آمده بعضی از همراهان کشتی آمدند
از مبلغی پول از سکه قدیم و جدید ایرانی و اسکناس روسی با ما بود در گمرک ضبط
نموده اند حاجی میرزا حبیب پسر حاجی محمد حسین اصفهانی که در سلک تجار و با بعضی

دوستان نسبت سببی داشتند حاضر بودند زحمت کشیده باتفاق رفتند گمرک خانه
تحقیق نمودند معلوم شد که درباب صرّافیه و گلای دولت عثمانی صلاح چنان دیده اند
که سکهٔ ایرانی و اجناس روسی در ملک داخل نشود و این مبلغ ضبط است تا هنگام خروج
از بندر تسلیم مینمایند بدون کسر و نقصان ولی آنچه محقق شد این تفصیل در حق حجاج ایرانست
که در مقام اسلامیت در عوض آنکه ملاحظه هم ملتی بیشتر نمایند غرض زیاده دارند و
الّا نسبت بسایرین از تبعه دول خارجه اجرای این حکم را ندارند چنانکه معاملات
کلی در اسلامبول منات و امپریال است و هیچیک از دولتها امضای این قاعده
را نخواهند نمود گفتم خوب است مراتب را بعرض جناب معین الملک برسانند
یقین است بر حسب قانون مسترد میفرمایند شخصی گفت مصلحت در آن می بینم که در
ضبط مامورین عثمانی باشد زیرا که دو روز دیگر کشتی میرود و تنخواه بدون نقصان
بصاحبش میرسد و در همان کشتی صراف می آید و بهمان قیمت متعارف میخرد و اما
اگر بعرض کارگزاران سفارت کبری رسید طول سخن میدهند و ده دوازده آنچه تنخواه
باشد امنای ایشان بر میدارند و شاید پولها که بدهم ضمیمه میشود و [illegible] بلید [illegible]
بود که زحمت بزرگی کشیده اند و با دولت در این مسئلهٔ مهمه در اتفاق داده اند
و کیت لارا د و لا فرموده اند چنانچه چند مقدمه شبیه این واقع شده احتمال دادم

این شخص غرض و مقصودی داشته و الّا بسیار بعید است که شخص بزرگ آنقدر کارگزاران
او تعدی نمایند خبر نداشته باشد دو ساعت بظهر مانده ملاقات سرکار آقا میرزا
طاهر که صاحب روزنامه اختر میباشد حاصل شد واقعا بسیار در مراتب ادب
و دانشمندی زحمت کشیده و در محبت با اهل ایران حدی و نهایتی ندارد و
در خیرخواهی دولت ایران هم خود را واحد نموده اند البته مقتضی وطن پرستی همین است که
حبّ الوطن من الایمان خاصه مردمان تبریز باین صفت معروف اند
اگرچه آزادی کلی ندارند و این اوقات با ملاحظات مطلب مینویسند زیرا که سخن
تا ریائی نباشد در گوش کسی فرو نرود که الحق مرّ و براستی سخن گفتن اختصاص
بکسانی است که آزادی را بندگی حق دانسته اند و چشم از احسان خلق بسته اند
و از خودپرستی رسته فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ اِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ سکهٔ
شاهان همی گردد دگر سکهٔ احمد ببین تا مستقر قسطنطنیه شهر استانبول را گویند
که قسطنطین پادشاه بانی آنجا بوده و مدتهاست که پای تخت سلاطین عثمانیست
و کلیه شهر اسلامبول و بغاز او را گویا در کره زمین مانندی نباشد بملاحظه آنکه تمام
دریاها متصل است و طرف صحرائی او بهمه روی زمین راه دارد و مال التجاره تمام
عالم بسهولت داخل میشود و نقل میشود یکطرف بغاز بمملکت آسیا و طرف دیگر باروپا

ومردمان بزرگ او را بمنزله قلب انسانی مثل زده اند چنانکه اگر سلطان مقتدری
باشد بسهولت احاطه تامه بر ممالکت دارد و از قرار تحقیقات معتبره سرکار معتمد
السلطان بندگان حاجی میرزا حسین خان دام اجلاله العالی که از جمله شاهزادگان
عظام و از جانب دولت علیه ایران مامور جنرال قونسل هندوستان اند و همه
با اهل معرفت الفت و مکرمت دارند و مکارم اخلاق و محامد اوصاف
ایشان در آفاق مشهور و درالسنه و افواه مذکور است اسلامبول را ۹۵۶
سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام (بوزاندیون نام بنا کرده است
و چندی هم بیزاندیون نام داشته ولی قاضی کوی که بسمت اناطولی
مقابل اسلامبول واقع است دویست سال قبل از بنای اسلامبول آباد بوده است
و آنجا را اهالی مغار که شهری بوده آباد کرده توطن نموده بودند و شهر اسلامبول
تاکنون سی دفعه محاصره و شش مرتبه فتح و تسخیر شده و پانصد و دو سال
قبل از میلاد حضرت مسیح دارا بن گشتاسب که از سلاطین ایران بوده از سوحل
طونه با جمعی از گروه مختلفه بیزاندیون و قاضی کوی را تسخیر کرده و سوزانیده اند
جهان بر آب نهاده است و زندگی بر باد غلام همت آنم که دل برو ننهاد
بر آنچه میگذرد دل منه که دجله بسی پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد

وآب اسلامبول اغلب آب باران است وآبی که بمحله بیک اوغلی و محلات
اطرافش می آید ظاهرا قریب چهار پنج فرسخ دور باشد که چند دره را بسته اند
وآب باران آنجا جمع شده از آنجا می آید از انجمله دو دره است نزدیک
بیکدیگر یکی را مهرشاه سلطان خانم مادر سلطان سلیم در سنه ۱۲۱۱ هجری ساخته
و دیگری را سلطان محمود در سنه ۱۲۵۵ ساخته طول هر دو عرض دره است و قریب
هفتاد ذرع میشود و قطر این سدها در بالا قریب هشت ذرع است و ظاهرش همه
از سنگ مرمر است و دره را هم در بین راه بیست دهنه بسیار بلند طاق زده اند که هر
طاقی چهار ذرع عرض و طول دارد و دهنه ها هم قریب پنج ذرع میشود و آب آن
سدها از روی آن طاقها عبور کرده به بیک اوغلی میرود و همه این طاقها از سنگ
تراشیده و با آهک ساخته شده در خود شهر کاری ترامواز اون قپانی یعنی
نقطه که آرد وزن می نمایند تا محلی که طاش قصاب میگویند یعنی جائی که قصاب
سنگ شده عبور مینماید تقریبا یکفرسخ متجاوز است کاری شمندوفر از طرف اناطولی
که بسمت آسیا باشد از حیدر پاشا تا به ازمیر که قلعه کوچکی است درکنار مارمارا میرود
و از طرف روملی که یورپ باشد از سرکجی تا ادرنه و اتصال دارد تا مملکت اطریش
ولی چون وکلای دولت و ملت اسلامیان این زمان با این شکوه همت

خود را مصروف داشته اند که نه بقانون حضرت ختمی مرتبت جریان انتظام
مهام تمام امور دهند و نه بیاسا و یوسون ناپلیون رفته رفته احکام مملکت
اسلامبول و اسلام شل حکم خنثی مشکل شده و ملت مریض است و بدیهی است
تا حالت وحدانیت در هر جا نباشد انتظام و قوامی هیچ نخواهد بظهور پیوست
از خداوند باید خواست که قلب شفا یابد و بسیار عجب است که مطالب
حقهٔ اسلامی را دیگران جاری نموده اند و اسلامیان ترک نموده و متاع
فرنگی را شعار خود ساخته و بیچاره فرنگستانی را بدنام مینمایند بسیار خوب
اسلامبول سربازخانهای خوب دارد و عساکر فوق العاده دواخانه های معتبره
رفتیم دیدیم وزرای بسیار معقول و پاکیزه و مادب بجدی متعارف که آدمی از جواب
عاجز است حالا جویا میشویم این مخارج فوق العاده عسکریه اگر برای حفظ حدود است
دیگر حدی باقی نمانده و اگر مانده مشاق و صاحب منصب که مسیحی است با هم ملت
خود بقانون رسمی نخواهد جنگید وزرای عسکریه با اینکه اولاد و عیال همه گرجی و چرکس است
محبت فطری مانع از اجرای قواعد مخصوصی است چنانکه مکرر در موارد عدیده
بتجربه پیوست در جنگ با روس و یونانی و اگر مقصود حفظ حدود داخله است
که برای ضرورت دفع اشرار و تنبیه عاصیان و طاغیان نمایند البته لازم است

از جملهٔ اشرار که محل شبهه نیست عرب حربی است در اطراف مدینه و مکه زادهما الله تعظیما
شرفا بجدی متولی هستند که حجاج شامی و مصری با توپ و سرباز عبور مینمایند
و سالی نبوده که بسلامت گذشته باشند و در بین راه مکه و مدینه که ده منزل بیش
نیست و همه جا راه سهل و قابل آبادی و تربیت است یکطرف پای تخت پادشاهی اسلامیان
و خاتم پیمبران و سمت دیگر حرم خداوند عالمیان است و از جملهٔ القاب سلطان
اسلامبول خادم الحرمین و امیر المؤمنین مینویسند چرا انقدر عبد الرحمن و محمد بن
رشید وهابی امیر جبل امارت و خدمتی ندارند در بین ده منزل راه همه طور امکان
آبادی با اندک همتی میشود اگر وزیر اوقاف باید پرسید مسجد ایا صوفیا که از بناهای
معروف و یکهزار و سی سال متجاوز است با سنگ ساخته شده و بتکده و کلیسای
عظیم بوده و بقوت اسلام بعد از فتح سلطان محمد فاتح اسلامبول را معبد و مسجد
بزرگ اسلامی است چرا تعمیر و مرمت نمایند و رفته رفته رو بانهدام گذاشته دانه
نشانهای مرتبه بالا و حجاریها که بطرز خاتم سازیست میریزد و در دم جاروب میبرد
بحکمت آن بنا شکستی و نشستی نموده در حیاط مسجد که داخل شوند مکتب خانه بزرگی ساخته اند
و خود مسجد در کنار اتفاق افتاده بعین طرز کلیسای باشد محرابش بهمان قسم مانده و
سقف آن یک طاق بزرگ دارد تقریبا هفتاد ذرع از مقعر او تا سطح زمین است

کتابخانه مجلس شورا ملی
اهدائی

وتمام آن بنا از سنگ است و دو هزار و اندی کتاب در کتابخانه مسجد موجود است
از علوم اسلامی و از آنجا نباید بیرون برند در همانجا ملاحظه و مطالعه باید بشود و بنای
ایا صوفیا را میگویند زنی از سلطان زادهای فراعنه صفوه نام از چوب
نهاده و مکرر آتش گرفته و مدتی بعد با سنگ ساخته شده چنانکه هست حالا
و مانند این مسجد که کلیسا بوده مسجدیست در شهر قرطبه در زمان عبدالرحمن والی
اسلام ساخته اند و بهتر از این است حالا کلیسا نموده اند الحق بالترجیح نیز از وزارت
جلیله موقوفه تحقیق شود که بقعه متبرکه حضرت صلوات الله علیه که جمعی دیگر از ائمه و
بقول معروف صدیقه طاهره و عباس عم نبی آنجا مدفون اند و در قبرستان
بقیع متصل بسور مدینه رسول واز دولت مصری و باب عالی شمع و مخارج و بنای
مقرر است چرا خدام آنجا را مطلق العنان گذاشته اند که اقلا شبی یک چراغ روشن
نمیانمایند و بعلاوه از هر فقیر زوار هر مرتبه بخواهد زیارت نماید مبلغی مطالبه نمایند و جمله
نذورات را حیف و میل نمایند نخوانده اند که فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی
داد که می حرام ولی به ز مال اوقافست و از آن طرف هر ساله مبلغی گزاف
برای مصارف حمل و نقل محمل معروف از سلطنت عظمی دریافت نمایند و جمعی اوباش
با ساز و نقاره و مغنیه باسم آنکه محمل جناب رسول ص و زوجه محترمه او را حمل مینمائیم با این

وضع

وضع داخل حرم خدا و رسول شوند و معنی این را نداستند که مورد خندیدن و سخریه مردم
اجنبی و خارج دین واقع شوند آنچه لوازم دین اسلام است ترک و هر چه شارع مقدس
نهی فرموده تجری نمایند خلاصه خلفای رسول و سلاطین عظام بقوت اسلام در اندک
زمانی اینهمه مملکت با تصرف و ترویج دین نمودند آتشکده و کلیساها را تغییر داده
و مسجد نمودند بعکس و بخت کلای دولت در شهرهای اسلام بنای آتشکده و کلیسا شود
سهل مساجد را کم کم کلیسا نمایند تا بقوت مذاهب یوروپ یکی وزیر اوقاف
و یکی وزیر امور خارجه و دیگری صدر اعظم گردد و در واقع از این خرابیها گذشته اسلامبول
بواسطه استعداد و قابلی اوست و الا خارجه و داخله چیزی نتوانسته اند در خرابی آنجا
و سایر ملک اسلامی بکوشند چنانکه در علم نظام و طب محتاج بمعلم خارجه شده ایم
دو روز دیگر باید استاد ثانوا هم معلم فرنگی بیاید زیرا که نظر با همه باسم آخر است و اگر
این اوقاتیکه مصروف شهرهای بزرگ مثل برلن و لندن و پاریس شده عشری در اینجا
میشد معلوم بود حقیقت اسلامبول چیست حالا که جنگل موهبت باری صلاح مملکت
خویش خسروان دانند گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش از هر گروه و ملتی در آنجا
ساکن و از هر مملکت زیادات از ایرانی تقریب سه هزار میشود میگویند روزی سی هزار راس
گوسفند در قصاب خانه بفروش میرسد و جلدش در دباغ خانه میبرند سایر امور را میتوان قیاس

گرد ازین مجملات که عرض شد وَاللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ
روز سه شنبه بیست و نهم و بیست و هشتم حزیران ماه رومی و وفات امام محمد تقی
صلواة الله علیه و علی آبائه است که در ۲۲۵ سنه واقع شده بعد از ساعتی از آفتاب
گذشته بعزم ملاقات جناب اختر افندی بخان والده رفتم داخل صحن مسجد
راست گذشتم دیدم آقا میرزا عبد الباقی طباطبائی که از انجیل همراه بودند بنده را دیده
گفتند منزل اینجاست نوزدهم نمره حجره آقا میرزا علی اکبر آقای اصفهانی
که از تجار معتبرند و شش روز قبل از ورود ما بمکه معظمه مشرف شده ساعتی آنجا
نشسته عالیجناب سیادت مآب آقا میرزا ابو القاسم که نایب گذاشته
بودند در امور تجارتی بسیار مأدب و معقول بود چای و قهوه و قلیان صرف
شد و با هادی راهی منزل و اداره افندی رفته صحبت از همه جا در میان
آمد اتفاقا روز پست بود مختصری بحضور جناب وزیر علوم عرض شد و ایشان
زحمت کشیده در لف مکاتبات خود ارسال دار الخلافه نمودند دو مخدوم
زاده هم دارند بسیار مأدب و مهذب امید آنکه ترقیات ظاهره و باطنه نمایند
ساعتی نظر مانده از خان والده بمنزل آمده لقمه نانی صرف و استراحتی شد عصر را
برای دیدن بعضی مساجد و عمارات و پلهای بغاز کوچک رفته این بغاز

کوچک منتهی بکوه میشود و جسری از آهن بسته اند از اسلامبول بآنطرف که غلطه
باشد عبور میشود دو کالسکه و سواره و پیاده هر یک در ذهاب و ایاب وجه معینی
باید داد و مبلغ کلی هر روزی جمع میشود و بمصرف اجزاخانه های مجانی میرسد
پل اول یکطرف او که بشهر متصل است مقابل ینی جامع طرف دیگرش که بغلطه
میرسد مقابل قره کوی پل دیگر متصل بشهر محاذات قبر است سمت دیگر بقاسم
پاشا وصل است و از جمله جاهای معروف آنجا محله ایوب است میگویند
خالد ابن ایوب انصاری مدفون است و کاغذ خانه جای با صفائی است
خاصه در بهار و چون غالب عمارات از چوب است اسباب سوختن و آتش گرفتن
همه روزه فراهم است سبزی فروش آنجا مال دیوانی ندارند مگر وقتی که اعلان
شود فلان نقطه آتش گرفته باید فی الفور حاضر شوند همگی و با اسباب مخصوص
آب جاری و آتش خاموش شود غالب امراء عظام و سلطان زاده ها
عمارات عالیه خوب ساخته اند و هر یک پای معین دارند در اطراف بغاز چه
طرف آسیا و چه یوروپ باب عالی مثل دربار همایونی است که وکلای دولت
در آنجا جمع شده و بلوازم امور مملکت رسیدگی نمایند مسجد ایاصوفیا و عمارت
سفارت ایران هم بقرب باب عالی است انصافا خوب عمارتی است اگر

وزارت والمارتی باشد نماز در مسجد خوانده بکاری ترا نوشته قدری طی مسافت
نموده خطی که بطرف منزل بود جدا شد پیاده شده اوایل شب جمعی از دوستان
خراسان وکاشان بدیدن آمدند درباب رفتن بسمت مصر واسکندریه صحبت
شد رفتند وباحاجی حبیب قرار شد که فردا بعضی تکایا ومولوی خانها برویم
روز چهارشنبه غره شهر ذی القعده الحرام صبح بعد از لوازم آداب صبحگاهی
آقای حاجی میرزا علی محمد وحاجی میرزا سعید باحاجی محمد نام خراسانی از زمان
حال تا بیستم شهر صفر از اسلامبول تا مکه ومدینه الی کربلای معلا خود را با برکت
در مبلغ یکصد وسی وپنج تومان ملغا نمودند که از هر جهت چه شام ونهار
وچای وکرایه راه با حاجی محمد باشد وصیغه شرعیه جاری نموده وکاغذ به مهر
رسیده بحقیر هم تکلیف نمودند شخص عاقل خود را باختیار مجبور نماید مگر قضای
الهی مقدر باشد که گریز وگزیری نباشد   این عجب که دام بیند باوتد
گر بخواهد ور نخواهد می فتد   چشم باز وگوش باز ودام پیش   سوی دامی
می پرد با پر خویش   دو ساعت از آفتاب گذشته بسرای آینه علی خان
رفته عمدة التجار حاجی شیخ محمد علی قزوینی را ملاقات نمود اختر افندی هم
تشریف آورده بعضی مطالب بتحقیق شد واقع حاجی شیخ آدم با محبت مصحوبیت

وگرفتا

وگرفتاری سختی بجائی دارند باید از خداوند مسئلت شود که ما را پابیندامها
فیند ازدو دفع شر این شیاطین انس را از سر ما بکنند با وجود شیرینی محبت شیرینی
دیگر آورده گفتند آتش غراب بی پا شده اخوی زاده هم دارند بسیار با ادب
وبا اهل مودت الفتی دارند وفقه الله تعالی از طرف سلطنت عظمی برای سلسله
مولویه در بلاد روم تکایا وادرار مقرر است وهمچنین برای سلاسل دیگر وآنچه به ظهور
پیوسته مدتها است که رشته این طریقه از مشایخ کبار جریان ندارد ومنقطع شده
وتفصیل این سلسله وتمام سلاسل را در مسافرت نامه هندوستان در طی ملک
دکن وشهر حیدرآباد در احوال جناب قطب العارفین سید علیرضا وشاه محمود
عرض شد ودر ذکرش مکرر موقع ندارد ودر مولوی خانها روز جمعه واوقات
مخصوصه مجلس سماعی دارند واز اشعار وغزلیات مولانا جمعی در مرتبه فوقانی
بصوت خوش میخوانند وبعضی نغمات میسرایند ودر وسط مرتبه تحتانی
حلقه زده بدور هم با شیخ خود حالتی دارند وحرکتی مینمایند ودر اطراف
طاق ورواق کسانیکه فارغ ازین حلقه هستند نشسته اند وباختیار خوداند مولوی
بزرگ اظهار لطفی مخصوص فوق العاده بحقیر نموده بمنزل دعوت نمودند ودرباب
مجلس وجد وسماع سؤال فرمود فقیر عرض نمود بزرگان ومشایخ سلسله علیه

نغمة اللّهی رضوان الله علیهم برای سلاک تجویز نفرموده اند حکمت منعش ظاهرست
کر بطریق عارفان رقص کنی بضرب کن دنیی زیر پای نه دست بر آخرت
فشان دو ساعت بغروب مانده رخصت یافته عود بمنزل نمود بعضی دوستان
آمدند و نقل نمودند برای حجاج سه کشتی موجود شده یکی از کمپانی دولت نمسه و یکی
از عثمانی و یکی پوسته خدیویه موسوم بقیوم آن دوی اول سه روز بعد میرود
و خدیویه امشب یکساعت از شب گذشته لنکر بر میدارد و جناب معین الملک
صلاح در آن دیده اند که با این کشتی اولی است و از راه ینبوع بمدینهٔ طیبه
میرود و با حاج شامی از آنجا برای اوقات مخصوصه بمکه بموقع خود بسلامتی میرسید
جناب ملا سلطانعلی و نواب الکتابقاآن میرزا هم پسندیده اند باشبرد و بلیت
کشتی را حاجی شیخ محمد علی موجود نمودند اما باشبرد که تذکره باشد دو مجیدی و
ربع اسقارت کبری تیاز نموده اند و مسترد فرموده در اما بلیت کشتی از اسلامبول
تا جده مرتبه اولی مبلغ چهار لیرا و درجه وسطی دوازده لیرا و اعلی درسی و شش لیرا
باید گرفت و آن دو کشتی شاید تعویق نمایند و تاخیر مدینه از مکه باید نمود و یکماه
و نیم طول سفر بیشتر گردد استخاره نمودم با رای دوستان موافقت افتاد بزودی
روانه اسکله شده جمعی بمشایعت آمده بودند وداع نموده در قایق نشسته

بکشتی وارد اتفاقا آقای حاجی سید علی اکبر یزدی که از آقایان یزد و صاحب
بعضی آثار نبوت از قبیل سنگ قناعت حضرت ختمی مرتبت و از نواده مرحوم سید
العلما آقا میرزا سلیمان طاب ثراه میباشند با چند نفر از بستگان محلی خود در کشتی نشستند
و بواسطه محبت و الفتی که در عتبات عالیات در هنگام اشتغال حقیر بتحصیل
علوم فیما بین بود بقرب خود منزلی دادند و بسیار اظهار وداد و خوشوقتی از ملاقات
یکدیگر نموده و شکر الهی بجای آورده دو دوست قدر شناسند حق صحبت را
که مدتی بریده بود باز پیوستند بعد از ادای فریضه شام و خفتن کشتی لنکر برداشت
سیر و این کشتی بسیار تیز و بزرگست اسمش قیوم و از خدیو مصر است تمام عمله جاتش
مسلمان هستند و عرب یکر دو نفر که صاحب منصب کشتی و زنی که قطبیه است و خادم
آنها است از بلاد عدیده و مذاهب مختلفه زیاد آمده اند و عمده حجاج ایرانی و
بیست نفر داغستانی و قراداغی میباشند و حرکت کشتی ملایم است بنحویکه روز از
بغاز بیرون رود از دو طرف بغاز در عمارات چراغ زیاد روشن است و بسیار
با تماشا است ساعت پنج صرف شام شده بنای راحت است
روز پنجشنبه دوم دو ساعت از آفتاب گذشته از دریای کوچک مارمارا گذشته
دوازده فرسخ که تقریبا چهل میل است بجزیره کالی پل رسیده و بعضی جا بالی پل میگویند

توقف نمود جای معموری از دور نمود ضعیفه روتیه بگمان توقف تا اینجا بلیت
گرفته بسیار پریشان بود معلم کشتی گفتند جواب داده بود هفته بعد نوبت پست
اینجا است و امروز حکم اینجا ندارم در جزیره که میدلی نام دارد که نزدیک است
یکساعت کشتی می ایستد پیاده شود و با قایق عود بگالی پول نماید بیچاره گفت
با این امید که می ایستد در اینجا پول برنداشته ام بعضی دو مجیدی باو دادند وقتی که
پول گرفت گریه بی اختیار نمود بسبب آنکه محتاج نبوده و این بسیار شاق است
بر من چاره الا در گرفتن پول ندارم بزبان ترکی بعضی او را دلجوئی نمودند که شارع
مقدس ابن السبیل را سهمی مقرر فرموده بدهند و در واقع حق خود تو است نه آنکه صدقه
باشد و همانا در این سخن حکمتیست   نداند کسی قدر روز خوشی   مگر روزی افتد
بسختی کشی   کسی نعمت تندرستی شناخت   که یکچند بیچاره در تب گداخت   در آخر
بغاز عسکر و قلعه جات و توپ زیاد و باستیانهای خاکی بطرز فرنگستان ساخته اند
از این بعد داخل بحر ابیض میشود و کوه و جنگل کالی پول دور شد و کناره از دو طرف
فاصله پیدا میشود عصر آثار جزیره و شهر میدلی ظاهر شد طرف دست راست ما است
نزدیک رسیده لنگر انداخته در اینجا عمارات و بعضی کارخانه جات پیدا شد جمعی
داخل کشتی و بعضی خارج پست را آوردند و بعد از نماز عشا روانه شدیم شب جمعه را

بعضی

بعضی احیا داشتند
روز جمعه سیم اول طلوع آفتاب محاذات ازمیر که از شهرهای مشهور کبیر است و در دامنه
کوه که در بین مشرق و جنوب بحر متوسط است اتفاق افتاده وارد شده بعضی گویا ازمیر
و جوار میر هم می نامند تا الی اسلامبول است عقیده بعضی آنکه از شهر قدیم آنجا اینجا پایتخت
و نظیفتر است تجار ایرانی بسیار دارد کارخانه جات و اهل صنعت بسیار است
کاری تراموو در غالب کوچها میرود و موسوی هم زیاد است و صبح ازل برادر میرزا
حسینعلی بها متوقف حیفا و عکا که میگویند سید علی محمد و شیخ احمد مقدمة الجیش ما بودند
در قبرس که فیما بین یونان و ازمیر است منزل دارد از شب تاریک روزش
ظلمانی ترتقاصیلی از برادر گفت بعضی میدانند ذکرش مناسب نیست و ضمناً
ادله حقیت خود را و ابطال بها را بیان کرد بیچاره خیلی دیدم دماغش خشک
و پریشان است اگر نانی داشت دعوی خدائی نداشت   نیست خفاش
عدوی آفتاب   او عدوی خویش آمد در حجاب   مانع خورشید جمله کافران
از شعاع جوهر پیغمبران   مختصر آنکه اگر محمد ابن عبدالله پیغمبر بوده و کتاب او قبول است
چنانکه بوده و هست دیگر جای ادعای نبوت نمانده تا چه رسد خدائی زیرا که
اقرار بحقیقت کتاب او چنانکه نمودند اقرار بخاتمیت او را در بر دارد بحکم صریح

الکتاب در کوه های اینجا برف پیدا میشود در شهر می آورند شربت لیموی با برف
آوردند صرف شد قطیفه و دستمال اسلامبولی و بعضی ظروف در اینجا درست
مینمایند و بعضی جامه با مخصوص احرام که مخیط نیست و گره ندارد مخصوص حجاج میبافند
آوردند و جمعی ابتیاع نمودند اول ظهر پست را بستند و الحال برداشته میرود
معلم کشتی بنای ملاحظه بلیت هر کس را نماید شش نفر از دزدان که در زمره حاجیان
بودند بدون بلیت آمده یکی سید بود مردم پول نول او را دادند و دو نفر
حجه فروش بودند با دم معلم رشوه دادند و تقلبی نمودند سه نفر دیگر را در آتش
خانه بکار گرفتند اسباب خجلت و بدنامی تبعه ایران ایشان میشوند خداوند
هدایت نماید انشاء الله تعالی

روز شنبه چهارم کم کم آثار کوه های یونان نمودار شد و یکساعت بظهر مانده به
خلیج اتن رسیده و اتن پای تخت یونان است و مسافت دارد و این
اطراف سرحد است و از جمله هفت جزایر یونان است اینجا را پیره میگویند
و بخشکی تا شهر سیره که سر مکوهم میگویند دو ساعت شمندوفر میرود کارخانه جات
بسیار دارد از جمله تجاری دیدنی است و همواره حکمای بزرگ چون افلاطون و
ارسطو از این مملکت برخواسته اند و بعد از انتزاع یونان از عثمانی روز بروز

در ترقی هستند اتفاقا امروز روز ولادت سلطان است تمام شهر و کشتیهای
دولتی را زینت بسته بودند و از طرف جزیره شلیک توپ مینمایند نیم ساعت
از ظهر گذشته لنگر برداشته میرود حوالی غروب از محاذات جبل قرین که کریت
میگویند عبور نموده دریا هم تلاطم و حالتی دارد و غالب جالسین بی حال و کسل شدند
روز یکشنبه پنجم کناره و خشکی بنظر نمیرسد و کوهی جز امواج دریا پدید نیست و سمت
جنوب میرود کشتی

روز دوشنبه ششم رفته رفته آثار کناره دیده میشود سه ساعت بروز مانده در لنگرگاه
اسکندریه رسیده قایق آوردند هر نفر یک فرنک که پنج قروش باشد قایقچی
گرفته با سکله پیاده شده از گمرک گذشته و تذکره را که مکرر ذکرش شده
آدم قونسل از هر کس گرفتند تا بعد چه شود ملا قاسم نامی است اهل آذربایجان
ساکن اسکندریه خانه خوبی دارد ما را بمنزل خود برد کرایه منزل از قرار شبی
دو فرنک که نیم مجیدی است قرار شد حجاج دیگر برای ارزانی در بعضی قهوه
خانهای تبعه ایرانی وارد شدند شبی یک فرنک مناسب هر کس نیست برود آنجا
خطرات دارد حمام های بوضع ایرانی خوب دارد خزانه آب سرد و گرم و تمیز
در همین خانه هم حمام کوچکی ساخته اند محض تطهیر و تغییر لباس ساعتی در حمام و نماز

ظهر و عصر خوانده رفع کسالت بجای شده عیب این منزل آنکه جمعیت زیادی
محض بداخل آورده هواهای خانه را کثیف نموده شب را بعد از نماز شام و خفتن
شام خورده بنای استراحت شد

روز یکشنبه هفتم صبح جناب حاجی میرزا ابو القاسم قاضی اصفهان که از
جمله علمای ذوی الاحترام و بعزم زیارت بیت الله الحرام از راه دیر و حلب
و الکسندرون و از بیروت تا باسکندریه آمدند و جناب حاجی میرزا محمد حسین
خلف الصدق آقای میرزا نصیر حکیم باشی تشریف آوردند تجدید عهد مودت و اظهار لطف
و محبت نموده بمنزل خود تشریف بردند از ملاقات ایشان صباح بالخیر گردید
و برای تماشای شهر برخواسته در کالسکه نشسته با راهنمائی همه جا سیر شد اسکندریه
از شهرهای معروف و ممتاز است و تا مصر قاهره کالسکه بخار هفت ساعت
طی مسافت می نماید باغات و زراعت تمام شهرش از رود نیل است بعد از
آنکه یازده سال قبل تمام شهر را آتش زدند از اول بهتر و پاکیزه تر ساخته شده
در نظافت و جمله امور مدنیت نسبتی بغالب معموره ندارد در زمین هموار واقع
و جوانب اربعه او چون کف کریمان واسع مفتاح بزرگ مملکت مصر و مغرب
و سودان است اطلس عربی الاسلوب و افرنجی المطلوب عمارات عالیه

و قهوه خانهای عالیه دارد در هر قهوه از باختن قمار چون تاختن نرد و ارحادی و
تعدادی ندارد میدان وسیع باصفائی در وسط شهر است مجسمه ساخته اند
که صورت محمد علی پاشا است بر اسبی سوار است بسیار خوب ساخته اند
قیمت خانه و مغازه و غیره بسیار گران است مخصوص در سکه شریف پاشا
ذرعی ده لیره اجار اهل هر مملکت هستند ایرانیهم چند نفر میشوند از جمله حاجی سید
جواد یزدی و آقا شیخ محمد علی و شرکای ایشان بسیار مردمان خوب فقیر دوست
مهمان نواز و با بعضی مصری و شرکتی دارند رمله ییلاق باصفائیست دو فرسخ
میشود تا بشهر اسکندریه و همه جا آبادی اتصال دارد واغون و شمندوفر ساعتی
یکمرتبه ذهاب و ایاب مینماید آقا سید یحیی برادر حاجی سید جواد آنجا مغازه دارند
بتلفون اطلاع داده چای حاضر باشد و ساعت بغروب مانده رفتیم سرکار
مقرب الخاقان حاجی نجفقلی خان قونسل جنرال مصر بواسطه کسالت مزاج و
تغییر آب و هوا برمله آمده اند بسیار مرد قاعده دان و پیر مرد درست کار است
از قوانین علوم و رسوم بی اطلاع نیستند در عموم کارپردازخانهای عثمانی
کمتری بایشان میرسند و همواره با دانشمندان جلیس و انیس میباشند و با حقیر
محبت فوق العاده نمودند تذکره اقامه مصریه برای سهولت عود بمصر که در

عیون موسی و سایر حدود قبل از ورود محمل معروف ممانعت می نمایند مجاناً قرنتاین
و امضای تذکره اسلامبول را نموده و ظاهراً از سایرین در امضای تذکره هفت
فرنک دریافت میشود در سویس هم نیز همین اوضاع و همین مبلغ گرفته میشود
بسیار حجاج شکوه نمودند آنچه معلوم شد گویا حاجی خان بواسطه کسالت امورات
اسکندریه و سویس را بمحمد حسن بیک واگذار نموده میرزا مهدی نامی هم گویا
طبیب قونسل خانه است در منزل ملا قاسم الطاقی وارد هر دو حاضر شدند
قدری نصیحت نمودم بجائی نرسید صریحاً گفتند در اسکندریه مخارج زیاد است
و مبیت و یک کارگذار خارجه می نشینند مفلوک تر از همه ایرانی میباشد
جناب معین الملک مواجب نمیدهند سهل است تعارف و پیشکش میخواهند
دزدی نمیتوان کرد اول سال تا آخر سال منتظر هستیم جمعیت حجاج بیایند بسیار
تعجب است در یک ملک دو جا تذکره بخواهند یادم بحرف سرکار میرزا علی اکبر
خان قونسل باطوم آمد رحم الله النباش الاول طرفه آنکه کرایه قایق و منزلی
که ایرانی منزل نموده باید نصفش بکارپرداز خانه برسد و باین سبب گران است
تا جده برسیم و آنجا چه خواهد بود چو سلطان عنایت کند با بدان ∴
کجا ماند آسایش بخردان

روز چهارشنبه ۳ و پنجشنبه ۴ جمعی علمهای رنگارنگ از اعراب مغربی بدست
دارند میگویند مولود شیخ ابراهیم است و اظهار خرمی مینمایند و بسمت بقعه او که
مسافتی تا شهر دارد میروند پنج ساعت بروز مانده با دوستان وداع و
در سکة الحدید براه مصر میرود همه جای راه آبادی و زراعت متصل است
و محطه بسیار است ولی بی انتظام اوایل غروب بمحطه طنطه رسیده قصبه بسیار
معمور و آبادی است امامزاده ایست در اینجا مسمی بسید احمد قسم و حلف با ورا
عظیم می شمارند چنانکه میگویند بحق سید احمد البدوی کذا و کذا از اتفاق این دو
روزه مولود اوست قریب بیست هزار خیمه برپا و صد هزار جمعیت در صحرا از
هر جا برای زیارت آمده اند و باز هم میگویند دو مثل این خواهند رسید
معاملات کلی میشود در این ایام بعد از نیم ساعت روانه شدیم سه ساعت
از شب گذشته بمحطه رسیده که راه بسمت سویس جدا میشود و هر کس بمصر نمیرود
پیاده میشود بفاصله ربع ساعت واغون دیگر میرود و چون از اسلامبول
بسویس و جده دو راه است یکی آنکه کشتی بگیر از پرت سعید داخل قنال شود و
داخل بحر احمر گردد و حق عبور را بر حسب اقتضای هر کشتی بکمپانی قنال باید بدهند
و دیگر همین راه اسکندریه است که لازم بعبور قنال نیست و کمپانی خدیو

مالکمپانی راه سکه الحدید قرار گذاشته همان بلیت تا جده را ملاحظه نماید بهر درجه بود
بلیت واغون میدهد مرتبه ادنی اگر بخواهد اعلی بگیرد اضافه میدهد ولا عکس و در سویس
هم کشتی دیگر موجود و همان بلیت اسلامبول کافی است و اگر کسی اسباب مختصری
بیش نداشته باشد این طریق اولی است یکی آنکه سیاحت شهر اسکندریه و غیره میشود
و یکی زودتر بمنزل مقصود میرسد و یکی قریب بیست روز متصل در کشتی بودن
با جمعیت فوق العاده موجب ناخوشی غالب طباع است اما اگر احمال و
اثقال داشته باشد بواسطه تغییر راه بد میگذرد مگر آنکه تحویل واغون باری
نماید زیادی را چنانکه جمعی در اسلامبول تحویل دادند که در جده دریافت نمایند
منتهی جزئی تفاوت در جده بجهة مزد حمل و نقل کمپانی مطالبه نماید و ما انشاء الله
تفصیل قنال را بعد از مصر در سویس متعرض میشویم خلاصه و اگر بخواهند بمصر بروند
اضافه حق ذهاب و ایاب از این محطه بمصر را بکمپانی سکه الحدید باید داد بهر
درجه بخواهند ملک مصر عروس بکر ممالک عالم است آن کسانیکه بخواستگاری
او برخواسته اند هنوز کسی را اختیار ننموده عروس مصر نکوروی فی الحقیقه دلبریست
ولی وفا نمیکند این سست مهر بادامادی آنانیکه دعوی الیس لی ملک مصر مینمودند
دعوی بیهوده نمودند قصص موسی و هرون و هامان و فرعون آثارش ظاهر است

خاک مصر طرب انگیز نه بینی که همان خاک مصر است ولی بر سر فرعون و جنود
یکی میگفت این اوقات بنای مغازله با انگلتره و فرانس دارد و هر روزه
خدعه با خدیو مینماید و با جمعی در گوشه و کنار نرد عشق می بازد و همگی را در ششدر
حیرت افکنده و در شطرنج وجودش شاهان را مات نموده همچو بازیهای
شطرنج ای پسر فایده هر لعب در بازی نگر همچنین می بین جهات اندر
جهات در پی هم تا رسی در برد و مات ظریفی در تعریفش چنین میگفت
ماؤها شطٌ وهواؤها نشطٌ ارضها ذهبيّةٌ رجالها لعبيّةٌ ونساؤها
طربيّة من دخلها افتقد ومن خرج عنها ولد من جلس حيران ومن قام سكران
خلاصه اوصاف معموری این ملک محتاج بیان نیست از صنایع و بدایع
و جوامع و علوم ادبیه و لوازم مدنیه و بقاع و تکایا و عمارات حدی ندارد
از همه معروف تر روضه متبرکه راس الحسین صلوات الله علیه است که مطاف
تمام اسلامیان است میباشد دوحةٌ فضّةٌ ماؤها سلسال دوحةٌ
منجح طيرها موزون از جمله آثاریکه در بقعه متبرکه است قرآنی است
که میگویند خط جناب امیر المؤمنین علیه السلام است تجار از هر ملکی آنجا هستند
و ایرانیهم بسیار است از آنجمله عمدة التجار حاجی میرزا فضل الله شیرازی

از معارف تجار ایرانند و در آنجا افیس تجارت دارند دیگر مثل جناب حاجی
محمد رفیع مشکی واقع همت بلندی دارند کمتر در سلک تجار آن بسط ید می شود
گنبد هرمان در مناعت ضرب المثل است چنانکه فرموده‌اند حصن
لغایت فزون از هرمان و حرم و مانند آن دو گنبد بسیار است
و هرم بمعنی گنبد است و مقابر سلاطین بوده و آنچه شنیده شده که میگویند
بنی الهرمان والنسر فی السرطان ارباب هوش و هرمان تصدیق
نموده‌اند و از جمله مقابران دیار مقبرهٔ محمد ابن ادریس بن العباس بن عثمان بن
شافع است و نسبت شافعی بهمین سبب میدهند و لعبد مناف جد جناب
ختمی مرتبت آبای او منتهی میشود چنانکه صاحب حبیب السیر مینویسد که عبد مناف
را چهار پسر بود یکی هاشم است که پدر عبد المطلب است و عبد الشمس که جد
بنی امیه و نوفل که جد جبیر بن مطعم است و مطلب که جد اعلی محمد ابن ادریس
الشافعی است و در سنه یکصد و پنجاه در یمن یا غزه یا عسقلان متولد گشته
و میگویند روز ولادت او ابو حنیفه وفات یافته و در سال یکصد و نود و نه
بمصر آمده و گفته‌اند اول من تکلم فی اصول الفقه الشافعی و در سنه
دویست و چهار ۲۰۴ آخر شهر رجب روز جمعه در همان جا وفات نموده در قرافه

صغری بقرب مقطم مدفون گردید و آثار معتبری بنا نموده‌اند و آنچه از پسرش ابو
عثمان نقل شده که گفته پدرم وفات یافت و سن او پنجاه و هشت سال بود
منافات دارد با آنچه ذکر شد سابقاً بچهار سال تقریباً العلم عند الله
و دیگر خبنیه آنجاست که شبش از روز روشنتر و اوصاف حبیبانش از داستان
یوسف و زلیخا مشهورتر است و از سلسلهٔ قادریه و شاذلیه و رفاعیه و
سعدیه و مولویه و فضلیه در آنجا می باشند و کتاب جاویدان را هرکس دیده
باشد که یکی از فضلیه نوشته حال این طایفه معلوم میشود اجمالش آنکه ولایت کلیه
میگویند بفضل الله استرآبادی ختم است و بعد از آن در احدی بروز ننموده و نخواهد
نمود و این مطلب از قوانین عقل و نقل و طریق ارباب طریقت و حقیقت بسیار
دور است در اسلامبول هم زیاد می باشند و دیگر سلسلهٔ صفائیه هستند و رئیس
ایشان الحال محمد نصیر الدین افندی پسر مرحوم حاجی ملا اسد الله تبریزی است
و تکیه ایشان در مصر قاهره فی شارع المغربلی است و اسم آن تکیه هم تکیهٔ
مغربلی معروف است پیر مرد بسیار با صفا و مجتبی است و با سرکار حاجی محمد علی خان
شه بندر مصر مأنوسند ولی در مسلک از هم دورند
روز شنبه یازدهم ولادت حضرت ثامن الائمه سلام الله علیه در سنه ۱۵۳

واقع شده است بنای عزیمت دارد

روز یکشنبه دوازدهم حلول شمس ببرج اسد است نماز صبح در بندر سویس
خوانده صرف چای شده سویس ظاهراً مصغر سوس است و اول بندر دریای
احمر است بسمت مغرب آبادی و عمارت عالی ندارد ولی بواسطه عبور کشتی
از قنال دو منیت بسیار معمور شود بزودی چنانکه آثارش ظاهر است و قنال
عبارت از جدولیست که از بحر ابیض کشیده شده تا بحر احمر و کشتی بسیار بزرگ
و جنگی و تجارتی عبور مینماید و اول قنال از دریای احمر سویس است و آخر او از
بحر ابیض پورت سعید است و بواسطه اینکه از دو طرف اگر کشتی برسد
مزاحم یکدیگر نباشد جاهای متعدده بفاصلهٔ وسعت داده اند که یکی در آنجا توقف
نماید و دیگری عبور نماید و چون احداث این جدول که عبور سفاین از بحر سفید
بدریای احمر شود مرکوز در اذهان شده که از افکار متاخرین است و حال آنکه
چنین نیست ترجمه تواریخ صحیحه یونان را که سرکار معتمد الخاقان حاجی میرزا حسین خان
زید اجلاله درین باب نموده اند و تحقیق پیوسته شرح داده میشود و ضمناً معلوم شود
که همواره مردمان دانشمند بوده اند و هرچه در عالم تازه و غریب نماید مانندی داشته
و بتغییر اوقات تبدل یافته و هر زمانی بروزش از جائی و به اسمی شده

پشه کی داند که این باغ از کیست   در بهاران زاد و مرگش در دی است
در ازمنه قدیمه از ملوک مصریه و دول اجنبیه که تسلط و استیلا داشته اند جمعی در
خیال این بوده اند که جدولی که قابل عبور و لایق مرور سفاین بوده باشد بین دریای
سفید و دریای احمر احداث نمایند و بجهة اینکه تحتیل سطح این دو دریا باهم مساوی
نباشد و این کار بیهوده شود بواسطه رود نیل این جدول را چندین دفعه احداث
نموده و بواسطه محاربات و انقلابات مسدود و متروک گردیده از مشاهیر
مورخین یونانیه که نامش هردوتوس است میگوید که نیقوس پسر پسامتیقوس
سلطان مصر بود باین خیال افتاد که بین دو دریا جدولی حفر نماید و شروع باین
کار نمود با کمالش موفق نگردید پس از استیلای ایرانیان مملکت مصر را دارای
اول این جدول را تمام کرد این جدول چهار روز سفینه بادبانی در او حرکت
میکرد و عرض این جدول بحدی بود که دو کشتی سه پاروه در او حرکت
میکرد ابتدای این جدول از قریب شهر بوپا جائیکه رود نیل بدو قسم منقسم شده
است اولاً از سمت غرب بشرق راست می آمد از بین کوهها عبور کرده از
جوار پاتوموس به بحر احمر منتهی میشد و در زمان نیقوس سالف الذکر در حفر این
جدول یکصد و بیست هزار آدم تلف شده بود در آن اثنا هاتفی ندا داده

وبگوش ملک رسانیده که از برای این قوم وحشی این سعی را میکنی ملک مشار الیه
ترک حفر آنجا نمود و همچنین بقول سیچلیالو دیو دورک چون بعض مهندسین
زمین مصر را از سطح دریای احمر پست تر میدانستند باحتمال اینکه دریا اراضی
مصر را غرق نماید دارا هم باکمال آن موفق نگردید و ترک نمود و بطلمیوس
ثانی از جاهای مناسب سدها بست که در وقت مرور باز میکردند و پس
از مرور می بستند باین جهة دفع محذور اینکه زمین مصر را آب بگیرد نمود و تمام
کرد ستر ابون نام مورخ را اعتقاد اینست که قبل از جنگ تروا ادای شهور
سیزوستریس که از قدمای ملوک مصر بود جدول سویس را حفر نمود و بعضی
مورخین هم اعتقادشان آنست که پسر او پسامتیقوس این جدول را حفر
نموده است و دارا هم قدری در این جدول کار کرده نزدیک باتمامش
بطوریکه سابق باعتقاد بعضی مهندسین ذکر شد باحتمال آنکه مبادا سطح دریای
احمر از زمین مصر بلند تر باشد و پس از باز شدن این جدول آب مصر را غرق
نماید ترک کرده است بعد از آن بطالمه آن جدول را تمام نموده اند میانه رود
نیل و بحر احمر سفاین را حرکت میداده اند و بعضی بندها انشاء کردند و بقول
ستر ابون سالف الذکر این جدول عرضش صد ذرع بوده و عمقش بطوری

بوده که سفاین و کشتیهای بزرگ آن زمان باکمال سهولت و آسانی مرور می نموده
این جدول ابتدا از شهر بوباست بحر احمر منتهی میشده اما پلین نام مورخ حفر این جدول را
تا بکلهای تلخ یعنی دریاچه تلخ نسبت به بطلمیوس ثانی داده است و گفته چون
مهندسین خبر دادند که بحر احمر از اراضی مصر سه ذرع مرتفع تر است از اتمامش صرف
نظر نمود و بعضی مؤلفین ادعا کرده اند که بملاحظه اینکه اگر آب رود نیل تا بحر احمر یکی
بشود آب نیل ضایع میشود از این بابت صرف نظر شده است و از این بیانات
معلوم میشود که در از منهٔ قدیمه بین نیل و بحر احمر جدول ملوک عجم و بطالمه و فراعنه از
یک سمت و شعبه دمیاط بوده اما این ایام هم آثار یک جدول قدیم که از وقت
ابتدا شده بوده است نمایان و از کارهای نخقوس ملحوظ است اخلاف ملک
مشار الیه مثل سایرین بملاحظه ارتفاع بحر احمر از اراضی مصر از بالا شروع بحفر نموده اند
و باز هم بهمین ملاحظه رومها و خلفای عباسیه بالاتر از آنها این جدول را شروع
نموده اند که الی یومنا هذا در مصر قدیم موجود است رومها و بعد از آنها عربها
میانه دو دریا را بواسطه رود نیل جدول کرده بودند از مشاهیر مورخین شمس الدین
ذکری نماید که از قدمای ملوک مصریه تارسیس بن مالایا جدولی حفر نموده بود آن
جدول از پهلوی جدول و قنال سویس مرور مینمود و بشهر قلزم می آمد و از آنجا بدریا

میریخت و حبوبات باین واسطه بحر احمر حمل میشد و خلیفه ثانی این جدول را پس از
استیلای مصر تطهیر و تعمیر نمود از آنوقت ببعد جدول امیرالمؤمنین موسوم گردید و تا
زمان خلفای عباسیه ابوجعفر المنصور یعنی تا تاریخ یکصد و پنجاه و شش متمادیا کار میکرده
است بعد از آن خلیفه مشارالیه آن بغازیکه نزدیک قلزم بود سد نموده این جدول
فسطاط از خارج مصر قدیم ابتدای سد از سمت غربی مصر قدیم عبور می نموده است
در زمان تأسیس حضرت ابراهیم علیه السلام مصر نزد ملک بودند در زمانی که هاجر
والده حضرت اسمعیل در مکه مکرمه اقامت داشت سلطان مصر از برای آنحضرت
انفاذ کرده بود و بعد از آن پس از فوت اسکندر یکی از ملوک یونانیه که در مصر حکومت
داشت دوباره حفر جدول نمود در زمان اسلام که مصر فتح شد بامر خلیفه ثانی
عمرو بن العاص در سال طاعون آنجا را تعمیر و تطهیر نموده تا بحر احمر متصل نمود باین طریق
با کشتیهای مصر بحجاز و یمن و هندوستان میرفتند این جدول تا وقت خروج محمد بن
ابی طالب با بوجعفر منصور پایدار ماند و در آن اثنا برای منع آوردن و بردن ذخیره
پسند آن امر کردند از آنگاه تا بحال تردد کشتی در میان نیل و بحر احمر منقطع گردید
تاریخ تحریر ۱۸۳۹ ابوالفدا گوید که میانه شهر قرما و بحر احمر هفتاد میل مسافت است
و سطح بحرین در این مسافت مساوی است بدینجهة عمرو بن عاص تصور کرد که این دو دریا

با خلیجی از نیل متصل سازد اما عمر از روی احتراز انکه رومیان بحر احمر روی نیاورند
موافقت ننمود پس عمرو بن عاص تدبیری دیگر کرد چنانچه طراجالوس امنیس
نام جدولی بود که از بابل مصری گذشت و امپراطور ادرین تا به بلبیس که در
قدیم فاربوس می گفته تمدید نمود در زمان قدیم نیقوس بساختن این جدول
شروع نموده و دارا ابن گشتاسب بحفر او مواظبت نموده در محلی با جدول
دیگر بهم پیوست و هردو با صحرای کوچک میریختند بطلمیوس فیلادلف از
این استخراج آن سوتر جدول بزرگی گشوده تا خلیجی که امروز در آخر شهر قلنوپاترس است
آب را جاری کرده اما در آن زمان از ریگ پر شد و متروک ماند عمرو بن توهمی
که سطح بحر احمر از زمین مصر بلندتر است گوش نداد بخیال سهولت نقل ذخایر بحر احمر
باز انجدول را گشود خلیجی که امروز از میان مصر میگذرد همان است اما امروزه
تا باستخری شعیب نام منتهی شده مع مافیه آثار آن باقی است و امروز نیز
آثار پاره بناها که در نهایت جدول سویس برای منع اختلاط آب شور و شیرین
ساخته شده است باقی است و چنان متین که گویا پارچه سنگ است
بدرازای برزخ نیز درشت جا سدهای گلین است که از زمین هفت یا هشت
مرتبه بلندتر است و همچنین آثار دیگر نیز هست سلطان مصطفی سیم عثمانی خیال گشودن

این جدول کرده بتغییر فرانسه منیّت خود بگشود و نقشهٔ آنرا ساخته امّا سرگرفت
لوناپارت نیز در تسخیر مصر جمعیتی بتحقیق حال آن مامور ساخت و چون نقشهٔ آنرا بوی
نمودند گفت مرا فرصت اینکار نیست امّا دولت عثمانی وقتی خواهد داشت که گشودن
این جدول برای او خیلی لازم است و بقاءِ شوکت او بدین محفوظ است
والی مصر محمد علی پاشا نیز این آهنگ نمود ولی آنگاه اجرای این آهنگ بموافقت
دول سایره متوقف بود اگرچه وعده موافقت کردند امّا بوعده وفا نشد و کار جدول
معوق ماند خلاصه در دجله که مرغابی از اندیشه نرفتی کشتی رود اکنون
که سر جسر بریده چندی قبل کمپانی نمودند و در مبلغ سی و دو هزار ملیان لیرای
انگلیس خرج نمودند و دو دریا را متصل و هر کس یک لیرا اسلاً داده بود امروز پنجاه
لیرا منفعر و شد و از قرار تقریر شخص موثقی بواسطهٔ مقروضی دولت عثمانی و مصر
سهام خود را فروخته اند بعضی در خیال افتاده اند مانند این قنال نیز احداث
جدولی نمایند بملاحظاتی چند تا چه شود قُلِ اللّٰهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي
الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ اینکه در شهنامها آورده اند رستم و روئین تن و اسفندیار
تا بدانند این خداوندان ملک کز بسی خلق است دنیی یادگار

دوشنبه سیزدهم کشتی خدیویه اول ظهر بجانب جدّه روانه است معلوم شد ینبوع نمیرود

وکیل کمپانی میگوید اشخاصی که از طرف ینبوع خیال دارند بروند مبلغ یکصد
لیرا اگر بدهند امکان دارد گفتند بندر ینبوع قبل از جدّه است تفاوت
ندارد بلکه سهل‌تر است جواب داد در تذکرهٔ بلیت نوشته از الی جدّه حرفش
بقانون بود ولا الحال در اسلامبول تقلب نموده اند حاج تا بلد غریب بفریب
آنها یکماه و نیم طول سفرش زیاده میشود چرا که اگر ینبوع بروند از آنجا تا مدینهٔ
طیبه چهار مرحله است زیارت مینمایند و روز بیست و پنجم با حمل شامی پنجم ذیحجه
وارد مکهٔ معظمه میشوند و به آسودگی اعمال و مناسک را بجای آورده روز پانزدهم
میروند بجدّه و بهر کشتی بخواهند نشسته میروند پیش از اربعین بعتبات مشرف میشوند
و امّا هرگاه بعد از اعمال حج بمدینهٔ طیبه مشرف شوند باید تا بیست و ششم او اخر ماه
ذی الحجه با مصری یا شامی و جبلی یا با هندی و دریائی بروند و با حجاج دریائی
عود نمایند و زودتر از غرهٔ صفر بجدّه نمیرسند مگر آنکه از مدینه بینبوع روند امّا کشتی وقت
معین ندارد دیگر رشده یکماه باید بمانند یا کشتی بادبانی بیایند جدّه بعلاوهٔ هوای
ینبوع بد است توقف زیاد آنجا موجب ناخوشی است از قراریکه با جناب
شریعت مآب حاجی میرزا ابوالقاسم قاضی اصفهان و جناب حاجی میرزا
محمد حسین خلف الصدق آقا ملاباشی ملاحظه نمودیم جمعیت مایل ینبوع بیست نفر

وبیشتر از سی لیرا امکان نبود بجواست خدائی رضا در داده کسانیکه سبک بار
بودند از راه خشک بسکهٔ الحدید تا بحوض که نزدیک لنگرگاه کشتی و ملتقای خط
قنال و بحر احمر است بمبلغ بسیار کمی از سویس تا حوض بلیت گرفته در شمندوفر نشسته
بفاصلهٔ بیست دقیقه رسیده و کسانیکه احمال و اثقال دارند در قایق می نشینند و
باید با پارو و بادبان بروند چهار پنج ساعت طول بکشد چون باید از دور راه بحر
رسته و حوض بگذرد مسافت زیاد است و سختی گذشتن از حوض و رسیدن بکشتی
از عبور نمودن صراط کمتر نیست محلی است که باید در آفتاب ایستاد تا دو ساعت
بظهر مانده در شدت گرمای تابستان و طبیب معین باسم اینکه باید ملاحظه شود
هر کس صحیح است رخصت عبور دارد مبلغ معینی باید بدهد و تذکره جواز دریافت
نماید و معلوم است با اینهمه جمعیت که آنروز هزار و پانصد نفر بودند یکنفر یکنفر
ملاحظه شوند بطول می انجامد اشخاص صحیح مریض میشوند از آنجا که جائی بدر برند
وکیل شهبندر ایرانی مطالبهٔ تجدید امضای باشبرد مینماید و همان مبلغ که در
اسکندریه گرفته باید دریافت نماید ثانیاً یاری نواب الکتاقاآن میرزا با آن
ضعف و پیری با این وصف بسیار بر ایشان سخت گذشت خلاصه بهر طور
بود اول ظهر بپله کشتی رسیده بزحمت بالا رفته بعضی دوستان از شب پیش

محل مناسبی گرفته فقیر را گوشه دادند عمله جات تماماً مسلمان و اهل مغرب معلم کشتی
هم بسیار معقول و باخلق است و با اینکه کشتی بسیار بزرگ بود ماشاء الله جمعیت
نفوس از تمام فرق اسلام بحدیست که مجال تنفس نیست دو ساعت از ظهر گذشته
لنگر بر داشت میگویند از سویس تا جده مسافت ششصد و هشتاد میل است و
در هیچ اسکله و بندری توقف ندارد جز بجده تقریباً ساعتی نه میل حرکت مینماید
و در بعضی نقاط سمت دست راست که کناره نزدیک است بفاصلهٔ صد میل و هشتاد
میل مناره ساخته اند و فنر میگویند برای علامت راه شبها چراغ روشن مینمایند
و زور علم و علامتی دارند

سه شنبه چهاردهم هوا بسیار ملایم و الحمد لله کشتی خوب میرود اما جماعتی که در
مرتبهٔ نازله منزل دارند بواسطه ازدحام و آفتاب روز قبل که نقل شد و بدحوراکی
نصیب دریا شدند وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ وَبَحْرٍ تَمُوتُ
چهارشنبه پانزدهم میگویند در اواخر شب از محاذات رابغ میگذرند و رابغ
محاذات جحفه است و آنجا یکی از مواقیت است بقیاس مساوات جماعتی بلکه
عموماً الا قریب چهل نفر محرم شدند و من باب مقدمه از پیش از غروب صدای
ضجیج و حجیج بفلک اطلس میرسید جماعتی از مقلدین امامیه و بعضی از جهال عامه

باکسانیکه محرم نشده بودند بنای مجادله گذاشتند و بالاخره حاجی ملاشکرالله
قراباغی مدّعی وجوب احرام از محاذات بود و جمعی دیگر میگفتند ما بعد به میرویم
از جده و در میقات یلملم جامه احرام می پوشیم بتصدیق از فقیر خواستند گفتم
در صورتی که من شریک با محلّین هستم بوی غرض شاید استشمام نمایند بهتر آنکه
هر کس خود را مُحرم میداند ترک جدال نماید که از جمله شروط ترک فسوق و جدال است
بنص کتاب و هر کس مقلد مجتهدیست باید اطاعت رای او را نماید و احدی
وجوب احرام را از محاذات با تمکن میقات نفرموده مناسک مرحوم
شیخ مرتضی اعلی الله مقامه که جناب میرزا سلمه الله حاشیه نوشته اند حاضر
بود بحاجی ملاشکرالله مشتبه شده بود و آخر عبارت مرحوم شیخ رحمة الله علیه را
ملتفت نشده بود که بعد از آنکه میفرماید و هر گاه یکی از مواقیت پنج گانه عبور
ننماید در صورتیکه علم بمحاذات حاصل نماید محرم شود و ظاهر ظن به محاذات
هم کافی باشد در آخر عبارت میفرماید ولی احتیاط در حق چنین شخصی عبور
نمودن بیکی از مواقیت است و اما تحقیق در مسئله آنکه اشتغال یقینی برائت
یقینی را لازم دارد و استصحاب بر تمام اصول مانند دلیل است نسبت
بتمام اصول بنابراین استصحاب اشتغال ذمه بر برائت مثل حاکم و محکوم وارد

و مورود است و یقین ببرائت ذمه قدر یقین وقتی است که در یکی از مواقیت
واقع شود و اما محاذات وقتی میتوان رافع حکم استصحاب گردد که نص وارد شده
باشد بطور عموم که شامل تمام مواقیت بشود بعموم سریان یا مطلقا بنحو طریان یا استنباط
علتی از او نمایند و در واقع قاعده فقهیه باشد یا اجماع و دلیل دیگر باشد و خبری که
در این باب رسیده بر فرض تامیت و تسلیم جبران ضعف و دلالت عمومی بعمل
بعضی اصحاب صدق عرفی شرط است در محاذات و جهة کافی نیست در این
مورد و قیاس بمثله قبله لَيْسَ مِنْ مَذْهَبِنَا معلاوه حصول علم عادی بمحاذات
فی نهایة الاشکال ظن در موضوع هم باتفاق حجة نیست و در باب وقت و قبله
مِمَّا خَرَجَ بِالدَّلِيلِ است و جمعی از فقها رضوان الله علیهم در حد بعضی از مواقیت
که محل گفتگو است فرموده اند از موضعی که قدر متیقن است باید محرم شد
و اما آنچه بعضی اصولیین برائت و استصحاب بیان نموده که قدر یقین از تکلیف
محقق و محل شک باصل برائت رفع میشود محققین نپسندیده اند خلاصه تمام گفتگو
در جای خود باید بشود و مقصود از این اشاره آنست که جمعی حجة فروش و ملفاجی
حجاج محض صرفه که بختیوشان کمتر خرج نمایند اصراری در محاذات دارند که پس از
عمری که توفیق یافته بحج بیت الله آمده در مسئله عمده خلاف احتیاط مینمایند

چون صرف ندارد و از آنطرف پنجاه مرتبه بالای دیوار قرانه حمام می آید و مکشوف
مینماید و معلق میزند در آب دیگ حمام و لنگ استاد ضایع شود که احتیاط مینمایند
چون ضرری ندارد تماشو دز رفت و نماید آن عظیم چون در آید سوی محل آن حطیم
پنجشنبه شانزدهم دو ساعت بروز مانده آثار بندر جده ظاهر شد لنگرگاه
بواسطهٔ عدم تساوی سطح زمین بسیار احتیاط دارد علامتها نصب نموده اند
که کشتی بگل نماند شب را در کشتی ماندیم اذن نزول ندادند کمرکچی و تذکره چی بسیار
رطوبت از دریا آمد باین سبب کسالت فوق العاده حاصل شد از آن طرف هم
محرمین تلبیه میگفتند و ضعیفهٔ مصریه بود قصیده سرائی می نمود و نحو مجلس سماع
تلبیه را با کف و دف میسرودند مینداختم خدا را چه تصور نمودند تا قریب سحر آرام نشستند
جمعه هفدهم اول آفتاب اذن حاصل و یکساعت از روز بر آمده وارد
دار الصحه شده مبلغی معین باید بدهند و تذکره صحت گرفته بدر دیگر باید داخل
شد آنجا هم آدم شهبندر ایران و حکومت عثمانی مطالبه تذکره و باشپرت
مینمایند و فروش چراغ حکومت میخواهد که امضا نماید یک مجیدی در بیع
شهبندر میخواهند از این در بند خلاص نکنند اخلاص گمرک می افتند اگر سلامت
جستند جمعی کمین نشسته اند که کیسه و همیانی در خرج باشد بزنند چنانکه بعد از این

ذکر

ذکر شود بعضی وقایع مختصرا دو ساعت از آفتاب گذشته منزلی بهم رسید فی الجمله
رفع کسالت شد لباس و عموم لوازم راه را بدربار بروند تطهیر نمایند جدّة بالضم
و فتح دال مهمله مشدّده و در آخر ها، اما بعضی بکسر جیم ضبط نموده اند چنانکه
صاحب منتخب اللغه تصریح نموده و آنچه معروف شده بفتح جیم احتمال دارد محض
بودن مزار حوا میگویند و این مدخلیتی باسم شهر ندارد و غلط است آب
آشامیدن آنجا سابقا از باران بوده چنانکه بعضی آب انبارهای خوب دارند
بیرون شهر یکدو سه سال است چشمه جاری نموده اند و فراوان است ولی رسوم
حاج قیمتی دارد و آبش چندان گوارا نیست بازار و مغازهای تجارتی دارد و عموم
ماکولات از دریا می آورند جز میوه جات که از طایف و غیره است سور شهر
غالب اطرافش منهدم ولی بعضی عمارت خوب دارد حمام آنجا وجود ندارد مگر
بعضی متمولین مخصوص خود چیزی ساخته اند در کنارهٔ شهر دو سه نقطه سرباز خانه و چند
ضرب توپ هست و دو سه سقاخانهای خوب ساخته اند که همان آب
جاری اتصال دارد چند مسجد ساخته شده مسجد امام شافعی خوب مسجدی است
یک حوض آب دارد در گوشه خارج از مسجد مانع نمیشوند کسی داخل شود امام جماعت
شیخ عبدالرحمن است این اوقات و اگر اندکی توجه نمایند جده استعداد دارد

از شهرهای معتبر و بندر بسیار بزرگ حجاز بشود چون توجهی نمی نمایند از نظافت دور و
بکثافت نزدیک است از ایرانی و سایر دول چند نفری متوقفند از تجار ایرانی و کاسب
معدودی میشوند و عموم کذران و منفعت کاسبی آنجا ها از طرف حجاج است
و چون بی انصافی می نمایند همیشه در آخر سال هیچ ندارند از دول خارجه کارگذار
و قونسلات میباشند و قونسل ایرانی مرحوم حاجی محمد خان بوده پس از او پسر او
میرزا حسن خان است ولی در بیروت میماند شهر بسیار خوب و بندر مرغوب شامات
و در کنار بحر سفید واقعست و بکروز از آنجا تا شهر شام مسافت بیش نیست و طریق
سهل است برای رفتن بیت المقدس و بندر یافع و کارگذاری بندر جده و ینبوع
ضمیمه بیروت نموده اند و سالی مبلغ هزار و پانصد لیرای عثمانی پیشکش شهبندری
جده و ینبوع را بجناب سفیر معین الملک میدهند و در موسم عبور حاج یا خود یا وِیس
قونسل میفرستند از طرف سفیر هم کذلک و بعد از اتمام امور حاج هر یک بمقر اصلی
میروند و نایب مناب میگذارند و در جده الشنه آقا میرزا حسن خان بواسطه سر راه
بستن حجاجی که از سمت اسکندریه و حلب به بیروت و شام یا اسکندریه می آیند
نیامده اند حاجی میرزا علی خان ویس قونسل از طرف سفیر بجهة وصول تخواه
و آقا میرزا امان الله بک ویس قونسل دیگر نیز از طرف قرین الشرف بیروت

و علی بیک نایب هم باتفاق غواص مأمورند که مبادا الکفر حاج از سمت ینبوع
یا جده و شامات سالم بگذرد این معلومات امروز بود تا فردا چه مشهود گردد
طرف غروب که اندکی هوا ملایم شد بزیارت ام البشر حوا رفتیم از باب المکه باید
بیرون رفت بدست چپ قبرستان بزرگیست تا سور شهر فاصله چندان ندارد
وارد شدیم سکوی طولانی در وسط قبور بارتفاع یکذرع و امتداد دویست قدم
و عرض دو ذرع و بقبه منتهی میشود خادمی آنجا نشسته بود سلام کردم و سؤال از بقعه
گفت چون بر تمام بدن امنا حوا ممکن نبود در رواقی ساخته شود این طاق را بروی
سره ساخته و این امتداد سکو قامت علیا جناب اوست باید عرض نمود
آنکه تو داری قیامت است نه قامت او قافی بکوه سراندیب در مهبط
حضرت ابو البشر مشرف بودم اثر پای مبارکش بقله کوه نقش گرفته بود طولش
یکذرع و نیم می شد گفتم بخادم معلوم است آن پا این بقعه را میخواهد فاتحه و
اخلاصی خوانده و همی عبرت گرفته و میخواندم بسی صورت بگردید است عالم
ازین صورت بگردد عاقبت هم عمارت با سرای دیگر انداز که دنیا را اساسی
نیست محکم بگرور مسکن عزت در جنت نمود که وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ
زَوْجُكَ الْجَنَّة خطابش فرمود چندی نگذشت که بَدَتْ لَهُمَا

سوآتهما وطفقا یخصفان علیهما من ورق الجنه رخت عاریتش پوشیده
و بعتاب اهبطوا فی الارض مستقر گردیده کل فرزند آدم خشت گردید
می خسبد ول فرزند آدم ساعتی از شب گذشته بمنزل آمد
شنبه هجدهم دو کشتی از طرف سویس آمده از منسا و دیگری یکسر از قنال گذشته
از عثمانی هست و یکروز در کنار با مانده تا باینجا رسیده و حجاج را آورده اند و
قریب پنج تن در کشتی عثمانی بواسطه گرما و جمعیت و طول مدت نصیب ماهی
شدند و بسیاری بی حال اند از اهل سبزوار و اصفهان و آذربایجان و برخی
تبعه روس میباشند کسانیکه منتظر چنین وقتی هستند و در ورود حاج حاضر ند
و ذکر اسم مناسب نیست شخص زوارتکی کلید خرج را بدست طرار میدهد که این
حالی ندارم تو زحمت کشیده بازنما که مامورین گمرک مشاهده نمایند جار الله
زحمت کشیده کیسه پولی که یکصد و چهل لیرا مخارج آن بیچاره بود بر میدارد و
می آیند باتفاق در منزل بعد از ساعتی که صاحب مال بحال آمده بر سر خرج میآید
ملاحظه مینماید یک پول خرج ندارد بالاخره بویس قونسل گفته شد چون برنده ایرانی
بود حبس ننمایند تا مبلغ مسروقه را باو پس تقسیم نمود و رها میشود و صاحب تنخواه
دو روز بعد از غصه فوت و عیالش در بدر مانده اهل بلد او ضعیفه را متوجه

شده

شده تا باسلامبول بسفیر روس وقایع را بگویند یک دو نفر حجه فروش با منوچهر بیک
و محمد علی بیک غواص ساخته بودند حمالی که اسباب حاجی دیگری بدوش
بوده در آن جمعیت بازار را آشفته دیده بود خرج و اسباب رفیق خود را
با غواص بی توفیق قسمت مینمایند بالاخره بر سر قسمت نزاع مطلب را مفهم
بحکومت محلیه اطلاع میدهند تنخواه را گرفته بصاحبش میرسانند و آن دو نفر
غواص و ویس قونسل ایرانی را تحت الحفظ روانه اسلامبول نمودند البته این بیباکی
موجب توهین دولت است آقای حاجی میرزا محمد علی یزدی که از جمله تجار معتبر
یزدند و با جناب حاجی سید علی اکبر صاحب آثار خویشاوندی دارند با هم در
کشتی بودیم وقتی بگمرک خانه رسیدیم چون با عیال بودند با آنها بمنزل رفتند
آدم ایشان بگمرک میماند برای گشودن سامان کلید جبه نزد حاجی مانده اسباب را
در گمرک جا میگذارد برود می آید کلید را ببرد کم عقلی کرده بود که آن اشیای
دیگر را فشان دهد و بیاورد خلاصه وقتی که مراجعت مینماید خرجیه چیزی نمانده
مستحفظین گمرک میگویند برده مشاجره سخت شد بعد از زحمات زیاد معلوم شد
در خانه علی بیک نایب بوده دریافت میشود حاجی عبد الکریم که از تجار یزدی
و مرد بسیار نجیب است مبلغ هفتصد و پنجاه منات او را بردند خلاصه تعداد

وحدی ندارد و مقصود از حکایات بعضی مسروقات بیان این مطلب است
یکی آنکه شخص حاج که بعزم زیارت بیت الله آمده سفرا و ارمنیت مال التجاره همراه بیاورد
که مثلاً فیروزهٔ یکقران قیمت را دو قران بفروشند و حواس را صرف معاملات
نمایند و بر فرض که آورند بقاعده بسان گمرک بگذرانند در خیکچه روغن و کیسهٔ زغال
نگذارند که موجب بد شنیدن از حکومت و بدنامی حجاج ایرانی شوند و آخر بجای
برسد که زیر چادر پرده گیان را ملاحظه نمایند و دیگر آنکه بسیار مواظبت
نمایند که این اشرار برای همین امور در موسم حاج می آیند از هر چه تصور شود مضایقه
ندارند و بیشتر مجاورین بیت الله شده اند محض این کار و دیگر دولت علیهٔ ایران
که اینهمه مخارج و مواجب مرحمت مینمایند و سفرا در خارجه میفرستند محض
آسایش رعیت و حفظ اینگونه مراتب است وقتی که موجب را سفیر عظمی
لطف نماید و هزار و پانصد لیرا هم پیشکش از ویس قونسل میخواهند نمیتوان گفت
چرا وکلای هر شهبندری تبعه دولت را باقسام مختلفه می چاپند و مخصوص
با دزدان و حمال و مطوف و مزور و روسای بلد و حمله دار و مقوم و مخرج
و حکام شریک نشوند تا چنین نمایند پیشکش را از کجا میدهند
یکشنبه نوزدهم آدمی از حاجی میرزا علی خان ویس قونسل پاکتی آوردند مضمون

کاغذ بعین نوشته میشود قربانت شوم تذکره جناب مستطاب عالی را با وجه
تذکره مجیدی و ربع خدام عالی را که سهواً گرفته بودند مامورین اینک در جوف پاکت
تقدیم نموده و معذرت میخواهم باقی مترصد امر و فرمایشم العبد علی عصر هم خودشان
با آقا میرزا امان الله ویس قونسل زحمت کشیده درویش نوازی نمودند بسیار معقول
و با ادب و نجیب و ضمناً گفتند برای راه سعدیه در فکر کرایه شتر و شکدف نباشید
تا بمکه معظمه اول غروب تشریف بردند
دوشنبه بیستم آدمی از حاجی میرزا علی خان ورقه بزرگی آوردند مضمون آنکه
بعضی از آقایان اظهار رضامندی نوشته اند از ویس قونسل حقیر هم بنویسید محامد را
و بپوشانند معایب را ملتفت شدم آن کسانیکه نوشته اند باید پول تذکره را
رد نموده باشند با ایشان یا وعده طعام و انعامی فرموده چنانکه روز گذشته
و در حق حقیر این لطف را فرموده اند که حکما گفته اند هر کس ترشی دندانش کند گردد
مگر قاضی که بشیرینی خلاصه فقیر هم مجبوراً چیزی نوشتم تا خداوند چه حکم فرماید
سه شنبه بیست و یکم بعضی زوار با چند حلقه انگشتر فیروزه داشتند یکی از
معارف ساکنین جده گرفت برای شخصی ببرد که مشتری بود بعد از مدتی آمد که
گم گشته چندی بعد گفت مژده کانی بدهید که یافته شده از صاحب انگشتر سی روپیه

گرفت و رفت بیاورد بفاصله مراجعت کرد که نزد ضعیفه ایست از تبعه انگلتره
و میگویند لو نزل ابن الله من السماء لا یرد مختصر فیروزه و هم شش روپیه از کفش
رفت دو وا پور وارد شده یکی از طرف هندوستان یکهزار و یکصد و پنجاه نفر پانصد
وارد از هندی و سندی و کابلی و قندهاری یکی از مصر آمده هشتصد و پنجاه نفر عرب
و ترک و سی تن ایرانی

چهارشنبه بیست و دوم کشتی عثمانی از طرف اسلامبول و بیروت و یافع و حیفا
وارد و جمعی یزدی محض اشتباه نمودن از مکه بمکه آمده اند بطور صحبت گفتم از ابی هریره
نقل شده من اکل بصل العکه کمن زار المکه

پنجشنبه بیست و سیم از طرف مصر چند بلقیس و خرب ملبس وارد شده محض احترام
شلیک توپ و صدای ساز در حول محمل تجدید است که عددی ندارد

جمعه بیست و چهارم جمعی از اهل مکه معظمه آمده اند و مطوف میشناسند هر کس
مختص باهل بلدی است غالب شیعه هستند مطوف شیرازی و هندی سید ابو الفضل
مطوف یزدی و اصفهانی آقا شیخ حیدر مرد خوبیست و متدین برادر آقا سید
ابو الفضل مطوف مازندرانی و استرابادی سید حسین برادر مرحوم سید منصور
مطوف کاشانی و کرمانی حسن جواد مطوف تبریزی و خراسانی عباس مغاضه

مطوف قمی و کرمان شاهانی عباس جعفر مطوف همدانی و قزوینی و سلطان آبادی
و گلپایگانی و دولت آبادی و عراق عبد الرسول جوهری مطوف بوشهری
و سایر بنادرات فارس عباس غنام مطوف ایروانی و رشتی و طهرانی آقا شیخ
علی جمال مطوف بغدادی و بصراوی و هروی حسین بغدادی در زمان مرحوم میرزا نقی
عبد المطلب و مرحوم مشیر الدوله هنگام سفارت که انصاف زحمت کشیده در جمله
امور حجاج ایرانی این انتظام را قرار داده کسی مجبور نیست هر کس را بخواهد اختیار مینماید
و مبلغ دو ریال فرنکساوی حق آنهاست که دلیل باید بشوند برای تعلیم مواضع و مواقف
و کرایه مال و شکدوف باطلاع اینها می شود

شنبه بیست و پنجم مکاری و جمال حاضر شده آنچه قرار کرایه روز باشد باطلاع حکومت
اگر ایرانی باشد دو ثلث اضافه سایر دول میگیرند چه بعدیه بروند یا یکسر بمکه بار باشد
چه شکدوف و آن زیادی که از ایرانی دریافت و تعدی مینمایند نصف آن مبلغ
باید بشهبندر ایرانی برسد چرا که سبب تعدی ایشان شده اند نصف دیگر اثلاثا بین
مخرج و مقوم و مطوف قسمت میشود کسانیکه در محاذات محرم شده اند معطلی ندارند
بمکه مشرف میشوند و از جده تا آنجا طی مسافت دوازده ساعت میشود بفاصله هر
فرسخ قهوه خانه میباشد رکاب یعافیر عصر سوار میشوند نزدیک طلوع فجر وارد میشوند

و چون راه بیشتر در جبال است و بسیار امن در راه عساکر می باشد و اگر کسی تنها باشد
بهتر آنستکه با یعفور حامل پست برود زودتر و سالم تر میرسد منتهی دو قروش
انعام بدهد بسایق حمار پست و رکاب جمایل غالباً بکشب در راه توقف
مینمایند و امّا کسانیکه باید بمیقات کاه مُحرم شوند باید زیادی احمال را بمطوف
یا امین دیگر بسپارند و تفصیل را سیاهه نمایند و مضبوط به بندند و خود شان
با مختصر لوازم و قلیل مخارج براه سعدیه بروند که میقات کاه یلملم آنجا است
چهار منزل است با جمل از جدّه تا سعدیه و از یک طریق دیگر سه مرحله است
تا جبال الملش چه طرف باشد و دو منزل است از سعدیه تا بمکه

یکشنبه بیست و ششم دو کشتی از طرف بصره و بوشهر و لنکه و عباسی و کوادر و
مسقط و عدن با معطلی زیاد آمده یکی وارد دیگری بیشتر بکل نشسته و بسیار
سخت کذشته بر تمامی و بسیاری آسوده اند هر کشتی بر حسب اقتضای خود قانونی
دارد چه در حمل اثقال و چه عبری و پاسنجر و چنانچه زیادی از قانون در کشتی بار
یا آدم حمل نمایند مورد مؤاخذه دولتند معلّم یا صاحب کشتی ضامن تمام است
اگر تلفی واقع شود و بیمه و الّا یعنی کسی ضامن کشتی بوده و بر رسم بیمه جواب میکوید
مکر آدم او حاضر باشد ولی چون جمعی نه معتقد ملّت و نه بقانون دولت رفتا

مینمایند و دین دنیا نیز است بلکه مال را از جان خود بیشتر دوست دارند هر قدر ممکن
باشد در کشتی حمل مینمایند و بهمینقدر که کشتیهای ارزان تر است جالسین میروند کرفتار
زحمات و خطرات میشوند و این بقاعده کلی منحصر نه بنا در عرب و عجم است
جاهای دیگر جرات اینکونه امور ندارند اوّل ظهر جماله و جمالات حاضر شده
قرار کرایه شتر یک زوج شکدوف امروز تا بسعدیه و از آنجا بمکه چهارده ریال
فرنکساوی است و امّا تحصیل خود شکدوف با راکب است و شکدوف
چیزی مانند کجاوه ولی بقدر قامت انسان طولش میشود و براحت استراحت
میتوان نمود از کانش از چوب و محل نشستن از خوص است قیمت شکدوف متفاوت
متعارف و متوسط شش ریال و چهار ریال میشود اکر کرایه نمایند چندان فرقی
ندارد با قیمت خلاصه مبلغ چهارده ریال که تقریباً هشت تومان ایران است
یک ثلث حق جمّال و یک ثلث وجه تعدی و یس ملبس و باقی بین مطوف و
سایرین قسمت میشود و بدون اطلاع این و یس ملبس جمال قدرت بر هیچ ندارد
و تا مطوّف و مخرج و حمله دار حیله دار اجازه ندهد و یس کسی اقدام نمیتواند نماید و چون
همکی شریک شده اند حجّاج ایرانی ممتنع است از کید حجّاج جان سالم نمایند
دو ساعت بروز مانده از دروازه سمت مشرق که مسمّی بباب المکّه است

بیرون آمده نزدیک قهوه خانه بیرون شهر یکساعت توقف تا قافله همه کی
همگیر شده روانه گشتند

دوشنبه بیست و هفتم در منزل نماز صبح را خوانده پنج فرسخ طی مسافت شده این
محط اسمش بحره است در مقابل بفاصله یک میل راه جائی است حدّه که براه بسمت
مکّه جدا می شود آبادی اینجا یک دو چاه آب و در دامنه تپه قلعه مختصر و چند
خانوار عرب نشسته هوا چون آتش سوزنده و زمین همچون کوره تابنده و آب حمیم
و باد سموم الحمد لله رب العالمین تاریخ تحمل نکنی کنج نه بینی دو ساعت و نیم
بروز مانده سوار شده میروند برای فریضه مغرب و عشا پیاده شدند و بعد از صرف شام

سه شنبه بیست و هشتم نماز صبح را در راه خوانده یکساعت از آفتاب گذشته بمحطه
مجیدیه وارد گردیده دو چاه آب بسیار ناگوار و جمعی سودانی اشرار بدورش احاطه داشتند
و مانع از نزح ما بودند زبان حال این بود و بیّن ذوحضرت و ذو طویت
هر قریه بدو قروش بلیان نموده جمّال هم مجال نمیدهد این الخبز و العیش و
الشای و الفلوس میگوید هر قدر میگویند اصبر یا اخانا نسوّی العفش و نضرب
الخیام بگوشش نمیرسد هوای روز گذشته نسبت بامروز خنک تر
بود دو ساعت و نیم بغروب مانده بنای رحیل است

چهارشنبه بیست و نهم اوّل طلوع فجر در محطه بیضاء وارد چاه بسیار تمیز و آب
عذبی دارد هوا هم چندان گرمی ندارد و همه جا در بین دو کوه عبور نموده منزل
بعد هم همین قسم است ولی جاده هموار است اوّل غروب هر قدر تفحّص نمودند
با دقت اینهمه جمعیت با صفای هوا هلال رؤیت نشد نماز خوانده سوار شدند

پنجشنبه سلخ اوّل صبح بسعدیه وارد شدند و یلملم و الملم هم ضبط شده
اسم کوهی است در این وادی که مسجد بسیار کوچکی در دامن آن ساخته شده
و میقات گاه اهل یمن است چاه آبی هم دارد حجاج ایرانی که برای احرام
بستن از این میقات گاه آمده اند یکصد و پنجاه نفر میشوند و اهل یمن بقرب پانصد
تن میشوند حقیر با سید سندی که از نجبای یزد و اهل علم بود و بسیار پرهیزکار
و از جدّه با هم در شکدوف نشسته بودیم نزدیک بزوال بر سر چاه رفته تنظیف
کرده و نزح آب و فضح بر بدن نموده وضو ساخته غسل مستحبی احرام عمره تمتع
بجای آورده داخل مسجد گردیده فریضه ظهر را خوانده جامه احرام پوشیده
و ادعیه ماثوره مسنونه و چهار تلبیه واجبی گفته جناب سید بقصد مرحوم والد
فقیر طاب ثراه قصد قربت و در حال خوف و رجا بیرون آمده از مسجد و
روپوش شکدوف را برداشته سوار شده و میروند واقع حالت خوشی داشتند

بعضی حجاج با این آفتاب قلب الاسد و بدن عریان لبیک گویان بجانب
کوی دوست روان اللهم اجعلنا من حجاج بیتك الحرام
جمعه غره ذی الحجة الحرام اول ایام معلومات است مقارن طلوع فجر
در منزل بیضا که محطه قبل از سعدیه بود نماز صبح را خوانده و بعضی بضرب خیام
و برخی بطبخ چای قیام نموده و جمعی وفیق عجین مینمایند و بعد از زوال و ادای
فریضتین شد رحال نمودند یکی با بدن زخم و مجروح بصوت حجاز شوری
داشت و می گفت   ساربانا جمال کعبه کجاست   که بمردیم در بیابانش
اول مغرب بجد حرم رسیده نماز شام و خفتن خوانده میروند جمالها میگویند
باید کسی پیاده نشود و در شکادیف بیدار باشند که حرامی گرد حرم بسیار است
لاترقدوا ولاتنزلوا فمن رقد خرجه مفکوك ومن نزل فقد زال المسکوك
وصار العبد الصعلوك   در اواسط شب فریاد حاجی عبدالکریم و حاجی
محمد حسین که از متدینین تجار یزد است بلند شد که بردند و کشتند جمعی پیادگان
و ساربانان بحمایت رفتند بحمدالله دستبردی نزده بودند دو نفر مهار شتر را
از قطار گسیخته بودند که اندکی دور شوند و بدست آویز اصلاح شکدوف
نزدیکی نمایند فرصت نیافتند

روز شنبه دوم قلعه و سربازخانه که بقله کوه ابوقبیس ساخته اند و مسجد شق القمر که
بر همان کوه است نمایان شد نماز صبح خوانده مناره های مسجد الحرام هم پیدا
بود تقریباً نیم فرسخ تا آنجا میشود و اصل مکه معظمه و خانها بدرازی تنگه و فاصله کوه
ابوقبیس و جبل دیگر واقع شده و بهمین واسطه از سیلاب ایمن نیست چنانکه
میگویند یکوقت هم سبب خرابی بیت همین شده واینده و کوه تا منی و عرفات بعضی
جاهای او اسامی مخصوص دارد چنانکه گویند جبل نور جبل صفا و مروه اما وجه تسمیه
جبل ابوقبیس که نسبت بکوههای آنجا ارتفاعی دارد و معجزهٔ انشقاق قمر هم در آن
اتفاق افتاده آنکه قبیس نام مرد آهنگری بوده و نخست کسی که در آنکوه خانه بنا
نمود او بود و بنام او این کوه را خواندند و قبیس مصغر قبس است که بمعنی آتش
و دانش است و اقتباس هم از این ماده آمده و این کوه را امین هم میگویند زیرا که
حجر الاسود را در آن امانت گذاشته بودند چنانکه یکی از اسامی مکه بلد الامین است
دو ساعت از آفتاب گذشته وارد شهر و از طرف باب الصفا و سوق العطارین
گذشته مقابل خانه شریف حالیه کوچه بود دویست قدم بالاتر از آن خانه شیخ
صالح نامی است شافعی و بی آزار منزل نمودند گنبد جناب ابوطالب و عبدالمطلب
و عبد مناف نمایند و است در مقابل الحمدلله منزل ما بسیار خوش منظر است

خانهای آنجا مثل جده و غالب بنا در دو مراتب است آنچه بانند کرایه یکماه را
باید داد تا قیمت هر مرتبه چه باشد و چون در اطراف حرم جمعیت نفوس اهل عالم
و بازار بی شمار است مستلزم کثافت و کسالت اندکی دور تر هوا بلطافت
و زمین بنظافت نزدیک تر است اوّل کاری که باید کرد بعد از غسل مستحبی
و وضوی واجبی و دیگر شرایط طواف عمرهٔ تمتع است و چون ازدحام
در روز زیاد است قیام باستحباب و واجبات شطریه طواف خاصه
برای مبتدی امریست مشکل با مطوف ما که شیخ علی و شیخ مهدی هر دو نجیب
و مؤمن میباشند قرار داده سه ساعت از شب گذشته بعد از اتمام نماز
ائمه اربعه بیایند و بحرم مشرف شوند و ساعت مغروب مانده رفتیم برای
تغسیل بحوض خانه که معروفست بقهوهٔ عجمها دو حوض بزرگ دارد جزئی مبلغی
می گیرند و اذن دخول میدهند بدن را شسته و سر را زیر آب ننموده که ارتماس
در آب حال احرام حرام مطلق بلکه پوشانیدن سر چنانکه در شرایط احرام
مقرر است مراجعت نموده در بین راه بعضی اطفال بی تربیت دور شخص ایرانی را
گرفته بودند و میگفتند عجمی خص خص بابوج علی کلب عمر رفتم نزد آنها و گفتم
هو بابوج علیّ وانتم کلاب عمر وانا تراب بابوج علیّ ماتریدون

منه وما شغلكم دور شدند از دورش ولی اطفال چندان تقصیری نداشتند
باقتضای هر بلد لباس باید پوشید نه آنکه کلاه نمد با کمین روغن چراغ در سر و
پیراهن کوتاه آبی که از عرق و چرک شوره بسته بحرم داخل شود با چارق یا نه
مسئله طهارت و قرائت میداند محض اینکه بگویند حاجی آمده است و برای
دو پول هزار فحش مذهب باو بگویند الخص بالضم والتشدید خانه نی و غیر
آن بابوج اهل حجاز کفش را گویند سه ساعت از شب گذشته بعزم
زیارت حرم از منزل قدم بیرون نهاده از باب السلام داخل مسجد شد
چون بباب بنی شیبه رسیده که مستحب است از آن در مشرف شوند و بحال
بواسطه وسعت دادن مسجد علامتی نهاده اند و بدور مسجد الحرام ستونهای
آهن نصب نموده که با مسجد فوا امتیازش ظاهر باشد ادعیه مسنونه ماثوره را
مطوف میخواند بعد از آن از بین مقام جناب ابراهیم و چاه زمزم بمحاذات
حجر الاسود رسیده با وجود آنوقت شب مجال بوسیدن نداد بعضی
از آغایان حرم محض قلیل خدمتی که با ایشان شده بود خواستند خدمتی نمایند
و بمزاحمین اذیتی رسانند گفتم لا ینبغی ذلك همین قدر دست را است خود را
بلند نمود و بحجر الاسود مشرف ساخت و عرض نمود اللّهم امانتی ادّیتها و

لغت چون بابوج در لغت مضبوط نیست محتمل است معرب پاپوش باشد

میثاقی وفیته بنای قصد طواف عمره تمتع گذاشت در شوط اول من باب
مقدمه علیه یک قدم بالاتر شروع نمود زیرا که تمام بدن از محاذات تمام حجر باید
بگذرد و چون اطراف حجر را و نقره گرفته اند و معلوم نمی شود حد آن خلاصه
اشکالات را در کتاب حج و مناسک متعرض شده اند و در بین این جمعیت بوضعی
باید حرکت نمود که در همه حال خانه از محاذات دوش چپ خارج نشود و دیگر
آنکه باندازه که مقام ابراهیم از بیت دور است در بین این مسافت مطاف
در اطراف زیاده مشکل است بنابراین اگر حجر اسمعیل داخل حرم نباشد چنانکه
بعضی احتمال داده اند و ملاحظه لازم است یکی در وقت گذشتن از محاذات
دو باب آن بوضعی باید که خانه از محاذات دوش چپ نگذرد و همین طور
وقتی که بارکان میرسند نهایت اشکال دارد و دیگر مسافت آخر حجر تا
بیت بیشتر از دو ذرع از محاذات دیوار حجر نگذرد مطوف و دلیل هم مشتری
زیاد دارد بر فرض که مسئله دان باشد بیست نفر و بیشتر را یکمرتبه میخواهد طواف
دهد مختصر شخص باید دقت نماید بعد از همه زحمات اقلاً آداب صورت موافق
حکم شارع بشود و در محاذات مقام و ارکان ادعیه مسنونه وارد شده
تا حالت و موقع چه اقتضا نماید بعد از فراغ از شوط هفتم در مقام ابراهیم آمده

برای دو رکعت نماز طواف عمره که واجب است در مقام بجای آورند
و نماز طواف مسنونه را مخیر است هر جای از مسجد باشد بجا بیاورند و غالب
زمین مسجد و مقام از سنگ مرمر و معدن فرش نموده اند و برای محل سجده
باید بدقت ما یصح السجود علیه پیدا نماید و میتوان بنحوی نمود که بخادم
جود کنند و مانع مفقود شود بجماعت گذشته از مناسک طواف فارغ
باید سعی بین صفا و مروه نمایند بر حسب استحباب از باب الصفا باید بیرون
رفت و این باب در ضلع محاذی بین رکن یمانی و حجر واقع شده ابتدا باید از صفا
شروع نمود و معلوم است مرتبه هفتم بمروه ختم می شود و این دو کوه که باطرافش
خانه و بازار شده گویند اجر یا هاجر زمانیکه اسمعیل علیه السلام را در همین موضعی که چاه
زمزم است گذارد و تشنگی غالب شد پریشان در کوهستان فحص آب
مینمود هفت مرتبه از صفا بمروه و از مروه بصفا رفت در هفتم مرتبه بمروه بود دید روشنی
در نزدیک اسمعیل ظاهر است آمد بعد از آنکه دید آب است و جاری می شود
از شدت پریشانی و بخیال آنکه شاید آب برود با دست قدری خاک بدور
آب ریخت و فرمود زم زم یعنی آهسته آهسته چون که بزبان فرس قدیم
زم بمعنی آهسته است و زمزمه هم از همین معنی است یعنی خواندگی و ترنم

باآهستگی و چنین نقل کنند اگر این کلمه را فرموده بود از برکت مقدم اسمعیل
این آب جریان می‌نمود بخورد و بزرگی وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْر
و گویند بسیار گوارا و شیرین بوده بواسطه بعضی ناملایمات قدری تلخ شده
بعضی نقل نموده اند عمق این چاه حدی ندارد و بعضی گویند از غواصها
برای مهمی رفته بودند در ازمنه سالفه در ته چاه دیده اند که چشمه جاری
شده تلخ و بواسطه امتزاج طعم آن دیگر هم تغییر یافته العلم عند الله علی ای
حال اخبار بطریق عامه و خاصه در تعریف و مدح این آب مستفیض است و چون
در دامنه کوه صفا بقدر قامت بالا رفته اگر موانع از عمارت و جدران نشود
خانه نمایان میشد و این درج بعد ساخته شده باید ارتقا نموده رو بخانه ایستاده
و ادعیه ماثوره با تکبیرات گفته و شروع در سعی به آرامی نمایند تا اندکی به
محاذات میلی که بر زاویه مسجد است مانده از آنجا هروله شود تا آنجائیکه بدو میل
میرسند بعد از آن نیز بآرامی تا از درج مروه بالا رفته این یک شوط است
باز عود بصفا بهمین تفصیل و بعد از اتمام هفت شوط تقصیر آنوقت محل شده می نماینه
اگر در دو چیز وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْن بحرم رویم برای تو سوی مروه
قصد صفای تو که بمستجار لقای تو همه عروه باشد منفصم

یکشنبه

یکشنبه سیم بزیارت بیت الله مشرف شده طواف استحبابی بقصد دوستان
نیابت نموده در حجر نماز گذارده و تحت المیزاب دعای آشنایان و ذوی
الحقوق را مخصوصاً گفته ثانیاً طوافی برای ذوی الارحام بجای آورده و از موضع
خانه یکی مستجار است و دیگری ملتزم و چون از قرار بعضی عبارات مینماید که هر دو یکی باشد
و چنین مثبت نقل اقوال میشود قال فی المجمع بعد ذکره الحدیث الملتزم
بفتح الزاء دبر الکعبه سمی به لانّ النّاس یَعتنقونه ای یضمونه الی
صدورهم والالتزام الاعتناق والمستجار من البیت الحرام هو الحائط
المقابل للباب دون الرکن الیمانی لانّه کان قبل تجدید البیت هو الباب سمی
بذلک لانّه یستجار عنده بالله من النار در منتخب اللغة میگوید ملتزم موضعی است بین
کعبه و حجر الاسود در غیاث اللغات میگوید ملتزم بضم میم و فتح زای معجمه موضعی است
نزدیک رکن یمانی در محاذی کعبه حاجتمندان در آنجا دعا می کنند
از بعضی آغایان حرم سؤال از مستجار نمودم ملتزم جواب دادند العلم عند الله
درهای مسجد که بکوچه و بازار باز میشود از سی صد متجاوز است و هر یک اسمی
مخصوص دارد مثل باب الصفا و باب العمره و باب السلام و باب الوداع
وغیر ذلک اسطوانها از هزار متجاوز است و چون صاحب تاریخ خمیس

احوالات و وقایع وحذود و عدد ستونها و ابواب و استار کعبهٔ معظمه را
مفصلاً متعرض شده حتی آنکه خودش بدقت در زمان شرف بودنش مساحت
اطراف خانه نموده حقیر هم آنچه ملاحظه نمود جز اضافهٔ بعضی ستون و ابواب و
تعمیرات اختلافی مشاهده ننمود ذکر تفصیلات نمیدهد مگر ذکر دو سه محل از
آنجا که برای زوار دانستنش فایده دارد یکی شاذروان است و آن عبارت
از سکوی باریکیست که متصل بخانه در اطراف آن واقع است از سطح حرم نیم ذرع
ارتفاع دارد تقریباً باختلاف بعضی مواضع و عرض آن یک وجب و باختلاف
بعضی در تحدیدش چنین گفته اند هو الذی فضل عن عرض جدار البیت
بعد ان ضیق اعلی الجدار و جزو خانه است و یکی حجر اسمعیل است که
آجر ما در آن حضرت و جمعی از انبیاء ع در آنجا میگویند مدفون اند بعضی حضرت
آدم ع را نیز نوشته اند و مشهور آنست که جزو خانه بوده و در صراح میگوید
گرداگرد کعبه اندرون حطیم از سوی شمال و حطیم را میگوید دیوار بیرون کعبه
از سوی مغرب در این و عبارت تاملی لازم است و اتفاقی است
که باید دور حجر و خانه بگردند بنابراین در حال طواف اگر بر آن سکو یا دیوار
حجر دست بگذارند حکم ببطلان آن واضح است مگر اعادهٔ آن جزو را

نمایند چنانکه در آن حال اگر داخل حجر شود آن شوط را گفته اند اعاده نمایند و یکی
حطیم است و در تعیین او اختلاف است بعضی گفته اند سنگ کعبه بعضی گفته اند ما بین
رکن و زمزم و مقام یا از مقام تا در کعبه یا دیوار بیرون خانهٔ کعبه جانب مغرب
که در آنجا ناودان کعبه است قال فی المجمع الحطیم هو ما بین الرکن الذی فیه
الحجر الاسود و بین الباب کما جائت به الروایة سمی حطیما لان الناس
یزدحمون فیه علی الدعا و یحطم بعضهم بعضا
و گویند در زمان ابراهیم ع داخل کعبه بوده و در زمان جاهلیت آن را خارج
کرده دیوار دیگر از اندرون دادند و آن دیوار نیز باقی است و عبد الله بن زبیر
چون شنیده بود که حضرت ختمی مرتبت فرموده که این دیوار داخل خانهٔ کعبه
بود بواسطه قرب زمان جاهلیت داخل کردن آن باعث فتنه و فساد است
در زمان حکومت خود آن دیوار را داخل کعبه کرد حجاج بعد استیلا و خرابی خانهٔ
خدا بهمان طور جاهلیت بنا نموده است و میگویند همان بنای حجاج است
باقی مانده و مقصود از نقل این حکایت دو امر است یکی آنکه تغییرات در بیت
و تعمیرات بسیار نموده اند اگر در مسجد الحرام باشد قبلهٔ او خانه است در این حال
باید وقت نماز ملاحظهٔ آن گوشهٔ شاذروان که با حجر یا حطیم از اصل دیوار اند

بیرون میرود بشود زیرا که احتمال نبودن آنها ازمست درین جهت چنانکه در
وقت طواف احتیاط مقتضی شد که بیرون از آن مطاف قرار دهند و وضوح
این احتیاط ظاهر میشود در وقت صف جماعت امر ثانی در صورتیکه بندگان
خدا خانهٔ خدا را خراب نمودند و تصرفات کرده اند دیگر جای گله از خدا برای
کسی نمانده که چرا خانه بندگان خدا را بندگان خراب و تصرف مینمایند
ازجمله محلات مکهٔ معظمه مولد النبی است و باین سبب گویند که در آن محله موضعی
که حال مسجد است ولادت حضرت واقع شده بزیارت رفتیم و آن مسجد
بهمین اسم معروفست قال فی المجمع وَشِعْبُ ابی طالب بمکة مولد النبی ص
وفیه الشّعب بالکسر الطّریق فی الجبل والجمع شعاب ککتاب
و در زمانی که قریش متفق گشتند که با بنی هاشم ترک معامله و مناکحه نمایند جناب
ابوطالب حضرت رسول و مسلمین را در شعب خود برد و مواظب بودند با علی ع
که اذیتی وارد بر ایشان نیاید بقرب سه سال تا آنکه بعضی از متفقین نقض عهد
آنها را نمود و با خدا عهد بست و ایمان آوردند حضرت از شعب بیرون آمد
وماتت خدیجة حین خرج رسول الله من الشّعب چنانکه در نزدیکی آن مسجد
حمامی است معروف بحمام مولد النبی بسیار حمام خوب و نظیف و تمیزی است

استاد

استاد حمامی می گفت سالی مبلغ دویست لیرا اجارهٔ این حمام است دو ساعت
بروز مانده شلیک توپ از شهر و بیرون زیاد شد گفتند محمل شامی وارد میشود
و سعید پاشا از جانب دولت این خدمت را مینماید و امیر حاج شامی است
دو ارابه توپ با صد سوار و دویست عسکر جمازه سوار بهمراه محمل معروف
مقرر است شریف عون که شریف حالیهٔ مکه است با قایم مقام و جمعی پیشواز
رفته ازجمله تشریفات محمل در اوقات خمسه انداختن توپ است
دوشنبه چهارم الحمد لله هوای مکه سالم و ملایم است با آنکه تابستان و
شمس در بیستم درجه و پنجاه و نه دقیقه در اسد است با مهتاب بدون روپوش
نمیتوان استراحت نمود میوه و ماکولات از هندوانه و انار و لیموی آب دار و رطب
و بادنجان روغن و برنج و سایر حبوبات فراوان و در کمال خوبی است سابقا
این طور کشتیها و راهها جاری و نزدیک و متصل نبوده رسم حجاج آوردن
تمام مایلزم بوده این اوقات هم همان قسم زحمت بعضی می کشند حمل و نقل مینمایند
خود را بمشقت می اندازند بدون فایده مثلا تنباکوی بسیار خود در جده و مکه فراوان
بود که در شیراز کمتری بدست می آید و کاش اینهمه زحمت میکشند اقلا صرف
خود می نمودند یادم آمد حکایتی که از مرحوم حاجی ملا عبدالله که ازجمله علما و فضلای

شیراز بوده و باتشی سلسلهٔ آنها معروفست بسبب آنکه جدّ آنها میگویند در آتش
میرفته و هیچ صدمه باو نمیرسیده شنیدم روزی در مجلس درس با جمعی کتاب
مغنی اللبیب خدمتش میخواندیم بمناسبت این آیه که صاحب کتاب شاهد آورده
و اشکال رفع مینماید إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ گفتند رفتیم بدیدن دو نفر
که از حج بیت الله آمده بودند در ضمن تعارفات پرسیدم بر شما خوش گذشت
جواب دادند الحمد لله از هر جهة خوب بود تدارکات زیاد برداشته بودیم
پنبه آب لیمو وغیره دست نخورده برگشت ولی از کمی آب تلخ گذشت ظریفانه
گفتم خوب بود پنبه آب را هم همراه برده بودید افسوس خورد که کاش این را
داشته بودیم رفیقش گفت باین ملاحظه که آب بسیار محل احتیاج است یکبار
پنبه آب باید همراه برداشت خرجش زیاد میشد نبردیم اول آفتاب بعزم زیارت
قبور اجداد حضرت ختمی مرتبت و جناب ابوطالب سلام الله علیهم اجمعین
رفتیم بسمت حجون که اسم کوه و دره میباشد و از طرف منی که بروند بسمت
دست چپ راه است و از صفا تا حجون ثلث فرسخ است قبرستان بزرگی در
دامن آنکوه واقع شده و بعضی خانها باطراف بسمت راه منی ساخته اند و این که

کأن لم یکن بین الحجون الی الصفا   انیس و لم یسمر بمکة سامرٌ

در وقتی که بنای خرابی خانه را عبدالله ابن زبیر بواسطه روایتی که شنیده بود
گذاشت و اهل مکّه از خوف اینکه بلا نازل شود بمنی و عرفات رفتند گفته شده
چنانکه مقدم و مؤخر این شعر را با تفاصیل آن چنین در نظر دارم که صاحب خمیس
نوشته است خلاصه مشاهیر قبور متبرکه آنجا مشاهد مشرفه عبد مناف و عبد المطلب که در
یک بقعه و دو ضریح و بقعه جناب ابوطالب سلام الله علیهم و مسجدی بدون طاق
در پیش گنبد جناب ابوطالب هست و دو سال قبل شخص هندی اندک تعمیری
آنجا بارا نموده جناب حاجی ملا سلطانعلی سلمه الله مجلس تعزیه داری فراهم
آورده بودند و جمعی ذاکرین هستند و جمعیت بقدر صد نفر برای فیض یابی حاضر اند
واقع مختصر با اثری است اسمهای ذاکرها اینست حاجی ملا عبدالکریم نیشابوری
حاجی ملا رضای ترشیزی و عندلیب الذاکرین الحق عندلیب آشفته تر خواند
از ورود جناب سید سجّاد بحرم برای طواف در وقتی که بواسطه جمعیت هشام
بگوشه نشسته و سید العابدین را مردم ادب نموده کوچه دادند و هشام تجاهل
نمود از بعضی پرسید که کیست و فرزدق شاعر حاضر بود و گفت هٰذا
الذی تعرف البطحاء وطأته اشارتی بمناسبتی نمود گریه خوبی و
حالت خوشی بهم رسید بعد از آن بروضه حضرت ابوطالب مشرف شده لوحی بخط

خوشی معلق بود محض تیمن نقل نمایید اولا این ابیات که ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه در مدح جناب ابو طالب و علی علیهما السلام میگوید نوشته بودند

ولولا ابو طالب و ابنه لما مثل الدین شخصا و قاما

وثانیا این روایتی که در جنس وقتی دیده بودم نوشته بودند ان النبی صلعم قال یا
عقیل انی احبک لخصلتین لقرابتک و لحب ابیطالب ایاک فیسنه ۱۲۹۹
بقعه متبرکه علیا حضرت خدیجه سلام الله علیها و بقعه مکرمه آمنه مادر جناب رسول صلعم
قدری بفاصله روبروی یکدیگر واقع شده زیارت شد روپوش ضریح این دو مخدره
بسیار ممتاز است ولی روپوش ضرایح آن بزرگواران پارچه بی قیمتی بود و اقع
شرفای مکه کوتاهی مینمایند در تعمیر قبور اجداد خود شان با انکه بسط ید از جهت
حکومت و دولت دارند و خدمت حرم که بایشان رسیده محض ارث
از اجداد بوده و سببی برای ترک این تعمیر و حال آنکه باید بنای عالی نمایند
نیست و فهمیده نشد مگر محض دنیا داری که پیش دشمنان اجداد خود شان
جلوه دهند که ما شریک هستیم با کسانیکه جعل بعضی اخبار محض خوش آمد بنی امیه
در حق جد ایشان گفتند و چون ذکری از جناب ابو طالب علیه السلام در میان
آمد خواست تفصیل و بسطی در احوال حضرتش نگارش نماید بملاحظه انکه اشخاصی که منجمد

و قاصر اند شاید اسباب وحشت ایشان گردد با جمالی مبین اشارت میرود
خلاصه ودایع انبیاء تماما بجناب ابو طالب رسید و بعد از ارتحال آن بزرگوار
انتقال بحضرت ختمی مرتبت یافت و در این زمان آن ودایع نزد امام زمان عجل الله
فرجه است و کسانیکه در فهم اخبار ائمه ابرار صلوات الله علیهم بصیرتی یافته تامی
در این باب ندارند و اما آنچه معاندین بافته اند چنانکه ملا جامی در سلسلة الذهب
خود گفته و بعضی باخبار جعلیه متمسک شده قابل جواب نیست جائیکه نسبت
بحضرت عقل اول بگویند انک لمجنون و بخداوندی چون گفتند ید الله
مغلوله و کتاب تخطئة الانبیاء نوشتند دیگر چه توقع که در حق اجداد نبی و پدر
علی تهمت کفر نزنند یُرِیدُونَ اَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللّٰهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَیَاْبَی اللّٰهُ
اِلَّا اَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ وَجَعَلْنَا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا
بهتر آنکه جناب عبد المطلب و ابو طالب آیا وصی عیسی یا انکه یکی از انبیاء
بوده اند عنوان نمایند و الا اثبات ایمان عبد المطلب و اجداد پیغمبر و اسلام
ابو طالب مثل اینست که بخواهیم برای خورشید وصف روشنائی یا برای
حق جل شانه علم را ثابت نمائیم و اینکه میگویند در زمان قبل از بعثت
حضرت ختمی مرتبت جاهلیت بوده مقصود نه اینستکه پیغمبر یا وصی پیغمبری نبوده

زیرا که اگر حجّة خدا آنی نباشد عالمی نماند حکما میفرمایند اسمای الٰهیه در تمام عوالم
باقتضای آن عالم مظاهری ازلاً ابداً باید داشته باشد و برهان امکان
اشرف و وجوب ربط حادث بقدیم وجود عالِم دولتی که دو اسم بزرگ
حق است اگر در عالم تعطیل نماید در ذات واجب تعطیل لازم آید تعالی عن ذلك
علوّاً کبیراً بل بوجوده الولیّ رزق الوری و یمسك السّماء ان تقع علی الارض
و امّا دلیل نقلی کتاب حجّه اصول کافی کافی و وافی است لهذا گوئیم جناب
عبد المطلب اکمل زمان خود بود و ولی عصر خود بود چنانچه در خبر است اوّل من
امن بالبدا عبد المطّلب و تمکن در مقام بدا مرتبه بلند انبیا است چنانکه نیز
در باب بدای اصول کافی اخبارش موجود است و فی الحدیث یبعث عبد
المطّلب امّة وحده علیه بهاء الملوك و سیماء الانبیاء و چنانچه از عسقلانی نقل شده
که در کتاب اصابه فی معرفة الصحابه ذکر نموده که جناب ابوطالب از حضرت
ختمی مرتبت سی و پنجسال قبل متولد شد و چون عبد المطلب را وفات رسید
وصیت رسول را بابی طالب فرموده و آن بزرگوار تربیت و تکفل برادرزادهٔ
خود را میفرموده و در سفر شام با خود همراه برد و از جمله قصیده که جناب ابوطالب
در مدح حضرت رسول فرموده این بیت است وشقّ له من اسمه لیجلّه

فذو العرش محمود و هذا محمّد و چون بملاحظه کلّ یوم هو فی شأن
بروز و ظهور هر وقتی باعتبار مصلحت آن دور متفاوتست گاهی دعوت عامّ
باختفا می ماند بواسطه بی استعدادی اهل آن زمان و مراد از استعداد آنکه
حالشان این بود نه قالشان چنانکه در زمان مشتر اجداد حضرت ختمی مرتبت مختفی
ماند و از سبب رفع اذیّت اسمهای متعارفه زمان خود را می گذاشتند چون عبد
شمس و کلاب و آن زمان را جاهلیت گفتند چنانکه در زمان امام زمان بسبب
عدم استعداد است در مردم و حال آنکه تمام میگویند عجّل الله فرجه زیرا که قال
مردم موافق نیت غالباً با حالشان و عدمه منّا خلاصه سید سجاد
روحی له الفدا میفرماید و ربّ جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت
ممّن یعبد الوثنا اول ظهر منزل رفته ساعتی آرمیده و سه ساعت بغروب
مانده بمسجد الحرام مشرف شدم فریضه ظهر و پسین خوانده بمورد خبر از برای رسول
عالمیان طواف نموده نماز خوانده بگوشه در حجر نشسته بفکر دوستان طهران
افتادم یادم آمد روزهای دوشنبه در منزل جناب فتح الله خان شیبانی که
از معارف اند پارند سال گذشته انجمنی بود از آنجمله جناب حاجی نجم الملك دام افضاله
و آقا میرزا محمد حسن شیرازی تشریف داشتند و کتابی در مناقب حضرت قدسی

شیبانی نوشته بودند و بمناسبت ماه ذی الحجه ذکری از حج نموده بودند میخواندند
و من آرزومند شرفیابی مکه مبارکه بودم و حال که الحمدلله بدرخت کل رسیده
بی انصافی است یا دهر یک را ترک نمایم برخواسته طوفی بقصد ایشان نموده
دعا گفته بیرون آمدم گفتند حجاجی که از طرف نجف اشرف براه جبل آمده اند
امروز من جمله جناب معتمد السلطان سقاباشی اعلیحضرت شهریاری و سرکار
محمد جعفر خان شیبانی با علیا جناب خدارت مآب والده بندگان اقبال الدوله
و امین خلوت دام اقبالهم وارد چند پاکت باسم هر یک و زنکیه از طهران بیرون
می آمدم نزد حقیر آورده بودند ابلاغ نمودم

روز سه شنبه پنجم دوستی دو قند فرستاده و مثنی بر کاغذش نقش محض اینکه
کام ما بیاد آن دوست همیشه شیرین باشد نقل میشود یا اهالی القطر هذا
سکر مصر یحاً مکرر فهلموا انحو صنیف جبره فی ان نکسّر عند
اهل الذوق یحلو طعمه والصنع نشکر بعضی از اهل علم بدین آمدند ذکری از معنی
کعبه درمیان آمد و وجه تسمیه آن یکی گفت بواسطه آنکه در وسط دنیا واقع شده انحرف
نحتاج بتاویلست دیگری چنین بیان نمود که هر شیئی مرتفعی را کعب گویند چون کعبین در
قدمین باین سبب کعبه گفتند یا آنکه کعبه بمعنی غرفه است و اینهم مانند اولست محققی فرمود

چون وضع خانه مربع است یعنی اضلاع اربعه او متساوی است و هر یک
از اضلاع را در دیگری ضرب نمایند مساحت تمام آن سطح حاصل میشود و در
اجسام مکعب نامند و از این سبب دو مهره نرد را کعبتین نامند که جسمی است که تمام
سطوحش متساوی و در مثال مناقشه نمی نمایند کعبه معظمه هم بهمان شکل است چنانکه
در علم حساب هم کعب گویند و مقصود مرتبه سوم باشد از منازل جبر و مقابله

در این حال حاجی میرزا علی خان ویس قونسل هم بدین آمدند در ضمن تحقیق ارکان اربعه
که یکی رکن حجر الاسود است بعد از آن بنحو طواف که ملاحظه شود برکن عراقی میرسند
بعد از آن برکن شامی و بعد برکن یمانی مقام شافعی بین رکن حجر و عراقی است
درپیش مقام ابراهیم مقام حنفی بین عراقی و شامی مقام مالکی بین شامی و یمانی
و مقام حنبلی بین یمانی و حجر و برای هر یک مسقفی و گلدسته ساخته اند از شافعی
و بعد حنفی بسیار ممتاز است و این چهار محراب مانند ائمه آنها از مستحدثات است
نه در زمان رسول (ص) و در عهد خلفا بوده بسی صد سال بعد از هجرت این سازرا
کوک کرده اند گفتم بعضی از روستائیها را دیدم این مقامات بمکان مقام
ابراهیم تعظیم و تکریم مینمودند ویس قونسل گفتند روزی از من در حرم یکی پرسید
که قبله اهل عراق کدام طرفست گفتم بهر طرف که بایستند رو بروی خانه

قبله است در مسجد گفت میدانم ولی قبلهٔ اهل عراق کدام سمت است جواب
دادم اگر رکن عراقی را میگوئی آن موضع است ولی مدخلیتی بقبله ندارد متغیر
شد و گفت توهم که مسئله نمیدانی از جای دیگر معلوم کنم حاجی سید مهدی
کاشانی که از جملهٔ حمله داران است نقل نمود که من چهل سال است که چهل حجه نموده ام
ده سال قبل در مقام جناب ابراهیم نشسته بودم یکی از حجاج کاشانی باین
عبارت سؤال نمود که قبر خدا این تو است متحیر شدم جواب دادم ساکت
باش خدا را جسمی نیست و ممات یعنی چه چند دقیقه صبر نمود بعد از آن گفت پس که
در این خانه دفن است گفتم کسی در این خانه دفن نیست جواب داد بگذار
شش ماه راه آمده ایم از کتل بالا پائین کرده ایم سرما گرما خورده ایم عبثی دور
این خانه میگردیم مجلس منقضی شد و رفتند دو ساعت بروز مانده باتفاق
سرکار حاجی محمد جعفر خان رفتیم بملاقات معتمد السلطان سقا باشی بسیار با محبت و
نیک فطرت و در زمرهٔ اهل معرفت با تمام بندگان خدا خاصه با فقرا
خوش رفتار و در بذل مال بقدر مقدور بی اختیار و با نیکان و ابرار روزگار بسر برده اند
و مخصوصاً بصحبت جناب عارف آداب حاجی سید علی آقای قطب سلمه الله
که الحال در کاظمین ع اقامت دارند و از جملهٔ مربیان سلسلهٔ فقراند و از اهل حج از

مازندران

مازندران هستند مستفیض شده و تربیت یافته اند از همراهان ایشان حکیم باشی روحانی
بود که طبیب حاذق است و معالجات خوب دیده شده و از بندگان سقا باشی
گذارشات راه جبل و بغداد جویا شدم گفتند تفصیل دارد شنیدنی اما راه جبل باید
استعداد شخص داشته باشد که کجاوه یا تخت بنشیند و آب باید همراه بردارند که
سخت نگذرد باین واسطه کسانیکه پیاده می آیند یا نخواهند سربار حاجی دیگر باشند
با وجود گرمی هوا و بعد مسافت و غالباً زوزبار می نمایند سخت برایشان میگذرد
بلکه جان تلف مینمایند چنانکه جمعی باین واسطه حیات عاریت را بدرود نمودند
از جمله روزی نشسته بودیم شخصی عزیز رسید و گفت مبالغی لازم است گفتند باو هنوز
اول منزل است شما اگر پول نداشتید چرا آمده اید جواب داد حقیقه فلان وقت
شب در ولایت بودم با مادرم دعوا و نزاع نمودیم بیرون آمدم گفتم بروم مکه و
از این قبیل در غالب منازل دیده میشد و اگر بتوانند با عکام و جمال شرکت
در سرقت مینمایند ولی الحمد لله ما با متعلقان بکمال خوشی گذشت امیر جبل محمد
بن رشید بسیار انسانیت نمود در باغ سلطانی منزل ما را قرار داد حاجی محمد
جعفر خان گفتند روزیکه بنای حرکت از جبل بود یک قبضه شمشیر مرصع و طاقه
شال جناب حاجی سقا باشی با میر لطف نمودند و اما تفصیل راه بغداد یکی قبل از

ورود بغداد و دیگری هنگام خروج است اول در منزل قبل از یعقوبیه زن
و مرد زواری که در قافله ما گاهی مراعات از امور ایشان مینمودند هنگام سواری
آن زن آمد که شوهر من نزدیک بحالت نزع است سبب جویا شدم گفت آن
دو نفر پیاده که شما گاهی عنایتی در حق آنها می نمائید اول ظهر پنج شش خرما بشوهرم
دادند بعد از خوردن خرما حالتی ندارد و مبلغ چهار تومان هم برای مخارج داشتیم
او را گم کرده است بواسطهٔ بی حالتی در این حال آن دو نفر پیاده هم
خدمت حاجی سقاباشی شفاعت آن خرما خورده را می نمودند که خرجی ندارد
و حالش خوش نیست چون مجال توقف نداشتند مبلغ یک تومان باینها می سپارند
که مخارج این مرد باشد اگر سلامت یافت بیعقوبیه برسد بما و اگر آسوده گشت
تجهیز او نمایند بملاحظه حفظ ناموس ضعیفه را بیعقوبیه میبرند بعد از ورود بیعقوبیه
محقق میشود آن دو طرار عیار بیمروت بی رحم محض چهار تومان آن بیچاره را
روغن بنگ داده در ضمن آن خرماها و شیشه روغن بنگ را العطاری سپرده
بودند هر دو را با شیشه دستگیر و میگویند علاج آن مرد خوردن دوغ است
فی الفور سواری معین مینمایند بسر و دهان منزل قبل و مرد را معالجه نموده بسلامتی
آورده معلوم شده بود که رسم جمعی است بهمراه زوار و غربا می آیند باین حیله

تا عقبات و مکه و مراجعت مینمایند و طرفه آنکه نایب یعقوبیه با اینها رفاقت
تامی دارد مختصر آن دو نفر را بغداد بدست سرکار میرزا محمود خان مشیرالوزاره
کارپرداز بغداد بسپارند هر قدر واسطه برمی انگیزانند مستخلص شوند استخاره
می نمایند خدا اذن نمیدهد فرمودند آنها را سپرده ام که انشاء الله در مراجعت
تنبیه نمایند چونکه بد کردی بترس ایمن مباش زانکه تخمست و برویاند
خداش چند گاهی او بپوشاند که تا آیدت زآن پس پشیمانی حیا و اما
هنگام خروج از بغداد فرمود اسبابها و بنه را فرستادند با بعضی از گماشتگان
که از معبر شط بغداد بقایق و بلم و قفه عبور دهند و خود مان با سرکار مشیرالوزاره
و بعضی که بمشایعت و وداع حاضر شده بودند ساعتی صحبت نموده بعد
روانه شده دیدیم تمام حجاج و عابرین حتی آدمهای ما هم معطل مانده اند
در میان آفتاب سبب را جویا شدم یکی از گماشتگان کارپرداز خانه گفت
حکم سرکار مشیرالوزاره شده از هر نفر مبلغ چهار هزار و پانصد دینار بگیرند
و عبور نمایند خلاصه درشتی نمود و برامر بیقاعده و ظلم بی اندازه سختی گرفت نصیحت
گفتیم اثر در دل سنگش نکرد و قول حکما را بکار برده بتادیبش مقرر داشته
و زوار بیچاره از چنگ این نهنگ بقایق نشسته و جستند و تامل نموده تا همه

برفتند بعد از همه عبور نمودیم چو مردان پی رنج و راحت رسان مخنث
خورد دست رنج کسان کرم ورز دان سر که مغزی در اوست
که دون همتانند بی مغز و پوست خدا را بر آن بنده بخشایش است
که خلق از وجودش در آسایش است در این حال امیر عبدالرحمن که
همراهی حجاج جبلی آمده بود وارد شد بعد از ساعتی بجناب سقاباشی عرض
نمود که من از جانب محمد امیر جبل مامور بخدمت شما و حجاج هستم و مخصوصاً یک
خواهش امیر از جناب عالی نموده و عرض مینمایم که سفیر کبیر و ویس قونسلات بیروت
و جده هر ساله مبلغی از ما تعارف میخواهند اگر ندهیم بعضی جعلیات بباب عالی
و دربار همایونی عرض مینمایند و قدغن میشود که حاج از طرف جبل عبور ننماید لابد
میدهیم و آنوقت از حمله دار ما هم دریافت مینمائیم و حمله داران بصد
حیله از هر حاجی دو مساوی میگیرند وقتی ملاحظه نمائید ضرر بر رعیت دولت
خودشان میزنند و انصاف نیست حاجی سقاباشی فرمود بخود منهم ایران
تفصیل را گفتند فی الجمله مطلع شده ام مثل اینکه منهم گفتند راه جبل قدغن است
من گفتم هر گاه حکمی از آقای ما برسد اطاعت مینمائیم ظاهرا سالی پانصد
لیره باید بسفیر و ویس بی پیر برسد از امیر و اگر نه آنچه البته بجائی نرسد فریاد است

مجلس بر هم خورد و به منزل آمدیم

روز چهارشنبه ششم حمله داران و مکفی چیان بخوبی احاطه نموده اند بیچاره غریب نابلد را
که تحریر ممکن نیست و واقع اگر کسی بخواهد معنی اتفاق منافقین را ملاحظه نماید حال شریف مکه
و قایم مقام و قونسل و مطوف و مقوم و مخرج و جمال و عکام و حمله دار و امیر جبل
و سفیر کبیر را در لخت نمودن زوار ببینند گویا در رکن حجر الاسود معاهده بسته اند که بدون
اطلاع و صلاح دید یکدیگر هیچ کاری در معنی ننمایند ولی محض اینکه کسی سر از این سر
بیرون نیاورد هر کدام از آنچه که پیش حاجی برسند آنهای دیگر را لعن میکنند
مکرر از قونسل شنیده شد که فحش میگفت و لعن میکرد حمله دار را و حال آنکه اگر مطوف
یا حمله دار او نگوید و ننویسد اقدام نمیکند کرایه نماید از جمال یا مکاری و مطوفها میگویند
خدا لعنت کند قونسل شما را اگر او نبود ثلث این مبلغ کرایه جمل نبود گویا هیچ دولت
جمهوری باین نظم و ترتیب نباشد آنانکه مداخل امیر جبل اولاً از هر نفر حاجی وقت آمدن
از جبل بمکه در جبل پانزده تومان و مراجعت ده تومان میگیرند مگر کسیکه پیاده باشد
و بهمین واسطه قریب صد نفر را نقل مینمایند حمله داران و مکفی چیان بخیال آنکه بجز آنچه
در زیر جوال و درته بار گذارده اند وقت خروج از جبل و دخول آنجا بیچاره نفسش تنگ
شده با تنگ از دنیا رفته اند مثل این حکایت شخص ثقه گفت کسی را خانه بود

ملغاچی از دست معلم جهاز و گرفتن بلیت بگریزاند اجل رسیده احمق را در صندوق
طمع میگذارند و میبرند اتفاقا در انبار جهاز وقتی که فرصت گشودن صندوق مینمایند
قابض ارواح فرصت نداده بود باید پناه برد بخدا از شر این مردم و حمقی کسانیکه برای
یکتومان ضرر و نفع جان خود را میدهند دخل ثانی امیر جمل شترهای خود را بکرایه میدهد
ثالث البته این جمعیت ایرانی عبور و مرور نمایند فروش اجناس و آبادی
ملک او زیاد میشود اقلا پنجهزار نفر در ذهاب و ایاب حساب نمایند معلوم میشود
و حال آنکه بیشتر میشود بعضی سالها بعلاوه دخل خارجی هم دارند مثل شرکت
با دزدان قافله آنها مداخل سایرین در ضمن اشاره شده و باز هم در موقع بیان
خواهد شد روز بروز حمله داران معروف از عرب و عجم حاجی مشکور حاجی عبود
حاجی خلف حاجی محمد یزدی حاجی حسین کاشانی حاجی کاظم حاجی آقای
رشتی حاجی سید مهدی کاشانی حاجی محمد آقای شیرازی شامی حاجی
سید علی اصفهانی حاجی ملا حسینعلی شیرازی حاجی محمد طهرانی معروف بالائی
و کلاه کاغذی حاجی محمد مشهدی حاجی تقی طبسی خلاصه زیاده براین میباشند
محض نمونه ثبت شد برای رفتن منی و عرفات از حاجی محمد یزدی شتر گرفته شد و
کرایه شد تا مقدر چه باشد تدارک پنج شش روزه منی و عرفات را گفتم آماده نمایند

عمده چادر و خیمه است و ظرف آب و بعضی دواهای مناسب برای هوای بد
که بواسطه آن جمعیت مختلفه خاصه یوم اضحیه بعد بسیار لازم است کسانیکه از راه جبل
میروند محض رسیدن روز اربعین و بمدینه هم باید مشرف شوند قرار کرایه منی و بعجلت
عرفات جزء آن جمل است چه جمل باشد و چه تعجیل مگر کسانیکه بمدینه قبل از مناسک
حج رفته اند و از دریا میروند که آنها رسم علیحده دارد و قانون جمل راه جبل از
این قرار است یک جفت کجاوه از مکه معظمه الی مدینه طیبه و کربلای معلی متعارف
مبلغ یکصد و ده تومان با انضمام یک شتر برای آب و یک شتر برای بار
که او را قره یوک مینامند و اخوه راه مدینه و جبل بعهده حمله دار است سایر
مخارج با حاجی است و حدی ندارد و آنچه در نظر است نوشته میشود بعد از لوازم
خوراک اولا عگام است متعارف پانزده تومان از مکه الی کربلا و زیردست
عگام را مبلغ پنجتومان مواجب باید داد شغل اینها در راه زمام ناقه را بدست
بگیرند تا منزل و در منزل آوردن آب و هیزم و پختن نان و طبخ طعام و ضرب خیام
و شد رحال است و دیگر کجاوه و لوازم او در عهده حاج است و ده مشک
و قربه اقلا لازم است چهار برای احتیاط و شش برای راه و دیگر چهار شتر کجاوه است
خلاصه نهایتی ندارد و قیمت حدی نیست و کرایه شتر سرنشین چهل تومان است

و تمام مخارج با اوست مگر اخوه و جمعی از حمله داران محض اینکه مشتری زیاد شود
بقدر ده تومان بیست تومان کمتر می بندند حمل را و وقتی که بجبل میرسند تلافی مینمایند
و بعضی دیگر از حمله داران بنای غریبی دارند پول از حاج دریافت مینمایند و در بین
راه باز زیاد در می آورند و ناچار دو مساوی حاجی میشود که بمنزل برسد و این
امر اخیر منحصر بطریق جبل نیست در راه مدینه و شام و خشکی و دریا همین اوضاع را
در می آورند و مقصود از این مطالب این است که اقلا هر کس یکی از اهل ولایت
خودش یا شخص معتبری را بدست داشته باشد که موجب صدمه و اذیت
نگردد و در راه معطل پول و حیران نماند جناب حاجی ملا سلطانعلی سلمه الله تعالی با نواب
آقا آن میرزا از حاجی حسین کاشانی اجاره جمالات نموده اند از مکه الی مدینه و کربلا
پنج زوج کجاوه و پنج سر نشین مبلغ هفتصد و پنجاه تومان امید بکرم صاحب کرم
آنکه همه جا بسلامتی عبور نمایند حاجی محمد حسین طهرانی که در سرای حاجب الدوله
حجره تجارت و کتاب فروشی دارند و بسیار معقول و با تدین میباشند چند
روز بعد از حقیر از طهران بعزم زیارت بیت الله بیرون آمده و همه جا جویای فقیر
بوده امروز نزدیک باب السلام ملاقات اتفاق افتاد از سلامتی دوستان
و آشنایان مسرت حاصل گردید گفتم هیچ معهود نبود آمدن شما گفتند روزیکه

تو درب حجره آمدی و برات اسلامبول میخواستی صحبتی نمودی در ضمن در قلب
من تاثیر نمود و یکمرتبه دل از هستی شستم و با خدا پیوستم محاسبه خود را با خلق تمام
و یکهفته بعد بعزم زیارت حق اقدام نموده و الحمد لله که بمقصود رسیده

در همه جا خیال همراهی با تو را دارم

پنجشنبه هفتم شهادت حضرت باقر علیه السلام است بعد از ادای فریضه بحرم
مشرف بعد از طواف ملاقات بعضی اشراف حاصل اطلاع دادند قاضی
بماهو راضی حکم داده اند که امروز هشتم است و تمام حاج جبلی و دریائی و شامی
و مصری و مغربی برای وقوف عرفات امشب را میروند منی که تقریبا یک
فرسخ و نیم میشود و فردا صبح میروند بعرفات بسیار تعجب نمودم با آنکه احدی
ادعای رؤیت هلال در شب پنجشنبه نموده و قریب صد نفر مخصوصا از عدول
و ثقات بر جبل ابو قبیس در آن شب رفته بودند ابر هم نبود ندیده بودند خود فقیر هم
با جمع غفیر در سعدیه بودیم آنچه دقت شد کسی ندید و بقانون استصحاب و حکم
شرع روز جمعه غره میشود و جناب حاجی نجم الملک که از اجله علماء ریاضی و هیئه و
نجوم اند در تقویم روز جمعه را اول ماه نوشته اند اگر چه در جدول اهله احتمال امکان
رؤیت در بعضی بلاد مغرب داده اند ولی امکان تا وقوع تفاوتش بسیار است

بعلاوه در صورت وقوع افق اهل مغرب با اهل مکه مینمایند بعض جناب عمدة الاعاظم
حاجی عبد الحسین نمازی شیرازی امین التجار هندوستان که از جمله نیکان و در بر
و احسان و بناهای خیر بهاره ساعی گفتند شب پنجشنبه را در جده بودیم و قاضی جده
هم حاضر بود منادی از اطراف و جوانب فرستادند ندا نماید هر کس رؤیت
هلال نموده ادای شهادت نماید احدی نیامد در محضر قاضی بگوید و نیز می گفتند
با یکی از شرفا صحبت داشتم که با وصف قطع بودن جمعه غره چگونه حکم قاضی را
امضا مینمائید جواب داد بسیار سالها حج نموده ایم امساله کو مباش و آنما
آنچه محقق شده چند کیسه صره امین که اعدل عدول است در نزد قاضی که ادای
شهادت نموده اند تفصیل این اجمال آنکه از دربار دولت عثمانی انعامی برای
قاضی همه ساله مقررست و هر گاه روز عرفه جمعه واقع شود میگویند آن سال
حج اکبر است بیشتر از ادراک جناب قاضی باید ادراک نمایند لهذا بقدر مقدور
سعی دارند که همیشه حج اکبر میل بفرمایند و فی الحقیقه کسی اندک تاملی نماید مشهودش میشود
که همین بازیها را در اوایل در آورند که برای یک کیسه و دنیای دو روزه حق
آل حق را غصب نمودند فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ
الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ

دل ای حکیم بر این معبر بلاک مبند که اعتماد نکردند بر جهان عقال مکن
بچشم ارادت نگاه بر دنیا که پشت مار بنقش است و زهر او قتال خلاصه
چاره جز تبعیت نبود با آنکه قبل از روز ترویه خروج از مکه خالی از اشکال نیست
دو ساعت بروز مانده غسل مستحبی برای احرام حج تمتع بجای آورده بعد از
نماز ظهر و عصر در مسجد الحرام دو جامهٔ احرام پوشیده با شرایط و با حاجی محمد
حسین در شکدوف نشسته بسمت منی رفت دو ساعت از شب گذشته
از بازار منی و خانهای او گذشتند و در محلی فرود آمد بعد از ادای نماز شام
و خفتن این دعا را خوانده اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ مِنًى فَامْنُنْ عَلَيَّ بِمَا مَنَنْتَ بِهِ
عَلٰى اَوْلِيَائِكَ یکی از فضلا در تعیین کدا و کدی سؤال نمود آنچه در خاطر بود
آنست که چون جناب رسول ص داخل مکه می شدند از جانب بطح وَهُوَ مِنْ ثَنِيَّةِ
كَدَاءٍ بفتح الکاف عدول فرمود از جاده بسوی آن موضع و هر گاه بیرون
میرفتند خَرَجَ مِنْ ثَنِيَّةِ كُدًى بضم الکاف و اول را میگویند ثَنِيَّةُ الْعُلْيَا
و دوم ثنیة السفلی ثنیة بفتح و التشدید الطریق العالی فی الجبل او کالعقبة
فیه و الثنیة العلیا التی تنزل منها الی المعلی مقابر مکة و السفلی عند باب شبیکة و قیل
و السر فی ذلک قصد ان یشهد له الطریقان بناء لکم فی رسول الله اسوة حسنة اتباع و اتمام

بآن حضرت سنت است هنگام دخول و خروج نمایند و کُدی جمع کدیه است
مثل مُدیه و مُدی و کُدیه بضم زمین سخت و بصیغه جمع اسم موضع اسفل مکه نهاده شده
و من باب تخصیص گفته‌اند ثنیة کُدی بطور اضافه و با یا می‌نویسند و بعضی تجویز با الف را
نموده‌اند باعتبار لفظ گفته‌اند که غیر منصرف است و دو علت منع را یکی
علمیه و دیگری تانیث دانسته‌اند و از طریق حاج یمن بطرف مکه نزدیک
ثنیه سفلی موضعی است که او را کُدی بتصغیر می‌شناسند ففی بعض الاخبار دخل
رسول الله ع عام الفتح مکّة من کدی و دخل فی العمرة من کدی و فی
الحج وقد روی بالشّک فیهما ای فی الدّخول والخروج

جمعه هشتم اول طلوع فجر بعد از نماز شلیک توپ شامی و مصری بلند و نوای
ساز حرکت و رحیل است ماشاء الله این جمعیت سواره و پیاده و رکاب بغال
و جمال و حمیر و شکادف و محامل در بین این دو کوه که امتدادش تا عرفات
دو فرسخ و نیم شرعی است و پهنایش غالباً بمسافت میل کمتر است بسیار
باشکوه است گروه مؤمنین در آن بین همچو بوته سبز وار دو ساعت و نیم
از آفتاب برآمده از حدّ حرم که دو مناره برای علامت ساخته‌اند گذشتیم
بجلگه عرفات وارد و وادی بسیار وسیعی است بقدر پنج فرسخ دور او می‌شود

تخمیناً مؤمنین بطرف دست چپ بر حسب سنت ضرب خیام نموده‌اند
آب معروف که زبیده خاتون جاری نموده باطراف وادی در دامنه
کوه جدولی کشیده‌اند یک ذرع دهنه او و نیم ذرع سطح مقعر اوست و بقدر
دو ذرع غالب جاها از سمت صحرا ارتفاع دارد و باندازه سه ذراع عمق آب
جریان دارد و روی جدول را پوشیده و مواضعی چند باز است برای
برداشتن آب و بعلاوه چند حوض بزرگ ساخته که از این آب مملو است و
فی الجمله بنای باغی در آن وادی شده بسبب این آب و چون زمین خود مکه از
این وادی بلندتر است مخارج کلّی نموده‌اند و قنات و کاریز ساخته‌اند که
آب در شهر مکّه میرسد و آنجا با دلو و ریسمان میکشند و در عرفات بطرف دست
راست دو سه مسجد و چند خانوار عرب بیابانی باشد خط تلگراف از جده بمکه و بعرفات
الی طایف که دو منزلی مکّه است کشیده‌اند هر کس بخواهد بطور سهولت از تلگرافخانه
عرفات یا مکه بکجا بخانه خود خبر سلامتی بدهد میشود ظاهراً هر کلمه پنج فرنک و لیرای عثمانی
را بیست و دو فرنک و نیم در تلگرافخانه برمیدارند امروز نزد امامیه رضی الله عنهم
بر حسب قوانین شرع روز ترویه است و سبب تسمیه امروز بترویه چنین گفته‌اند که برای
روز عرفه آب بر میداشتند و آن زمان در عرفات آب نبود لهذا از روز هشتم ذی الحجه را

یوم الترویه گفتند و در حدیث است که مانند امروز جبرئیل بحضرت خلیل امر جلیل
گفت تَرَوَّ مِنَ الماء فَسُمِّیَت التَّرْوِیَة دو ساعت بروز مانده اصحاب
محمل شلیک توپ و اخبار کوچ نمودند قریب بکصد و پنجاه هزار نفر ذلول سوار بدور
کوهی که در بین شرق و جنوب آن وادی است گرفته اند رخت خود را در بلندی کوه
رسانده بنای مسجد کوچکی بقلهٔ او بود و بعضی نمازی هم میخواندند و تمام سوارها عرب
بادیه بودند لبت یات لبیک بنجدی می گفتند که عددی نداشت از یکی پرسیدم سبب
شرافت این کوه که احاطه نموده اند چیست دو نحو تقریر نمود تحریر میشود اول آنکه بعد از
هبوط و مفارقت آدم و حوا اول مقاربت و ملاقات در این کوه بوده دوم آنکه
تمام صحراها و کوهها برای مناسک و شرفیابی خدمت تو آمدند چنانکه زمین طایف را
طایف میگویند چون طوف خانه نمود این کوه وقتی رسید بانجا دید همه فارغ
شده اند و مراجعت مینمایند بسیار خجل شد و روی رفتن نداشت و از غصه نزدیک
گردید که اندکاک جبل اثنیت نماید خداوند با و فرمود در اینجا مقر و مکان تو باشد و مقرر
میدارم که حجاج کعبه من در دامنه تو یکروز بمانند و اگر وقوف ننمایند حج آنها را
قبول ننمایم اول غروب بحمد الله بحر مؤمنین عرب و عجم و ترک و هندی احدی دیگر
نمانده و مسلمین تماما رفتند مشعر الحرام لیمیز الله الخبیث من الطیب و یطهر

اجابت دعائه علیه السلام بقرب سی هزار شیعیان حیدر کرار آنشب را احیا
داشتند و ذکر مصائب جناب خامس آل عبا را می نمودند چه مبارک سحری بود و چه
فرخنده شبی در اوایل شب آقا حسن نام یزدی دار فانی را وداع گفت بعضی
همت نمودند در آن شب او را شسته و بجامه احرام کفن و در دامنه کوه دفن نمودند

گر بمیرد طالبی در کوی دوست سهل باشد زندگانی مشکل است

بعضی مقدسین اصرار داشتند که بسدر و کافور هم باید غسل دهند و حال آنکه محرم
بوده بدل آن دو نیز آب خالص است و این مسئله را نمیدانستند که میت محرم را
بوی خوش نباید نزدیک او برند چه از کافور و چه از غیر کافور چه در تحنیط و چه در تغسیل مانند
زنده چنانکه در کتاب طهارت فقها رضوان الله علیهم متعرض شده اند و اما ویس
قونسل ما احیای شب را بالفکر مداخل داشته که چون اختلاف نموده اند مؤمنین با
مسلمین باید جریمه بدهند هر یکنفر شیعه ایرانی مبلغ یک ریال فرنکیها باسم مخارج عساکر
سلطانی که برای حفظ زوار مقرر است و اگر چنانچه بعضی مثل جناب معتمد السلطان
حاجی سقاباشی و سید المجتهدین حاجی سید محمد طاهر شریعتمدار استرآباد سلمه الله
که هر دو با فقیر محبت قلبی دارند در آن شب نبودند بزور از حاجی بیچاره مبلغ مذکور
دریافت مینمودند اقلاً ده هزار ایرانی بودند ده هزار ریال مداخل آقای حاجی

طرفه آنکه دولت عثمانی سربازش مواجب دارد والبته ده هزار نفر تبعه خود عثمانی با ایرانی لازم بزحمت ویس وخرج کیس نبود بلی شریف مکه محض احترام حجاج باشان هر وقت اختلاف واقع شود واطلاع بدهند دو نفر از بنی اعمام خود را میگذارد نزد آنها ومهمان است وفردا بعد از غروب با حاج می آیند بمشعر وآن اشخاص صاحب شان بر حسب شئت خود انعامی با آنها که شریف میدهند چنانکه جناب حاجی عبدالحسین امین التجار زید عزه شرفا را در آن شب از جانب تمام حاج مهمانداری نمودند ویس قونسل بنای فسادی داشت که باین واسطه با آدم امین التجار صدمه رساند موفق نگشت عجب اوضاعی است نمیدانم با اینکه مثل جناب سقاباشی که یقین دارم تمام مطالب را بعرض اعلیحضرت شهریاری خلد الله ملکه بلاواسطه میرسانند این قسم تعدیات مامورین سفیر منافی نعوذ بالله سالها دیگر بر سر زوار چه می آورند

شنبه نهم یوم عرفه است جمعی که احیا داشته بودند قیلوله نموده وقبل از زوال در آن جدول غسل ترتیب نموده اشتغال بدعوات مسنونه دارند وامر واجب امروز آنستکه وقوف نمایند در عرفات تا غروب شرعی واز آن بعد کوچ نمایند برای وقوف در مشعر الحرام واین دو وقوف از ارکان است چنانکه تفصیل

صور اضطرار واختیار وصحت وفساد بعضی صور در جای خود معین است واز مسنونات دعای در حق برادران است واز دعوات ماثوره امروز مناجات جناب سید الشهداء روحنا له الفداء است که مشتمل بر مطالب عالیه است ومرحوم فیض در ذریعه بتمام نقل نموده وعرفه اسم جبل است وجمع او عرفات است تقدیراً چنانکه گفته میشود وقفت بعرفه گفته میشود وقفت بعرفات وغیر منصرف است هر دو لفظ بواسطه علمیه وتانیث وبهمین سبب تنوین والف ولام داخل او نمیشود واگر در عرفات تنوین در آورند تنوین تمکن نیست بلکه مقابله است چنانکه در مسلمات ومؤمنات گفته اند وعرفات موضع معروفست ودر وجه تسمیه آن محل شریف بعرفات مختلف گفته اند یکوجه آنست چون جبرئیل در اینجا بجناب ابراهیم گفت هذه عرفات فاعرف بها مناسكك واعترف بذنبك بدین سبب نام این موضع عرفات شد وحد عرفات را بعضی چنین گفته اند من بطن عرفة وثوية ونمرة الی ذی المجاز وتعیین این حد را بروایت نسبت داده اند ودر مجمع در لغت نمره میفرمایند نمرة بفتح النون وكسر الميم وفتح الراء هي الجبل الذي عليه انصاب الحرم عن يمينك اذا خرجت من مأزمي يريد الموقف وهي احد حدود عرفه دون عرفه وفي الحديث

نمره بطن عرفه بحیال الاراك انتهی وانصاب جمع نصاب است
ونصاب الحرم قدره الذی ینتهی الیه واراک نیز یکی از حدود عرفات
ودر حدیث رسیده اِنَّ اَصْحَابَ الْاَرَاكِ لَا حَجَّ لَهُمْ وبعضی گفته‌اند اراک
موضعی است بعرفه از ناحیه شام نزدیک نمره خلاصه قدر یقینی از موقف نمره
میباشد چنانکه مرسوم مؤمنین ومخاطبین است وبمفاد روایت ظاهرا در اراک
وقوف مشکل است چنانچه مخالفین مشترا آنجا میروند وقضیه روز گذشته حکایت
شد واگر در دلالت خبر بعضی مناقشه نمایند مثل اینکه بگویند مجمل است چنانکه محتمل است
اصحاب اراک حج آنها قبول نباشد بواسطه انکار نمودن ولایت اهلبیت را
نه بجهة موقف نبودن اراک جواب شنوند در صورت اجمال واحتمال قاعده استصحاب
محکم است بواسطه آنکه شک در بودن آن موضع یا مواضع دیگر موقف صحیح
موجب شک در برائت ذمه از اشتغال یقینی است ورافع یقین جز یقین
نیست ویقین وقتی است که درنمره وقوف شود فی یوم التعریف والله العالم
اوایل غروب بنای کوچ است بعد از مغرب از موقف گذشتیم با نصاب
حرم رسیده دو ساعت از شب گذشته وارد مشعر الحرام بکوه جانب دست
راست نزدیک تر منزل نمودند واز اسمهای مشعر یکی مزدلفه است بضم میم

وسکون زای معجمه وفتح دال مهمله وکسر لام اسم فاعل است از ازدلاف بمعنی
اجتماع است ودر وجه تسمیه مشعر الحرام بمزدلفه وجوهی گفته‌اند حاصل ومرجع
اجتماع است چنانکه جناب صادق فرموده سمیت مزدلفه لانهم
ازدلفوا الیها مِنْ عَرَفَات وبعضی گفته‌اند که جبرئیل با ابراهیم در عرفات
تبلیغ نمود فرمان حق را که اِزْدَلِفْ الی مشعر الحرام فسمیت مزدلفه
ودیگر نام آنجا جمع است بفتح جیم وسکون میم در وجه تسمیه نیز وجوهی
گفته‌اند یکی بواسطه جمع نمودن نماز مغرب وعشا یا آنکه آدم وحوا در آنجا نزدیکی
نمودند یا اجتماع مردم بعد از فراغ از نماز مغرب وعشا برای رمی جمرات بر حسب
استحباب سنگ ریزه جمع مینمایند همگی حالت خوشی دارند دزدان هم در کمین
که فرصت را بدست آورده دستبردی بزنند واحیاء امشب بعلاوه
سنت خاصیت دیگر هم دارد که ایمنی از سرقت سارقین حاصل نمایند
از کرم حضرت صاحب خانه امید داریم ما را از شر دزدهای درونی
وبیرونی ایمن ومحفوظ بدارد گر نه موش دزد در انبار ماست
طاعت هفتاد ساله پس کجاست مقارن طلوع فجر از جانب بعضی
علما منادی ندا داد که هر کس خوابست بیدار شود وتمام تجدید نیت وقوف

مشعر الحرام نمایند و زمان وقوف واجبی ثانوی از اول طلوع فجر تا طلوع
آفتاب است و قبل از طلوع آفتاب نباید از وادی محسّر بیرون روند
روز یکشنبه دهم و عید است شد رحال برای اعمال در منی نمودند و بوادی محسّر که
رسند دعای مأثور و هروله نمودن مستحب است و اگر سوار باشند مرکوب را
تند رانند و محسّر بکسر سین مشدده اسم وادی است ما بین مشعر و منی و به منی نزدیکتر
است تا جمع و در وجه تسمیه گفته اند که ابرهه در این زمین سختی و دشواری و ماندگی
روی داد فحسر اصحابه وواقعهم فی حسرات و دیگر معلوم نیست
کدام ابرهه آیا ذوالمنار که ابرهة بن الحارث است بوده یا ابرهة بن الصباح
که میگویند جواد و عالم بوده یا ابرهة الاشرم الحبشی که کنیه او ابویکسوم صاحب
الفیل است بوده و تمام از ملوک یمن بوده اند العلم عند الله و دو ساعت از روز
گذشته بمنی وارد شدیم اعراب ملعونین و اصحاب ابلیس میخندیدند والله
یستهزء بهم ویمدهم فی طغیانهم یعمهون و منی بکسر و قصر چون الی موضع
معینی است که حدش از وادی محسّر است تا عقبه و میگویند چون مذکر بیاد او
غالب است منصرف و تخریج شرعی متجاوز است تا خود که و در وجه تسمیه اختلاف
نموده اند مشهور آنکه چون قربانی اینجا می نمایند و خون ریزی میشود منی گفتند

چنانکه میگویند یُمنی به مِنَ الدِّماء ای یراق و بعضی میگویند جبرئیل
گفت با ابراهیم تمنَّ پس مردم باین زمین منی گفتند و بحدیث نسبت
داده اند که جناب ابراهیم از حق تمنی نمود در این زمین که بجای قربانی پسر خود فدیه
بکبش مقرر شود و مامور بذبح کبش گردد و نسبت بمقام ابراهیم بعید است مگر دعا
و تمنی هم بگویند از حق و بامر حق بوده ای دعا از تو اجابت هم ز تو و بعضی
نقل نموده اند هنگام اراده مفارقت جبرئیل از حضرت آدم قال له تمنَّ
قال ع اتمنی الجنة باین سبب منی گفتند خلاصه اعمال امروز رمی جمره عقبه
و قربانی و حلق یا تقصیر است بترتیب آنوقت محل میشوند مگر از چند چیز و بهتر آنست که
امروز بروند بمکه بجهة طواف و سعی و برای بیتوته عود نمایند بواسطه گرمی هوا مقدور
حقیر نبود بعد از ظهر بواسطه کشته های گوسفند امروز و باقی مانده از دیروز و اشراق
آفتاب بر اینها هوا بنحوی کثیف شد که بعضی حالشان بد بود بجناب شریف
و حافظین صحه شکایت نمودند حکم دادند سوا آنها باکش آورند و در مسلخ
و چاه خاک ریز نمودند بهتر شد ولی فایده کلی چندان نکرد استشمام جوهر امانیاک
بهر قسم بود شب گذشت و حضرات مصری و شامی در این لیالی آتش بازی
و موزیک و شلیک توپ را ضمیمه مناسک میدانند و می نوازند انصافاً حرمت

حرم خدا را خوب نگاه میدارند

دوشنبه یازدهم اول طلوع فجر برخواسته نماز در مسجد خیف خوانده و خیف
بفتح جای بلندتر از راه آب و فروتر از کوه را گویند قال فی المجمع الخیف ما
انحدر من غلظ الجبل وارتفع عن مسیل الماء ومنه سمّی مسجد الخیف
بمنی والاصل مسجد خیف منی فخفف بالحذف و بعضی از اهل
لغة گفته اند خیف مابین دو کوه را گویند چنانکه منی هم بین دو کوه است
وجه تسمیه نیز ممکن است این باشد و بعضی مطلق بلند و پستی که در کنار کوهی
باشد نیز گفته اند خلاصه میگویند در این مسجد هزار پیغمبر نماز خوانده اند و در
زمان حضرت ختمی مرتبت سعه مسجد از سمت مناره بطرف قبله سی ذراع
بوده و همچنین از سمت راست و چپ و پشت بقبله و حال بسیار بزرگتر
نموده اند از اطراف و چون شش رکعت نماز مستحب است بخوانند قدر
متیقن همان صومعه رسول است در صراح میگوید مشرق بفتح الراء نمازگاه
و مسجد خیف بعد از فراغ از صلوات راجلاً بمکه مشرف طواف نموده
نماز خواندند سعی بجای آورده ثانیاً بحرم مشرف و طواف نسا که حج نسا
میگویند بجای آورده در مقام نماز و بدعای دوستان قیام بعد از آن

بمنزل رفته ساعتی استراحت شد برخواسته بدن شستم و لباس پوشیده
برای رمی جمرات ثلث و بیتوته منی مراجعت نمود کسانیکه امروز را دوازدهم نموده‌اند
نفر کرده در راه بواسطه جمعیت شامی و مصری و صدای توپ و ساز در آن
تنگنای سخت گذشت بهر قسم بود بسلامتی بخیمه رسیده نماز مغرب و عشا را
خوانده برحسب مواعده رفتیم چادر سرکار حاجی میرزا علی خان وایس قونسل
امشب را ازرأ پلوها حلال و گوشتهای قربانی اطعام المساکین
نموده اند موعودین جناب شریعتمدار استرآباد حاجی سید محمد طاهر سلمه الله
معتمد السلطان حاجی سقاباشی مقرب الخاقان محمد حسن خان خلف
الصدق جناب صدیق الملک زید اجلالهم و یکدو نفر از تجار قزوین بودند
بعد از ساعتی جناب سید المجتهدین آغاز سخن فرمود حاصل آنکه غالب
مردم مسائل واجبه را نمیدانند و از آنجمله دانستن مخارج حروف که در نماز
شرط صحت و در قرائت حمد و سوره و سایر اذکار باید ادای هر حرفی از مخرج خود
نمایند و اگر نه در بطلان عمل شبهه نیست و از واجبات احرام گفتن تلبیات اربع
میباشد مثلا هرگاه کاف را با کاف فرق نگذارد بطلان احرام لازم آید و در
طواف شروطی مقرر است که یکی از آن شروط شرایط نماز و دانستن احکام اوست

و در رمی جمرات شرایطی مقرّر است و همچنین و محمد خان ابن حاجی محمد کریم خان را
که مدّعی رکن رابع کما نقل عن الشّرایع است دیدم بطریق عامه رمی می نمود
چند انکه بعضی نزدیکان او کفتم نشنیدند استحوذ علیهم الشّیطان خلاصه
با دلّه شرعیه بطلان حج جمعی را بیان نمودند و می کفتند تا سال دیکر تمتع معهودات
حرام است بر آنها و تا سال بعد مسائل را تحصیل نمایند و عمل را از سر کیرند
ساعت پنج مجلس برهم خورد و هر کس بخیمهٔ خود رفت
رُوز سه شنبه دوازدهم است چون بعد از اتمام اعمال رُوز عید دو امر در
منی باقی است یکی شب بروز آوردن و رمی جمرات ثلاث اولی و وسطی
و عقبه در رُوز یازدهم و دوازدهم و اکر شب سیزدهم بمانند رُوزش رمی
لازم است تا هوا کرم نشد رفتیم جمرات را بجای آورده و دیکر مناسک واجب
تمام شد فذلکة المقام آنکه اجمال واجبات عمرهٔ تمتع محرم شدن از میقات
و طواف و سعی و تقصیر است و در حج تمتع با جمال احرام و قوف عرفات و
مشعر و رمی جمره قربانی تقصیر یا حلق و طواف و سعی و طواف نساء و بیتوته
منی و رمی جمرات ثلاث ایام تشریق و باید بتفصیل و شرایط هر یک را تمام
در محل خود رجوع نمایند اَللّٰهُمَّ بِفَضْلِكَ تقبّل مِنّا نواب حاجی فریدون میرزا

که از شاهزادکان عظام و دائی بندکان اشرف و الا شاهزاده اعظم
سالار السلطنه دامت شوکته میباشند در این راه ملاقات شد حالت
رشتکی و دلبستکی داشتند در مقام لطافت و ظرافت پرسیدند بَدَا لِی
منها معصم حین جَمَّرَتْ شاهد بر سرچه است کفتم وکفٌّ خضیبٌ
زُیِّنَتْ بِبَنَانٍ امروز را یوم النفر میکویند چون نفر بسکون فاء
کروه کروه مردم از سه تا ده باشد و حاجیان کروه کروه از منی بعد از ظهر امروز
باز کشت بمکه مینمایند یوم النّفر بتحریک فاء و یوم النفور و النفیر هم بهمین معنی را
دارد جمعی بواسطهٔ هواهای مهلکه و عفن اوّل صبح میروند و این ایّام را ایّام
تشریق میکویند که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم باشد بعد از روز نحر و وجه تسمیه
آنستکه تشریق بمعنی رو بآفتاب رفتن و قدید نمودن کوشت است و رسم بوده
اضحیه را بآفتاب خشک مینمودند اعراب بادیه که ضایع نکردد و بعضی کفته‌اند
لانّ الهدی و الضّحایا لا تنحر حتّی تشرق الشّمس و تطلع و در این مقام
حدیثی نقل نموده اند که خالی از اشکال نیست حضرت ختمی مرتبت حملت
بِه امّه فی ایّام التّشریق عند الجمرة الوسطی سبب اشکال آنستکه
در اواسط ماه ربیع الاوّل عالم منور شد بولادتش لهذا بعضی کفته این خصایص

آن بزرگوار است وبعضی گفته ایام تشریق قبل از بعثت غیر این ایام بوده است
خلاصه دو ساعت بغروب مانده بازگشت بمکه نموده باآنکه الحمد لله رب
العالمین کمتر سالی باین خوشی وخوبی گذشته بعضی بواسطه همان هواها کسالتی
دارند جوهر جوش شیرین وترش بسیار نافع است استشمام امانیاک و باطراف
منزل بپاشند فایده کلی دارد قدری هم حجاج در وقت ذبح در خود
مسلخ اضحیه نمایند موجب زحمت خود ودیگران نمیشود غالب در این دره
وتنگه نحر نموده اند وافتاده باد میوزد بآنها همه را صدمه میزند چون این چند
روز غالب اهل شهر منی وعرفات می مانند اسباب زوار را محافظی
لازم است یکنفر از کسانیکه صاحب خانه بشناسد قرار میدهند بماند در هر
خانه که خالی نباشد از سقط وچیزی باید باو داد بعضی اشخاص صرفه جوئی
نموده بودند انکار انیکار را نموده اتفاقا در همسایگی منزل ما یکدو نفر طهرانی
و درقولی بودند رندی مطلع شده بود آتشی افروخته وآن ایام آب در شهر
نبود آن خانه را لابدا خراب مینمایند که سرایت نماید و در ضمن پولهای
بیچاره را برده بودند وقت ورود بمکه بر حالت آنها همه بسیار متألم شدند
چهارشنبه سیزدهم بعد از مشرف شدن بحرم بعزم ملاقات دوست صدیقی

که از

که از برلن بعزم حج بیت الله آمده بودند ومتعلقات ایشانهم از طهران براه
جبل تشرف یافته اند رفته بین راه بخیابانی که عمارت جناب شریف حالیه
که اسم شریفش عون است نسبت بخانهای مکه عمارت بسیار ممتازی است
در مقابل آنجا بر تخته شعری نوشته بودند وآویزان بود یا ناصر الحق المبین
اید امیر المؤمنین وانصر لنا عبد الحمید وافتح لنا فتح المبین ساعتی در حضر
دوستان نشسته ذکری از اسامی مکه معظمه درمیان آمد اسامی بسیار دارد
یکی مکه وجه تسمیه او را چند وجه گفته اند ۱ بملاحظه معنی مکک که بمعنی نقص آمده
وکسی آنجا مشرف میشود نقص گناهان او را مینماید ۲ مکک بمعنی هلاکت چراکه
هر کس قصد خرابی آنجا را نمود هلاک شد ۳ بمعنی قلت آب هم آمده وآنجا کم
آب بوده ودیگر صلاح وعرش والقادس بمعنی تقدیس وتطهیر باشد
بواسطه آنکه گناهان را پاک مینماید والمقدسه والناسه بنون ودو سین
والناشه بیک سین از نش بمعنی طرد که راندن باشد وممکن است از ناسه
بمعنی خشک باشد وبردو ولی مناسبت نیست والباسه از بس بمعنی حطم
لانها تحطم من احطافیها والباسه مشتق از بس بمعنی هلاکت زیراکه
هرکس ظلم نماید در آنجا هلاک میشود والبیت العتیق وام رحم بضم راء وام القری

وبیت الله الحرام والبلد الطیب وام الخیر وتهامة من ارض الیمن ولهذا
یقال والکعبة الیمانیة وازکلام بعضی مینماید که والحاطمة والراس
مثل راس انسان وکوثی بضم کاف وثاء مثلثه نقطه اسم بقعه بوده درآنجا
منزل بنی عبد الدار میگویند بوده والبلد الامین والبلد الحرام وبکة
لانها تبك اعناق الجبابرة ای تدقها ولان الناس یبك بعضهم
بعضا ای یزاحم ولانها یبك فیها الرجال والنساء وبعضی میگویند
بکه اسم خود کعبه است چنانکه بیت المعمور که در آسمان چهارم است بجای
کعبه بوده وازیاقوت بهشتی ودو در داشته شرقی وغربی از زمرد حضرت
ابو البشر چهل مرتبه پیاده بزیارتش آمده از هند ودر زمان طوفان بآسمان
چهارم بردند وبعد جناب ابراهیم بامر حق درمحاذات او بنای کعبه نمود و
جبرئیل حجر الاسود را از آسمان آورد ویاقوت سفید بوده وزنان حایض
دست باو مالیدند سیاه شده وفی الحدیث الحجر یمین الله یصافح
بها من یشاء من عباده وبعضی نقل نموده اند میثاق ماخوذ از بنی آدم
که فرموده واذ اخذنا میثاق بنی آدم الخ قد جعله الله مع الحجر
وامر الناس بتعاهده وازین سبب می خوانند در نزد حجر

امانتی ادیتها ومیثاقی تعاهدته فاشهد لی عند ربك بالموافات یوم القیامة
پنجشنبه چهاردهم بواسطهٔ تحویل شمس برج سنبله که دو ساعتی شب دوشنبه بوده
هوا محسوس است فرق کلی کرده بعد از شرفیابی حمام ملاقات جناب شریعتمآب
آقا میرزا احمد که نواده مرحوم ملا مهدی نراقی رحمة الله علیه میباشند ومدتهاست
در عتبات عالیات کربلا ونجف اشرف بتحصیل علوم اشتغال دارند ودر
اوقات مشرف بودن فقیر در آن آستان بواسطه دوستی موروثی که از پدران
ما رسیده بود الفتی داشتیم ملاقات شد درضمن گذارشات گفتند در شب
گذشته عبد الرحمن که از جانب امیر جبل باما آمده حمله داران را گرد آورده برای
تعارف حاجی میرزا علی خان ویس قونسل دولت علیه تقسیمی کرد مبلغ چهار
صد وپنجاه لیرا فرستادند برای ویس تا مانع نشوند کسانیکه حمل جبل مینمایند
والبته باضعاف حمله داران بی انصاف از حاج دریافت خواهند نمود
خلاصه آمدیم بمنزل فقیری جناب آقا میرزا اسد الله خلف الصدق عمدة العلماء
آقا میرزا محمد تقی که از علمای اعلام یزد اند تشریف داشتند ساعتی بصحبت
حال وقال وبابیات معجز بینات حضرت ختمی ولایت مستفیض شده که میفرماید

الناس من جهة التمثال اکفاء	ابوهم آدم والام حواء

ما الفخر الّا لاهل العلم انّهم	علی الهدی لمن استهدی ادلّاء
وقدرُ کلّ امرءٍ ما کان یحسنه	والجاهلون لاهل العلم اعداء
ففز بعلم تعش حیّا به ابدا	النّاس موتی واهل العلم احیاء

بنا دارند این دو آقازاده هم کجاوه تا نجف اشرف باشند امید از خداوند حمید
که بسلامتی بوطن حقیقی و مألوف برسند و همواره مشعوف باشند شب را بعد از
اتمام نمازهای مغرب و عشا در مسجد الحرام فریضه شام و خفتن خوانده عود نمود در
مرتبه فوقانی منزل حقیر که حرارت تاب عمدة العفایف صبیه مرحوم میرزا ولی
صدر که همشیره جناب صدر حالیه آقا میرزا محمّد و زوجه معتمد الخاقان میرزا محمد
مستوفی دام توفیقاتهم اجاره نموده اند و این خانواده در یزد اعرف
معارف و ببزرگی موصوف گشته اند ناله و حنین بلند بود معلوم شد که کسالت
سختی بآن مخدره وارد آمده بسیار دلم بدرد آمد شخص باعزت کسالت بهم رساند
پرستار درستی نباشد خاصه در اینجا باید بسر گذرد ضرورت شد استخاره و تا
فرستادند برای تعیین طبیب و بعضی دواها اللهمّ اشف مرضانا بمحمّد و آله
جمعه پانزدهم منادی حیّ للشدید لیوم الثلاث والعشرین ندا می
نماید عموم شامی و حلبی و مصری بعد از نماز جمعه آتیه در مرکز خود ضرب

خیام می‌نمایند نرخ اجناس میزان و قیاسی ندارد این چند روز هر قدر بتوانند
میفروشند از لوازم سفر کسی تعمیر قربه خواسته بود ظاهراً بقدر قیمت مشک
درستی داده بود دو ساعت بظهر مانده بحمّام باب العمره رفته تطهیر و تغسیل
نموده خوب حمّامی است برای نماز جمعه بمسجد الحرام رفته ایرانی را بشناسند
مانع میشوند حین الخطبه ما که ایمانی بودیم با شیخ شادلیّه مشرف شدیم
شنبه شانزدهم بعد از طوف خانه دو نفر یمنی چند برد داشتند یکی از آنها
ابتیاع شد و باید دقت شود که اصل بدست آید تا بمضمون روایت عمل شود در
حدیده گویا اصل اورا می‌بافند و فی الحدیث الکفن یکون برداً فان
لم یکن فاجعله کلّه قطناً و برد بضم با و سکون را قماشی است
مخصوص یمن که برد یمانی گویند و در نسبت بسوی یمن یمنی یا یمان گویند و الف
بعوض یای نسبت است و اگر یمانی بگویند بتخفیف یا باید گفت و از سیبویه
حکایت کنند که یمانی گفته شاید جمع بین عوض و معوض نباشد لغتی در یمین یمان آمده باشد
یکشنبه هفدهم در خدمت جناب حاجی ملا سلطانعلی سلمه الله بر حسب مواعده
رفتیم بدیدن حاجی محمد حسین و حاجی عبد الکریم یزدی عزّهما مجلس خوشی و مختصر انسی بود
دوشنبه هیجدهم و عید غدیر خم است و غدیر خم تا جحفه که یکی از مواقیت است

دو میل راه مسافت بیش نیست جناب معتمد السلطان حاجی سقاباشی مجلس النبی
فراهم دارند و بر تمام خدام حرم محترم که تقریباً پنجاه نفر میشوند انعام و اکرامی
نمودند و برای میمنت و مبارکی بهر کس اشرفی مسکوک بسکه و تمثال اعلیحضرت شهریاری
لطف نمودند عندلیب خراسانی قصیده در مدح مولا عرض نموده و ثنای جناب
امین السلطان و حاجی سقاباشی را هم مشتمل بود مضمون الیوم اکملت
لکم دینکم را بنظم و حدیث من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه
را برشته کشیده همه متفق الکلام بعد از اتمام مجلس ختام بدعای دولت شاهنشاهی
جمجاه ناصر الدین شاه رفع الله رایاته و خلد الله ملکه و ادام الله عمره و امنای
حضرتش یافت پاکتی برای شیراز و طهران نوشته بودم ارسال پوستخانه نمود
مبلغ هفت قروش بطرفه گرفته بودند

سه شنبه نوزدهم رجب بمواعده خدمت جناب شریف عون رفته
بعد از تصافح و تسالم و رفع امورات سلمین صحبت از هر جا در میان آمد و در تکلم
بسیار فصیح بلغه حجاز و در آداب و رسوم ملیح از ملا فضل الله نامی جویا شدند که کتابی
فرستاده نوشته اند دو جلد یکی مجلدش نرسیده بجا نیاوردم و نشناختم شخص ایشان را
قهوه و شای آوردند بسیار پاکیزه چون گرفتاری امور حجاج شامی و مصری در بین بود

الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة امیر المؤمنین و اولاده الطاهرین

زیاد مصدّع نشد رخصت خواستم فرمود زیاده بر اینها انبغی لقائك گفتم
ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم لا ینبغی ازید من ذلك
تعطیل امور الحجّاج فقام و اخذ یدی و اشار الی مولاه و قال یا ولدی
کل حین جاجنابه مأذون الطلوع فی ایّ وقت کان شرفزاده در اسلامبول تحصیل نموده
روز چهارشنبه بیستم تمام حجاج بهر طرفی که خیال دارند حمل را بسته حاجی محمد حسین
گفتند تو چرا آرام نشسته باید با حاج هندی که عازم مدینه طیبه میباشند
رفت بنا شد حاجی سید مهدی حمله دار کاشانی را ببینند و قراری
بدهند بعد از ساعتی حاضر شد گفت بطریق سلطانی باید رفت و این راه آب
هر منزل دارد و آبادی بسیار است شامی و مصری بواسطهٔ نزاعی که چند
سال قبل با اعراب نمودند از طریق شرقی میروند و بعد از رفتن شامی و مصری
و جبلی باید برویم قرار کرایه بدست ویس قونسل است و دو قسم قرار میدهند
عربی و عجمی و بعد از آنکه معلوم شد باید تعیین شود شکدوف و سهله و ناطو
و عصمجر دو برابر چگونه باید بسته شود اجمالی از تفصیل آنکه کسانی که از اهل
ایران هستند و نخواهند از مکه معظمه بمدینه طیبه مشرف شوند و عود بجده نمایند
باطلاع حکومت و جناب شریف باید یکی از طایفه صاحب شتر رهینه باشد

بعد از آنکه حاج بسلامتی بندر سلامت رسید رضایت نامه شیخ جمالها گرفته بنظر
حکومت برساند و مرهون را متخلص نمایند و مخارج ایندت مرهون در عهدهٔ
راهن است و امسال شیخ طایفه زاهریه نصارا است در جمراه منزل دارد و پسرهای
او شاکر و ناصر و منسوبان او حونفیط و دخیل الله آمده اند بجناب شریف قرار و رهینه و
بحاجی و پس پیشکش داده اند که حاج دریائی ایرانی را حمل نمایند این ضعیف و جناب
شریعتمدار حاجی سید محمد طاهر استرآبادی هر یک برای سواری و حمل احمال دو شتر
کرایه نموده یکی برای شکدوف که دو نفر باید بنشینند و یکی ناطوط که عبارت
از سرنشین باشد در مبلغ یکصد و چهارده ریال فرانکساوی و رقه هم به مهر
حونفیط و ناصر و شاکر و شهبندر ایرانی دادند که از جمله شروط آنکه اگر در راه چیزی
بدزدند بر عهده جمال و اگر در محطه بدزدند برده اند و دیگر آوردن آب و هیزم
بر ذمه جمال و اخوه بر مقوم که شاکر و شرکا باشد خلاصه کلام چون از این فقیر
و جناب حاجی سید محمد طاهر مجتهد سرکار حاجی میرزا علی خان ویس قونسل
ملاحظه و مراعات نمودند تا سایرین حسابش باکرام الکاتبین است آنچه
بجمال بیچاره که صاحب شتر است کرایه میدهند مبلغ شانزده ریال است بنا بر این
یک جفت شکدوف و ناطوط ما سی و دو ریال بجمال میرسد باقی یکصد و چهار ده

ریال

ریال که هشتاد و دو ریال باشد نصفش شهبندر ایرانی میرساند و نصف دیگر بین
مقوم و مخرج و حمله دار قسمت میشود و این یکی از اسرار این راه بود تا بعد چه بروز نماید
پنجشنبه بیست و یکم بعد از فراغ از طواف شیخ مهدی نامی که از آغایان حرم است
گفت هٰذه اللیلة بعد صلوة العشاء یفتح باب البیت و صاحب المفتاح
شیخ عمر الشیبه و کل من اراد التشرف والدخول فی البیت ان کان عجمیا یوخذ
منه ریالان و ان کان هندیا ثلاث ربابی ای روپیه و علی ذلک القیاس
شب جمعه را خدمت شخص بزرگی موعود بوده بحضرتش رفتم بعد از نماز و صرف
نیاز سه ساعت و نیم از شب گذشته باتفاق بطواف حرم رفته در ضمن فرمود
در اخبار ما در خصوص دخول بیت الله استحباب و کراهت هر دو رسیده و نظر
شارع در این دو حکم متضاد نظر باشخاص و استعداد قابلیت هر کس است
بر بعضی استحباب و بر جمعی مکروه خلاصه شیخ عمر در خانه را یک مصراعش باز
نموده چند چراغ در اطراف خانه روشن و خودش نشسته یک یک بالا میروند
و آنچه باید میدهند و داخل میشوند ارتفاع آستانه خانه از سطح مسجد دو ذرع است
از فقیر چیزی نخواستند و حقیر هم مشرف به آستانه شده در را بوسیده باطراف
خانه نگریست چون قابل نبود داخل نگردید یادم شعر عراقی علیه الرحمه آمد که میفرماید

بطواف کعبه رفتم بحرم رهم ندادند که تو از برون چه کردی که درون خانه آئی
ساعت شش عود بمنزل موعود نمود
جمعه بیست و دویم بعد از ادای فریضه صبح بعزم زیارت جناب ابوطالب و عبد المطلب و عبد مناف و خدیجه و آمنه سلام الله علیهم رفته روضه خوانی مذکور و مجلس منذور در مسجد مسطور برقرار بود بعد از فیض یابی آن محضر منظور و تشرف به آستانه حضرات ساعتی بحمام مولد النبی برای تطهیر و تغییر لباس مانده بسیار نظیف گرمابه ایست کم از حمامهای اسلامبول نیست امشب را جناب شریف از رؤسای شام و مصر وعده خواهی نموده اند و عید گرفته اند بواسطه اینکه هیچ سال باین خوبی نگذشته و باعتقاد قاضی حج اکبر بوده و مدال مشیر از همه سال نموده و اولاد ذکور هم بسلطان خداوند مرحمت فرموده صدای موزیک و توپ و آتش بازی بحدیست که عددی ندارد چراغان خوبی هم شده
شنبه بیست و سیم بواسطه فوت حره این یکروز توقف حجاج در دامنه جبل نور زیاده شد فردا صبح از آنجا میروند بوادی لیمو مسافت دوازده میل است وادی بسیار خوبی است از آب جاری و باغات و نارنج و لیمو و رطب مرغوب دارد
روز یکشنبه بیست و چهارم حجاج هندی عموما رفته اند بیرون شهر ایرانیها بواسطه

۲۵

حمله داران و شهبندر گیرو رزدیگر بیاشند تا کی از دست ویس و علی بیک امین فراغت حاصل شود شیخ حسین مطوف شاگرد سید ابوالفضل آمد که در مبلغ یکصد ریال قرار کرایه شما را با عباس غنام گذارم و امروز بروید و مبلغ چهارده ریال تخفیف برای شما دارد گفتم حالا دیگر نمیشود ای برادر مالجرد آب اندریم پول گرفته اند از ما و رو نمینماید حمله دار حیله دار
دوشنبه بیست و پنجم طواف وداع نموده بنای شد رحال است دو ساعت بروز مانده جماله جمل آورده سوار شده از سمت باب العمره رفتند بیرون شهر قریب شیخ محمود که بجده میرود گذشته بوادی فخ فرود آمدند فخ بفتح فا و تشدید خا اسم جای است بمسافت فرسخی تا مکه براه مدینه و در اینجا حدیثی که صبیان از اینجا محرم شوند و بعضی این رخصت را مختص کسانی دانسته اند که از طرف مدینه میایند و در غیر این طریق گفته اند که باید از موضع احرام گاه محرم شوند و اصل مضمون روایت اینست تجرد الصبیان من فخ چون طول سخن اهمیت نداشت بسط در این کلام نداد و در فخ شهادت ابو عبدالله حسین بن علی بن حسن ابن عم حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام واقع شده زمانی که دعوت بسوی خود مینمود و جناب موسی هنگام وداع با او فرمود یا ابن عم انک مقتول فاجد

الضّراب فانّ القوم فسّاق بالکسانیکه دراین راه مانوس ومتفق سلیم
تا بمدینه طیبه وعود بجده جناب شریعتمدار آقای حاجی سید محمد طاهر مجتهد
استرآبادی سلمه الله تعالی جناب مستطاب حاجی شیخ عبد الحمید شیرازی
خلف الصدق غفران مآب عمدة المجتهدین حاجی شیخ مهدی عمدة التجار
حاجی محمد اسمعیل جهرمی خیر الحاج حاجی محمد حسین طهرانی ازجانب وپس هم حاجی
سید حسن یزدی ساکن جده حاجی شفیع آقای کماشته جناب معین الملک
دراواخر شب فریاد الحرامی الحرامی ازاطراف وجوانب بلند شد بحمد الله وستری نه وقت
روز سه شنبه بیست وششم چهار ساعت از آفتاب برآمده ناصر وشاکر حکم
بشیلوا وشدوا نموده همگی سوار شدند بقدر یک میل راه که رفتند آبادی مختصری
بود وبعضی ضبطیه از جانب شریف عون نشسته اند پول میری یعنی مال دیوان حجاج
ازجماله مطالبه نمودند وایل ظهر بمسجد وچاهی رسیدند تا این موضع فرسخ
ازمکه طی مسافت شده عمره مفرده می آورند بلکه بعضی پیاده های حاج نماز خوانند
نیم ساعت بغروب مانده بمنزل رسیده این محطه اسمش وادی فاطمه است
بقرب این موضع یکی از زوجات حضرت ختمی مرتبت دفن شده وادی بسیار
وسیع باروحی است باغات وبساتین ونخیلات بی شمار دارد آب جاری

بقرب سه سنگ ازچشمه می آید گوارا وشیرین است ودر وجه تسمیه این وادی
بفاطمه وآیا کدام فاطمه میباشد تحقیقاً دراین هنگام درنظرنیست از بعضی سوال
نمودم میگویند اجرای آب ازین چشمه ازحضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها
شده دراین صورت وجه نسبت ظاهر است وممکن است ازفاطمه بنت
عمران بن عائذ یا فاطمه بنت اسد یا فاطمه بنت زائد بن الاصم باشد وآنچه در
بعضی اخبار رسیده که قد ولد محمد بن الحنفیه ثلث فواطم ظاهراً مراد
همین مذکورات باشد العلم عند الله بعد ازادای فریضه شام وخفتن صرف طعام نمودند
وبنای نوم را بنوبه گذارده در اطراف محامل وشگادف وخیام جمعی حراست
مینمایند وگاهی حاجی سید مهدی حمله دار فریاد مینماید لاتناموا فمن نام بندم
ولایبقی له دقیق ویبکی علیه الرّفیق ولاتخرجوا عن حول المشاعل
فمن خرج یذبح خیالاً فی ظهره کیس ابلیس عجلان عرب خادم حاجی
سید حسن ساکن جدّه بید بندوق ویخاف منه اثنان آخوند حاجی سید
تفنگی بترکیب عصا ساخته اند بدست دارد بسیار خوبست هفتصد قدم نشان میزند
صدای غریبی میکند از صنایع ایران میگویند هست
چهارشنبه بیست وهفتم مقدار یک حقه گوشت در مبلغ هفت قروش وموازی

پنج هندوانه دانه فروش گرفته ترتیب غذا نموده و بعد از نماز ظهر و عصر بنای
رحیل و صدای شد و ایستاده اول مغرب فی الجمله قرار گرفته نماز خوانده روانه شدند
پنجشنبه بیست و هشتم نماز صبح را نیم فرسخ بمنزل مانده خواندند و یکساعت از آفتاب
برآمده بمحطه رسیده اسم وادی عسفان کعثمان است تا مکه دو مرحله است
میگویند نوش زائده است اصلی نیست بذکر و تونث از وادی فاطمه تا اینجا
نه فرسخ است هیجده ساعت در راه بوده ایم میگویند منزل کاهر محشیه
که وسط این دو وادی است میباشد یک منزل شکسته اند باین تقریر از مکه
باینجا مرحله و نیم است خلاصه عبدالله بن عصم امیر وادی است باغی ساخته
و چند چاه آب دارد اعراب هم هستند فی الجمله آبادی دارد هنگام دخول
و خروج این وادی در شب از دستبرد اعراب کمتر کسی ایمن گذشته یک چاه هم
بسیار وسیع دارد پله ساخته اند بسهولت میتوان در آن آب برد ولی
در کمال احتیاط در آب بروند که می گویند اگر در قعر چاه بروند می مانند
و بالا آمدن مشکل است

جمعه بیست و نهم شاکر بواسطه باد سموم کسالت داشت دیروز حرکت
ننمودند امروز اول ظهر نماز خوانده بنای رحیل است اول غروب تقریباً دو فرسخ هم

آمده اند برای نعشی پیاده شدند در عموم این منازل دو قدم نباید از قافله دور
شد چه شب و چه روز مخصوص این منزل که بوته و بعضی درخت و بلند و پستی دارد
در کمین نشسته اند نخواهیم حتی روی بار و شکدف اگر خفتی افتی بدست دزد
رفتی بمفتی جمال ما حامد نامی است بواسطه انعام و اطعام با واز حول ما بیرون
نمیرود و می گوید لا ترقد وافانّ الحرامی کثیر

روز شنبه غره محرم الحرام سنه ۱۳۰۶ عظّم الله اجور المؤمنین بمصابهم
بالحسین علیه السلام دوگانه را در نیم فرسخی منزل خواندند و یکساعت
از آفتاب گذشته بمحطه کظیمه رسیده وادی بسیار واسعی است چند چاه آب دارد
بعضی گوارا و عذب و بیشتر بدطعم و تلخ است از عسفان تا باینجا تقریباً نه فرسخ
میشود میگویند شیخ وادی حمود بن حامد است نماز ظهر و عصر را جمع نموده سوار
شدند کناره دریا از دور نمایان است زمین هموار و مسطح و بواسطه رشح
رطوبت دریا غبار ندارد در همین راه شکدف شکسته را دیدیم رو بقبله گذاشته
گفتند شخص هندی در شب گذشته با قافله میرفته صدمه براو وارد آورده اند
در این زمین راحت شده و این علامتی است بروی او بقانون مرسوم اول
مغرب ایستادند نماز تمام شد روانه شدند

یکشنبه دوم اول آفتاب وارد رابغ شدند ورابغ بکسر باء موحده بطن وادی است
که تا جحفه مسافت سه میل مثمنیت وجحفه میقات اهل شام است مسجدی ساخته‌اند
وآبادی دارد واسم جحفه مهیعه بوده است فاجحفاء ذهب السیل
باهلها فسمیت جحفه بضم جیم ویسمی ذلک السیل الجحاف بالضم یقال
سیل جحاف اذا اجرف کل شئ وذهب به وفی الحدیث وقت لاهل الشام الجحفه
در مجمع بعد از ذکر این حدیث میفرماید هی مکان بین مکة والمدینة محاذیة
لذی الحلیفه من الجانب الشامی قریب من رابغ بین بدر وخلیص
خلاصه رابغ نزدیک بدریا اتفاق افتاده بساتین زیاد در اطراف دارد قلعه
حکومتی وقایم مقام وعسکر سلطنتی موجود ومحل آب شیرین وگوارا اندکی دور از
قلعه واقع شده واز شدت امنیت عساکر سلطانی بر سر چاه وبرکه میروند اقلا
ده تفنگچی باید همراه بردارند تا یک راویه آب بیاورند بعضی چاهها در نزدیک
قلعه هست اندکی ناگوارا اول غروب سربازها در قلعه را بستند که مبادا بقایم
مقام صدمه بزنند دزدها بعد از نماز وفراغت از صرف شام فریاد لا تقتلوا
ومن هو من هو بلند است شیخ منصور که ریش سفید بنی زاهر است میگوید
من خرج عن حده فدمه فی عنقه حاجی سید مهدی حمله دار دریائی از حیله ای

همه جائی میگوید این جمالان بیرحم از نژاد جمال وساربان جناب سید الشهداء علیه السلام
میباشند در ورقه نوشته اند آب وهیزم در عهده آنها است نمی آورند پیشکش
بزحمت آبی تحصیل میشود چای طبخ هنوز کسی نخورده می آیند دور انسان میخوابند
ومیگویند حاجی حبیب شمای اگر تامل شود در اطاعت امر فحش مذهب میگویند
تمام مخارج را باید داد بعلاوه دو ریال قرنطینا میخواهند در واقع آنچه ملاحظه
شود دانیم از قونسلات است بیچاره میگوید شانزده ریال کرایه من بیشتر نمیدهند
از آنطرف از حاجی هفتاد وپنج ریال میگیرند مختصر همین طایفه بیچاره قبل تمام
حجاج را گذاشتند در رابغ وشب شترها را برداشتند ورفتند یکماه معطل
بودند زوار ثانیا همان مبلغ را بشیخ حامد بن حمد دادند تا بمدینه مشرف شدند
واین یکی از انتظام دولت عثمانی وتدبیرات میرزا حسن خان شهبندر ایرانی
بود خلاصه شب را تا بصبح بیدار بودیم با وجود این از گوشه وکنار حرامی آمده
دور نمیشدند ندانستم سبب توقف حاکم واین مخارج عسکر در اینجا از برای چیست امیر
دوشنبه سیم بعد از ادای فریضه شیخ محمد نامی است اهل اینجا با صحبت میکنم
که اطراف جحفه تا این حدود بقرب هشتاد فرسخ آبادی بوده در زمان
سیدنا حسین علیه السلام بحضرتش نادانی نمودند بانگشت مبارک خطی کشیدند آب دریا طغیان

نمود غرق نمود آن آبادی را مانند طوفان نوح بقرب نه روز آب ایستاده
بود ولیس ببعید نماز ظهر و عصر خواندند و بنای رفتن شد بچهار ساعت بطلوع فجر
مانده وارد به محطه مستوره شدیم تقریباً پنج فرسنگ از رابغ تا این موضع است
سه شنبه چهارم مستوره آب گوارایش منحصر بر که است که از باران جمع میشود
در سر راه بعضی چاهای بزرگ ساخته اند ولی عذوبت ندارد هندوانه فراوان
آورده اند قصابی هم دارد اما دائمی نیست امروز امر غریبی دیده شد اگرچه عجیب
نیست از عرب چون معروف شده اند بحیثیت و غیرت این قصه نقل میشود پنج نفر
سودائی از مکه معظمه در قافله همراه بودند گاهی مراعات از آنها میشد سر سایه که
بود کنار او می نشستند شاگرد هم بواسطه ناخوش حالی آنجا چند روز است بود
دوا و غذائی ترغیب میدادند برای او یکمرتبه بدون سابقه صد نفر جمال
با تفنگ ریختند در خیمه بیچاره ها را با ریسمان ببستند و بین خود تقسیم نمودند هر قدر
التماس نمودند بجائی منتهی نشد شاگرد گفتم مهمان را اگرچه کافر باشد کسی اینطور
نمینماید رسول صلعم فرموده اکرموا الضیف و لو کان کافرا اینها که مسلم اند
گوش ندادند از بیراهه با وطان خودشان که حمراء و صفراء بود برقیت بردند
چهار ساعت بروز مانده بنای رحیل شد اول غروب جناب حاجی شیخ عبد الحمید

چای

چای طبخ نموده بودند وقتی که برای نماز پیاده شدند صرف شد بسیار باتره
بود اواسط شب بنه کاره بود جمالی سید شیرازی گفته بود اِجلِس قد املک
فَلمّا جلسَ اَخَذَ مِنْ وَرائه ما فی مَحَلّ رَأسِه واز جمله ابو طالب
نامی کرمانی رفسنجانی را ضربتی بر سرش زدند بقصد کشتن و بردن سرش شکست
ولی کمربندش سالم ماند

چهار شنبه پنجم محطه امروز بیر شیخ است چند چاه دارد گوارا است ولی
بواسطه کثافت اندکی بوی شتر میدهد بادهای گرم هم میوزد سه ساعت
بغروب مانده بنای رحیل و قیل و قال حمله دار و بعیر است پنج ساعت از
شب گذشته وارد بمحطه بیر حسان شدند بسیار تلخ میکند دبی موقع بار می نمایند
و فرود می آیند در این وقت شب کسی جرات نمی کند از دستبرد
سارقین قدمی بیرون نهد آبار اینجا آبش گوارا است

پنجشنبه ششم مقوم قافله ما شاگرد بواسطه کسالت و نزدیکی اجلش امروز میرود
ساربان ها که حامد است محض محبت و احسان که در حق او شده اظهار دوستی
با اهلبیت عصمت مینماید میگوید عیالی دارم تقریب دو سال است نتوانسته ام کاری
نمایم دعائی بدهید و از اینجا مرخص نمائید بروم حمراء با شاگرد در مدینه سیر سیم بعد از

نکت عنه بشما عبد الله عم خود را آورد پیش او را بدست ما داد و بسیار سفارش نمود
با وکه انا و ایاهم سواء وابغی منك مو الاتهم اول ظهر آنها بطرف حمرا رفتند
و زوار بطرف مقصود و این یکدو منزل از دو طرف کوه و دره و تنگه است کاهی
شکاف بهم کر سنجور در جناب سید المجتهدین فریاد می کنند فتحوا و وسعوا رحمکم الله
روز جمعه هفتم اول طلوع فجر بمحطه خلص رسیدند هوا روشن نبود تا جمع آوری اسباب
می نمودند ابریق برای تجدید وضو برداشتم شش قدم دور نشده که فریاد عبد الله از
عقب سر من بلند شد یا شیخ قدامک قدامک ملتفت شدم سه نفر هستند در کمین
که تا من زمین منشینم ضربتی بزنند بگمان آنکه علی آباد هم دهی است عبد الرحمن
سودانی که کاهی در حق او اداری میشد با تفنگ رسید دزدها فرار نمودند
از طرف دیگر قافله هم بعضی میخواستند دستبردی بزنند توفیق نیافتند این
منزل آبش گوارا است و روپیه را از این بعد مبلغ پانزده قروش حساب
می نمایند در مکه و جده سیزده بوده سایر مسکوکات هم تفاوت و صرف می نماید
سه ساعت بغروب مانده سیر و در این مرحله نیز بعضی دره و تنگه دارد جناب
مجتهد ما فریاد می نمایند بجمال خود یا عسفان و یا کلب ادرج فانی خائف عن السقوط والهبوط
شنبه هشتم بمحطه عار رسیدند بواسطه سختی راه و زحمت بحتی دو از آفتاب گذشته

فرود آمدند از لوازم آبادی عاری و خالی است مگر آب مطر غدیر و چند
خانوار هستند و دو چاه دارند حتی حشیش برای بعیر ممکن نمیشود از خارج می آورند چهار
ساعت بغروب مانده شد رحال شد چون در بین الحرمین نهایت ناامنی است
هر گاه خیرمندی خداوند توفیق باو بدهد نه کاروان سرای وسیع در
منازل بسازند و در هر کاروانسرا چند خانه و همان اعراب اطراف را
در آن خانها منزل دهند بسیار خاصیت بزرگ دارد یکی آنکه جمیع این منازل
آباد و دهکده های خوب میشود چنانکه خان شور بین نجف و کربلا بسیار ده خوبی
کم کم شده و دیگر آنکه رفته رفته طریق رعیتی و زراعت را این اشرار بادیه پیشه
میکنند سیم آنکه حجاج با آسودگی عبور و مرور مینمایند فایده عمده برای سلطان است
که میگویند خادم الحرمین اند توفیق خدمت می یابند و مملکت آباد و بر اشرار
استیلا خواهند یافت اما از آنجا که وکلای دولت عثمانی همواره در خرابی
ملک آبادی خود را یافته اند خود اقدام ندارند سهل است هر گاه کسان اجنبی
حسبة لله بخواهند خیراتی بسازند و مساوی مخارج آن بنا با منشای دولت از
قاضی و مفتی و شریف و قایم مقام و پاشا و وزیر اوقاف باید تعارف
نمایند تا اذن حاصل شود و الا عذری می آورند چنانچه عمدة الاعاظم حاجی

عبد الحسین امین التجار شیرازی ساکن بمبئی زید عزه می گفتند که تعمیر و مرمتی در
بقعه متبرکه ائمه بقیع سلام الله علیهم بنحو استم شود و آن قدر منظور که معمار دیده
بود از آغایان مدینه گرفته تا قاضی و پاشا تعارف گرفتند و اذن دادند از
آن طرف اگر انگلستانی بخواهد در ملک اسلام کلیسا بسازند همان آن حکم میدهند
مصلحت است ولی تاخیر در ملکت خود شان کسی بناید صلاح نمیدانند که با ایرا
چنانکه جناب اجل اکرم وزیر اعظم امین السلطان ادام الله اقباله در چند
سال قبل بنای ساختن صحن برای بقعه متبرکه حضرت مجتبی سلام الله علیه داشتند
وکلا صلاح ندیدند و عذر های بدتر از گناه آوردند و حال آنکه بعلاوه فیض اخروی
چه قدرها فایده باهل مدینه میرسید لیکن فلان جزیره را مصلحت است
نبخشند خلاصه اول طلوع فجر از محاذات مسجد شجره گذشتند
یکشنبه نهم و یوم تاسوعا است دو ساعت از آفتاب گذشته بحمد الله والمنه
بشرف زیارت آستان ملائک پاسبان جناب ختمی مرتبت صلوات الله
علیه واصل شد در محله نخاوله منزلی گرفته مدینه طیبه را گویند از اقلیم دوم است
در دامنه واقع شده و اسم اصلی او یثرب بفتح یا و کسر را بوده در مجمع میفرماید
یثرب بیاء الغایب اسم رجل من العمالقة و هو الذی بنی مدینة النبی فسمیت

باسم بانیها و بهمین نام باقی بود تا ظهور رایت اسلام حضرت رسول مکروه شمردند
این اسم را غیره النبی فقال بل هی طابة چون متضمن معنی تثریب و توبیخ و التعییر است
یقال ثرب علیه یثرب من باب ضرب یضرب ای عیب و لام و در اشتقاق
مدینه بعضی از مدن میدانند بنابراین وزن فعیله است من مدن بالمکان
ای اقام و بعضی از دان گرفته اند ای ملک در این صورت مفعله میشود و میم
زائد است و جمع او مداین با همزه است و بنابر قول اول وزنش فعائل
میشود و بنابر ثانی مفاعل می آید و نیز جمع او مدن بضمتین و مدن بسکون آمده
در مجمع میفرماید و یجمع ایضا علی مُدُن و مُدْن بالتخفیف و التثقیل و چون مدینه
اسم مشترک است لهذا در نسبت محض امتیاز تفرقه گذاشته شده در مدینه
رسول میگویند مدنی و در مدینه منصور گفته اند مدینی و مداین کسری مداینی مدینه
طیبه را سوری استوار از قدیم میباشد و بواسطه ضیق مکان حصن جدید
وسیعی از دو سمت قلعه پیش ساخته اند و باغات بسیار دارد رطب و انار و بعضی
میوه هم ممتاز غلات و حبوبات آنجا بیشتر از دریا وارد میشود از ینبع منبوع
سه مرحله مسافت است غالب بساتین و خضراوات از آبار و امطار شرب مینمایند
آب خوراک گوارا از قنات و کاریز است ولی مثل مکه معظمه روی زمین جاری

میست مگر در باغات اُحد جاری می شود عمارات و حمامات خوب دارد
تمام آن زمین عرش مکین از مقدم خاتم النبیین صلعم مشاهد و معابد و مساجد
است ولی بر حسب ظاهر سی مسجد و هفت چاه که از آب آنها جناب رسول صلعم
وضو ساخته و آشامیده و چهل مشهد است و این ضعیف در هر روزی
که باین امکنه مشرف شده آنچه مناسب اقتضا نمود می نویسد و چون بعضی
از ضعف عقیده و برخی محض دون همتی در تشرف مدینه مسامحه مینمایند و جمعی
مخصوص برای اکتساب معیشت و قصد اذیت زوار می آیند لهذا برای
تشویق احیا مضمون بعض اخبار و شمه از آداب دخول حرم رسول مختار را
مینگارد قال صلعم مَنْ زَارَنِی بَعْدَ وَفَاتِی فَکَاَنَّمَا زَارَنِی فِی حَیَاتِی و
قال صلعم مَنْ جَائَنِی زَائِرًا لَایَهُمُّهُ اِلَّا زِیَارَتِی کَانَ حَقًّا عَلَی اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ
اَنْ اَکُونَ لَهٗ شَفِیعًا و قال صلعم مَنْ وَجَدَ سِعَةً وَلَمْ یَفِدْ اِلَیَّ فَقَدْ جَفَانِی
و چنانکه گفته اند الزِّیَارَةُ حُضُورُ الزَّائِرِ عِنْدَ الْمَزُورِ و حضور یا بقلب است
یا بقالب بلکه قالب تابع قلب است که فرموده لَوْ خَشَعَ قَلْبُهٗ لَخَشَعَ
جَوَارِحُهٗ و اقل درجه حضور قلب را مثل زده اند بآنکه اگر سلطان در قصری
نشسته باشد و بدانند مردم که پادشاه بر آنها نگران است و هر چند او را نبینند چگونه

طوعًا و کرهًا مؤدب در کمال خضوع و خشوع می ایستند و جمیعًا حواس خود را جمع
و هم خود را واحد مینمایند که شاید از مصدر جلال خطابی و عتابی یا انعام و اکرامی
فرماید غافل نباشند یا حرکتی ننمایند که شاه را ناپسند آید پس متذکر باید بود که
خدمت سلطان الانبیاء میرسد و اوامر و نواهی فرموده اندیشه باید نمود
که امتثال نموده یا باهمال گذرانیده پادشاه علیم و خبیر است و واقف
عما فی الضمیر دل نگهدارید ای بی حاصلان در حضور حضرت صاحبدلان
قبل از دخول بمدینه علم از آلایش کثرات دل را بعبرات بشوی و بصلوات بر
حضرتش متجلی نمای و دیده سر بر سورش افکند با لسان سر بخوان اَللّٰهُمَّ هٰذَا
حَرَمُ رَسُولِكَ فَاجْعَلْهُ لِی وِقَایَةً مِنَ النَّارِ وَ اَمَانًا مِنَ الْعَذَابِ
وَ سُوْءِ الْحِسَابِ و نزدیک چاه حره بایستند و غسل نمایند سنت است
و این موضع یکی از حدود حرم محترم و صید در او نمودن محرم است چنانکه در
خبر رسیده وَ حَرَّمَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهٖ مِنَ الْمَدِینَةِ
مِنَ الصَّیْدِ مَا بَیْنَ لَابَتَیْهَا قُلْتُ وَ مَا لَابَتَاهَا قَالَ مَا اَحَاطَتْ بِهِ
الْحَرَّتَانِ وَ فِی الْمَجْمَعِ هُمَا حَرَّةُ وَاقِمٍ وَ حَرَّةُ لَیْلَی بِقُرْبِ الْمَدِینَةِ و الحره بالفتح
و التشدید ارض ذات احجار سود و یوم الحره معروف و آن روزی بود از ماه ذی الحجه

سال شصت و سه از هجرت یزید ابن معاویه لشکرش اهل مدینه را قتل و غارت
نمودند و بعد از آن هلاک شد یزید و نیز در مجمع در لغه لوب بعد از ذکر حدیث مذکور
بتغییر فی الجمله عبارت خبر سیفر باید لابتا المدینة حرتان عظیمتان یکتنفانها
واللابة هی الحرة ذات الحجارة السود قد البستها لکثرتها وجمعها لابات
وهی الحرار وان اکثرت فهی اللاب واللوب وفی الخبر ما معنی لابتیها
قال ما احاطت به الحرار وفی اخر ما بین لابتیها قال ما بین الصودین
الی الثنیة وفی اخر ما بین ظل عائر الی وعیر ومعنی الکل واحد ومراد از صورین ثل
دو کوه است بر اطراف مدینه نام یکی عائر و دیگری وعیر نام دارد و
بعد از اتمام غسل پاکیزه تر جامه خود را بپوشند و با آرام دل و جان از باب ولایت
علم داخل شوند بباب السلام میرسند بخوانند بسم الله و بالله و علی ملة
رسول الله ص رب ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق
واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا و ارد مسجد گردند و مسجد بکسر جیم و فتح رسیده
و قاعده از فرا که یکی از علمای نحو است نقل شده که هر لفظ عین الفعل ماضی او مفتوح
و عین مضارع مضموم باشد مانند دخل یدخل اسم یا مصدر مفعل بفتح بباشد و فرق
در مصدر و اسم نیست مگر و چند کلمه که محض امتیاز اسم از مصدر کسر را علامت

اسم گذاشته اند و از ین جمله است مسجد و مطلع و مغرب و مشرق و مجزر و مسکن و مسقط
و مفرق و مرفق و منبت و منسک و تجویز فتح را نیز نموده هر چند که نشنیده باشند
و هرگاه عین الفعل ماضی مفتوح و مضارع مکسور باشد چون جلس یجلس مصدر را بالفتح
گویند و موضع را بالکسر مثلاً هرگاه نزول مراد باشد گویند نزل منزلا بالفتح و اگر
مقصود موضع باشد میگویند هذا منزله بالکسر از بهترین مساجد عالم ملک
و شهادة مسجدین است یعنی مسجد مکه و مدینه و احترام این دو مسجد زیاده از سایر
مساجد است چنانکه عبور از ین دو مسجد در حالت مخصوص حرام است و
در سایر مکروه و مسجد را گفته اند یعنی مبیت الصلوة و نماز در مسجد رسول صلعم را
بروایت ابن عباس فضیلت ده هزار نماز است و در مسجد اقصی هزار و در مسجد
الحرام صد هزار و در خبر دیگر است قال صلعم صلوة فی مسجدی هذا
خیر من الف صلوة فیما سواه الا المسجد الحرام فان الصلوة فیه خیر من الصلوة فی مسجدی
و چون تغییر و تعمیر یافته و مسجدان را بزرگتر نموده اند ملاحظه مسجد مخصوص زمان آن
حضرت را نمانید در همه حال پس بیایند باسطوانه ابی لبابه و او را اسطوانه توبه نیز
نام نهاده اند و ابولبابه بضم لام و تخفیف باء موحده اسمش رفاعه ابن منذر نقیب
بوده و خود را باسطوانه مسجد بست حتی نزل عذره من السماء و از ین سبب آن اسطوانه

معروف بابی لبابه و توبه شده و محاذات است بباب توبه که حال متصل
بشباک روضه مقدسه شده آن در توبه و چون بفاصله بیت و منبر که جزو مسجد شده
رسد ملتفت باید بود میفرماید مابین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنّة
و در شرقی مسجد خانه و محل قبر حضرتش نمایان است نهایت خضوع و خشوع و حضور
قلب لازم است یک چشم زدن غافل از آن ماه نباشید شاید که نگاهی
کند آگاه نباشید تا حقیقة روضة من ریاض الجنه بر آن ظاهر گردد نقل
از اویس قرنی نموده اند حَجّ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ فَلَمَّا وَقَفَ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ قِيلَ
لَهُ هٰذَا قَبْرُ النَّبِيِّ فَغُشِيَ عَلَيْهِ خلاصه مسجد آن حضرت قریب بوسط آن سور اتفاق
افتاده و از سلاطین عظام تعمیرات و تغییرات و ازدیادها بیان و بزیدیان خرابی
یافته و در این سنه که عشر اول محرم الحرام ۱۳۰۶ هجری است توفیق رفیق این
ضعیف معصوم شریف گردیده آثار و بنای آن مسجد و روضه متبرکه مشاهده نموده
مجملی مینویسد بنای حالیه از سلطان عبد المجید خان لباس تجدید پوشیده
و مبلغ بسیاری مخارج نموده اند و الحق بنای ممتاز و آثار بزرگی یادگار گذاشته
ابواب مسجد پنج است از چوب ولی بطور خاتم نشان و نقل دارد باب مجیدی
که باسم خود سلطان مفتوح شده بسمت قبله باز می شود باب جبرئیل که باب

زبیرین است که محاذات با خانه جناب فاطمه و علی علیهما السلام واقع است
میگویند جبرئیل از آن در همیشه داخل میشده و چون علی باب علم و نبی شهر علم بود مقتضی جبرئیل
عقل همین است که از در شهر داخل شود و بهمین سبب میگویند جناب جبرئیل هر مرتبه
خدمت رسول صلعم میرسید دو بار امیر را زیارت مینمود و باب السلام و باب الرحمة الرّحمن
و باب النساء زنهای مدینه برای زیارت و جماعت از آن در داخل میشوند غالباً
منارهای مسجد نیز پنج است از همه اعظم و ارفع بطرف باب المجوب و قبله واقع است
کوچکتر بقرب باب الرحمة و السلام باقی در زوایای دیگر است و در این لیالی چراغان
بود اسمهای مناره رئیسیه سلیمانیه اشکلیه مناره باب الرحمن مناره باب السلام الرّحمة
میگویند مناره بزرگ مراتب فوقانی از چوب میباشد بنای تمام آن مسجد از سنگ است
و اسطوانها که عمود طاق و رواق است تقریباً دویست و شصت میشود بجز آنچه در جدار
آن نصب شده طاقهای رو بقبله که باب مجیدیه آنجا مفتوح شده دور دلیف ۲۲
سمت رو بمشرق الی حد شرک شبستان شه ردلیف ۳۰ باب رحمت و باب
سلام در این جانب مفتوح میشود رو بمغرب که باب النساء آنجا گشاده است دو
ردیف ۲۱ ردیف محاذات باب السلام ۸ از محاذات باب جبرئیل الی باب
الرحمه ۱۵ اطراف شبستان بسمت فضا ۱۴ از طرف باب النساء و باب الرحمة

دو ردیف یکی بصحن مسجد ۱۴ آنکه طرف شبستان است ۱۳ دو قطار داخل مسجد
و روضه ع ۲ دو ردیف از سمت محراب و روضه مطلا شده تا الصفه ۲۶ سه ردیف
که اسطوانهارا از سنگ مرمر و الوان مثل خاتم نموده و مطلا شده ۹ ۳ اسطوانهای
پیش روی روضه مطهره از اطاقی که بر سر درش بخط ثلث جلی نوشته اند یا حضرت
البلال حبشی ع ۱ آنچه متصل بروضه است ۲ اسطوانهای که سمت بالای سر که
از سنگ الوان مثل خاتم سازی نموده اند تا بمحراب و منبر ۲۷ در پشت شیخین ا
در اطراف خانه جناب رسول ع در خانه حضرت صدیقه که وصل بخانه پدر بزرگوار
اوست ۱ در فاصلهٔ اسطوانها بر یک سه لنتر آویخته مگر آنچه جار معلق است
و دو چهل چراغ خوب بفاصله یکی در قریب بالای سر و دیگر نزدیک محراب
بر زمین مسجد منصوبست و تمام سقف طاقها منقش شده و بین اساطین ده ذراع
فصل دارد و ارتفاع تقریبا چهارده میشود زمین مسجد را هنوز فرش سنگ
ننموده اند ریگهای سرخ رنگ ریخته اند شاید مقصودی در آن باشد در صحن مسجد
بطرف باب النساء باغچه دارد مشتمل بر دو نخل و بعضی گلهای صفا نیست در اطراف
صحن مسجد محاذات اسطوانها کتیبه مانند بطور دایره و سطح او برنگ سبز و بخط
ثلث جلی با طلا اسم جلاله و رسول و ثلاثه و اصحاب مانند ابی هریره و عشره معروفه

وائمه اثنا عشر را تمام موده با نوشته اند تا با امام دوازدهم باین عبارت
محمد المهدی رضی الله عنه و در چهار کنج اسامی چهار مذهب نوشته شده
در شبستان برابر محراب تختی بارتفاع دو ذرع با پایه اش بکمر چهار ستونی
که وصل بفضای مسجد میشود علامت محل اذان گفتن بلال میگویند است
و مؤذنین اذان نماز را روی او میگویند از طرف باب السلام تا بروضه مقدسه
شباکی از برنج بارتفاع یک ذرع کشیده که از رواق مسجد ممتاز است و بفاصله
برای عبور چند دریچه گشوده اند و در اوقات نماز می بندند علامت محرابی که جناب
رسول میگویند در آنجا نماز بجا می آوردند ساخته شده و بدو طرف او بسمت رواق
دو دریچه میباشد بالای یکی در بخط ثلث نوشته اند شَفَاعَتِی لِاَهْلِ الْکَبَائِرِ
مِنْ اُمَّتِی بر سر در دیگر نوشته اند شَفَاعَتِی یَوْمَ الْقِیَامَةِ حَقٌّ فَمَنْ لَمْ
یُؤْمِنْ بِهَا لَمْ یَکُنْ مِنْ اَهْلِهَا و در پشت آن محراب از سمت رواق بخط ثلث
لایقرء نوشته اند انشاء هذا المحراب المبارک الملک المظفر السلطان سلیمان شاه
ابن سلطان سلیم خان ابن سلطان بایزید خان اعز الله انصاره بمحمد و آله تاریخ
شهر جمادی الاول سنه ثمان و تسع مائه من هجرة النبویة انتهی بعضی ایراد نموده اند که صفت
جماد و مؤنث باید باشد و دیگری در حدیث صلوة فی مسجدی میگفت ابتدا

بنگره شده چهار شمع مومی بزرگ دو طرف دو محراب در شمعدانهای برنج که
هرساله با محمل معروف وپردهای ضرایح می آورند گذاشته ودر اوقات
صلواة شب روشن می نمایند نزدیک باب السّلام درب کوچکی است مسدود
بود این عبارت بر سر در او نوشته اند هذه خوخة سیّدنا ابی بکر الصّدّیق
رَضِیَ اللهُ عَنهُ وفی المجمع الخوخة بفتح معجمة اولی باب صغیر کالنّافذة
الکبیرة ینصب علیها باب والخوخة کوّة فی الجدار تؤدّ الضّوء
بعد از حکم رسول تمام درهای خانها را مسدود نمودند چنانکه در خبر است لا تبقی
خوخة الّا سُدّت الّا خوخة علیٍّ واوّل از همه خوخهٔ ابی بکر بسته شد نمیدانم
چرا علامت خوخهٔ علی علیه السلام را که باتفاق در زمان رسول باقی گذاشته محو
نموده اند وخوخهٔ ابی بکر که باتفاق حضرت رسول محو نمود باقی گذاشته اند واین خبر
جعلی را بر لوحی نوشته ومعلّق داشته اند که انّ حول العرش ستّین الف عالم
یستغفرون للمحبّ ابی بکر وعمر ویلعنون مبغض ابی بکر وعمر
وما محض تیمّن این حدیث متّفق علیه را که بعد از آنکه مردمان حسود بحضرت علی حسد بردند
درباب باقی بودن درب خانهٔ انجناب بمسجد نقل مینمائیم چون بغض وحسد بردن
خارجیان بشمع مبارک ختمی مرتبت رسید بمسجد تشریف آورده خطبه ادا نمود

درضمن آن سفر باید انَّ رِجالاً یحسدون فی انفسهم فی ان
اسکنت علیّاً فِی المسجِد والله ما اخرجتهم ولا اسکنته انّ
الله عزّ وجلّ اوحیٰ الی موسیٰ واخیه ان تبوّا لقومکما
بمصر بیوتاً واجعلوا بیوتکم قبلةً واقیموا الصّلوة وامر
موسیٰ ان لا یسکن مسجده ولا ینکح فیه ولا یدخله الّا هرون و
ذرّیّته وانّ علیّاً منّی بمنزلة هرون من موسیٰ وهو اخی دون
اهلی ولا یحلّ مسجدی لاحدٍ ان ینکح فیه النّساء الّا علیٌّ وذرّیّته فمن
ساءه فههنا واومیٰ بیده نحو الشّام خلاصه خانهٔ علی وفاطمه بخانهٔ رسول ص
اتّصال دارد واین اوقات بدور همه شباک برنج ممتازی نصب است
واندکی محوطهٔ خانهٔ علیؑ بقرب دو ذراع از شباک روضهٔ رسول کمتر است و
در وسط خانه جائی از بالا تا زمین آویخته وباطراف بقدر دو ذرع بارز است
بتفاوت بعضی گوشه‌ها دور میگویند از داخل روضه وجناب ختمی مرتبت
غنوده اند وپیش سوی مبارکش شمعدان طلا ومرصّع ومکلّل بجواهر بسیار بزرگ
گذاشته ودر شبها روشن می نمایند وقنادیل طلا معلّق است وبعضی چراغهای
دیگر آویزان است بدور مرقد مبارکش شب روشن می نمایند ومیگویند ابی بکر د

سر حضرت است بنحویکه سر او در محاذی منکب جناب رسول ص واقع شده و عمر
پشت سر ابی بکر بهمین نحو العلم عند الله و صدیقه طاهره در وسط خانه خود آثاری قبر
دارند و پوششی بروی او کشیده اند و شمع کافوری و بعضی جارها در روضه
حضرتش روشن میشود و دو در دارد که از روضه آن حضرت داخل ضریح پدر بزرگوارش
میشوند و بجز از دری که داخل ضریح فاطمه میشوند راهی دیگر معمول نیست و روضه رسول
اگر کسی راه بیابد اول بزیارت صدیقه مشرف میشوند از قرار روایتی که از
جناب رضا ع نقل شده چنین مینماید دُفِنَتْ فَاطِمَةُ فِی بَیْتِهَا فَلَمَّا زَادَتْ
بَنُو اُمَیَّةَ فِی الْمَسْجِدِ صَارَتْ فِی الْمَسْجِدِ وبحمد الله بهمت
درویشان هنگام غروب و بردن شمع در روضه بتغییر لباس بشرف آستان
بوسی شاه ایشان سر را قدم نموده بار یافتم و این بیت بیغما وقت تلثیم بخاطر
رسید روم بجلد سک پاسبان که گاه بگاهی کر بغلطه پایم بر آستان توراهی
سلامی از جانب دوستان و شیعیانش عرض نمود و تبری از اعدا و غاصبین
حق بجای آورده و بسیار عجب است صاحب خانه را منع نمایند و بدون
حق دیگران را بگذارند و حرمت رسول ص را نگاه ندارند سنائی علیه الرحمه
چه خوب فرموده حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن وَوُلِدَتْ عَلَیْهَا

۲۰۲/ صلام

سلام الله بعد المبعث بخمس سنین و سمیت فاطمة لانها فطمت شیعتها
من النار و فطم اعدائها عن حبها و توفیت و لها ثمان عشرة سنة
و خمسة و سبعون یوما و عاشت بعد ابیها خمسة و سبعین یوما الا تری کاشره و لا ضاحکه
خداوند بحق فاطمه ما ها را از شفاعت فاطمه محروم نفرماید نماز مغرب و عشا را
در مسجد خوانده و بمنزل رفت و مؤمنین تا بصبح بتعزیه داری و سینه زدن
مشغول شدند و الحمد لله رب العالمین
یوم الاثنین دهم روز عاشورا یوم تبرکت به بنو امیة بقتل الحسین ع
سنة ء روفی الحدیث یوم یتشأم به الاسلام یوم عاشوراء
جناب سید المجتهدین سؤال فرمود که المقول یوم الجمعة او الاثنین چه معنی دارد
و حال آنکه روز جمعه بوده فقیر عرض نمود دو سه وجه دارد آنچه خوشتر مینماید آنستکه
مقصود از یوم الاثنین روز سقیفه بنی ساعده باشد در واقع سبب غصب آل
رسول و اسباب قتل شبل بتول آن روز شد که مجله را منافقین تمام نمودند و معاهده
خلاف فرموده رسول نمودند و السقیفة فعیلة بمعنی مفعولة و هی سقیفة
لها سعف کانت لجمع الانصار و دارند و تهم لفصل القضایا بعد از ساعتی
از روز بر آمده بعزم زیارت ائمه بقیع صلوات الله علیهم رفتیم و در ضمن انعام

مرسوم خدام را گرفتند و مشرف شدیم زیارت جامعه کبیره را از جانب دوستان
نیابت نموده خواندم این شعر را بر لوحی معلق دیدم اثری دارد نقل شد وَحُطِّ فی
بابنا ما شئت مِن ثقل وکُلّ شئی تری صَعْبًا یهُون بِنا وبقیع مکان
متسع را گویند و بعضی قید نموده اند که در او درختی باشد یا بیخ درخت و باین سبب
قبرستان مدینه را بقیع الغرقد گفته اند و متصل است بسور مدینه و دروازه
که بآنجا باز میشود باب الاموات میگویند و باب الجنایز و غرقد بفتح معجمه و سکون
راء مانند مرقد شجر من شجر العضا وهی بالقصر شجر ذو شوك وخشبه من اصلب
الخشب وفحمه صلابة و بعضی ترجمه غضا را درخت تاق نوشته اند و ظاهرا درختی
که صدیقه طاهره بعد از مفارقت جناب پدر روزها در سایه او می نشستند در
بقیع بوده چنانکه بیت الاحزانهم آنجاست خلاصه قبرستان عبرت انگیز و
گورستان وحشت آمیزی است اطرافش باغات نخیلات بسیار و بساتین
متصل میشود باحد و از یکطرف بقبا و از معارف در آن قبرستان الی ما شاء الله کرده
مدفون گشته اند و اشاره باعیان آنها نماید از برای حصار بقیع دو در نصب
نموده اند یکی محاذات بقعه متبرکه ائمه ع و غالبا مسدود است و یکی بدروازه
شهر نزدیک است و سنگ بزرگی بر سر در این باب بخط نستعلیق خوشی نوشته

وحجاری شده تاریخ تعمیر بقاع آنجا و سایر اطراف مدینه مشرفه را این نظم
درآورده و در بالای سر هر بقعه اسم صاحب بقعه را منظوما بر سنگ
محجر نموده اند و تبرکی گفته بر سر در بقیع قصیده و طولانی نوشته اند اکتفا نماید
بشعر اخیر که سال التعمیر و نام سلطان و ناظم معلوم میشود شفیع
اوله ساکه عزت بقاده بو تاریخ بقیع ایتدی معلی بنای شه محمود سنه ۱۲۳۳
وارد بقیع میشود بدست راست مسجد پوشیده ایست مانند طاق بر سر
او نوشته اند هذا مسجد ابی ابن کعب صلی فیه النبی ص غیر مرة و بقعه ائمه
بقیع جناب امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق
صلوات الله علیهم در یک ضریح میباشند میگویند عباس بن عبد المطلب
آنجا مدفون است ع و آثاری در آن بقعه در پیش روی ائمه بطرف دیوار مانند
شاه نشین ضریح و پرده دارد میگویند جناب صدیقه طاهره علیها
سلام الله مدفون هستند چنانکه در بیت الاحزانهم احتمال داده اند و این
کلمات بر سر در و چند شعر ترکی نقش است هذا قبة حضرة عباس واهل البیت
رضی الله عنهم یا پلوب قبر پاک عم نبی اهل بیت الیه قبله کی
استیناس پادشاه جهانه یاور اوله سید الناس حضرة عباس

واطراف بیرون بقعه بعضی از معارف علماء اثنا عشری دفن شده اند من جمله
مرحوم شیخ ابو القاسم شیخ الاسلام فارس لطرف در بالای سر ائمه مدفون
شده اند و مرحوم شیخ از جملهٔ اشخاص جلیل و علمای نبیل بودند و در سالی که بحج
مشرف میشدند در شیراز خدمت رسیدم بعد از فراغ از اعمال حج و زیارت
رسول ص بسن هشتاد و اندی در آن مکان شریف تمکن یافتند و جناب شیخ
الاسلام حالیه خلف الصدق ایشان الحال در شیراز و اعتبار محکمهٔ شرعیه
ایشان را احدی ندارد و در همان سال در خدمت پدر عالیمقام بزیارت
بیت الله مشرف شده اند و الحق در نجابت و درست کاری ممتاز در فارس
کمتر کسی بقدر ایشان املاک دارد و بهمین واسطه چشم داشت بحقوق مردم ندارد
و رشوه از احدی تا بحال شنیده نشده گرفته باشند خداوند توفیق بدهد که
آقا شیخ محمد طاهر عرب و بعضی آقایان دیگر موقوف کنند و حکم ناحق دست
کسی ندهند و دیگر مرحوم شیخ احمد احسائی در مقابل بیت الاحزان متصل بدیوار
بقعه حضرت حسن ع مدفون شده و شباکی از آهن بدور سنگ کشیده اند بر سنگ
مزار طرف بالای سرش این کلمات نقش است بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
لِزَیْنِ الدِّینِ اَحْمَدَ نُورُ فَضْلٍ تضیئ به القلوب المدلهمه یُرِیْدُ

الحاسدون

اَلْحَاسِدُوْنَ لِیُطْفِؤُهُ وَیَأْبَی اللهُ اِلَّا اَنْ یُتِمَّهُ و در لوحی که روی
مزارش انداخته اند تفاصیلی نوشته اند و شعری که ماده تاریخ او است نقل میشود
قَدْ سَئَلْتُ الْفِکْرَ عَنْ تَارِیْخِهِ یَوْمًا فَاَنْشَدَ فُزْتَ بِالْفِرْدَوْسِ فَوْزًا یَابْنَ زَیْنِ الدِّیْنِ اَحْمَدْ
بقعه بنات رسول الله ص هم آنجا است و اسامی همه را بر سر در نوشته اند
زوجات آنحضرت هم آنچه در مدینه وفات یافته اند در یک بقعه می باشند
و میگویند عایشه محترمه هم آنجا در همان بقعه است ولی بسیار بعید است چرا که
رفتن او بشام محقق است و در آن سفر باز گشت ننمود چنانکه نقل شد که حال
المؤمنین ام المؤمنین را در شام در چاهی که ترتیب داده بود بمصرف
رسانید و معدوم الاثر شد و محمل بی صاحب او را معاویه محض اشتباه
برداشت و بنای ناله و شیون گذاشت و هر قدر تفحص نمودند دیده
نشد هر ساله حاج شامی شبیه محملی می آورند بمکه و مدینه و مصر یهم محملی دارند بعضی
سالها در سر تقدیم و تأخیر نزاعی داشتند در هر حال زن مخدره بوده و
شجاع و دلاور و عفت او میگویند زیاد بود چنانکه در سر جنازهٔ حسن بسیار
شرم ننمود و نگذاشت در خانه جدش دفن نمایند و در مسئله افک حسان صاحب
تاریخ خمیس از خود عفیفه نقل صحیح مینماید و از نزاع با امیر المؤمنین هم توبه نموده

و بقعه ابراهیم ابن النبی ع برسر دراو چند شعری ترکی است یک مصرع او وفات
نقل میشود شهزاده سلطان رسل ابراهیم جناب عقیل هم بقعه دارند
چند شعری برسر در ترکیست یکی از انها اینست قبه حضرت عقیلی کورن
صاحب انتباه و عقل و دها دو قبه وصل یکدیگر یکی از مالک بن انس که
مذهب مالکی باو منسوب است و دیگری از نافع که از قرآء معروفست در آخر
قبرستان بقیع که سابقا جزو قبرستان است جناب موسی بن عمران بوده
ذو النورین آثاری باسم دارند سابقا دیوار بقیع فاصله بود بعد ازین تعمیر و قبه
دیوار را برداشته اند و جزو بقیع نموده اند در محاذات قبه عثمان قبه ایست
برسر درش این کلمه نوشته هذه قبة حضرة حلیمة السعدیه رضی الله عنها
و این دو بیت نوشته اند یاپلدی مرضیه فخر عالمه قبه حلیمه حضرته
قیلدی پادشه حرمت که ذاتی درشرف دودمان سعدیه بود مجدده اول
بکندرن خدمت در آخر البقیع بسمت باغات دو کوچه فاصل میشود دو قبه
است نزدیک بهم یکی که موخر است برسر درش نوشته هذا قبة سعید الخدری
رضی الله عنه و ترکی دو بیت بر سنگ نقش است قبه نور سعید الخدری
اولدی رشک حرم چرخ نهم بریری یاوراوله پادشه رضی الله تعالی عنهم

قبه مقدم متعلق است بحضرة طاهره مطهره فاطمه بنت اسد و زوجه اسد
و والدة اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب ع وسُمِّيَتْ بِذٰلِكَ لِاَنَّ اللّٰهَ
تَعَالٰی فَطَمَهَا بِالْعِلْمِ وَمِنَ الطَّمْثِ كَانَتْ اَوَّلَ امْرَاَةٍ هَاجَرَتْ مَعَ رَسُوْلِ
اللّٰهِ ص مِنْ مَكَّةَ اِلَی الْمَدِيْنَةِ عَلٰی قَدَمَيْهَا وَكَانَتْ مِنْ اَبَرِّ النَّاسِ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ
وَرُوِيَ اَنَّهَا لَمَّا مَاتَتْ اَلْبَسَهَا رَسُوْلُ اللّٰهِ قَمِيْصَهُ وَاضْطَجَعَ فِيْ قَبْرِهَا
فَقَالُوْا يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ مَا رَاَيْنَاكَ صَنَعْتَ مَا صَنَعْتَ بِهٰذِهِ فَقَالَ اِنَّهُ
لَمْ يَكُنْ اَحَدٌ بَعْدَ اَبِيْطَالِبٍ اَبَرَّ بِيْ مِنْهَا وَاِنَّمَا اَلْبَسْتُهَا قَمِيْصِيْ لِتَكْتَسِيَ
مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ وَاضْطَجَعْتُ مَعَهَا لِيُهَوَّنَ عَلَيْهَا
و برسر در بقعه متبرکه این عبارت و اشعار ترکی منقوش است هذه قبة الوالدة
المحترمة حضرة علی رضی الله عنه یاپدی بو قبه پرنوری شهنشاه جهان دست
عدو الله او لمشدی مقدم ویران تجلّی ذیشانی یاوراید اول پادشه
فاطمه بنت اسد مادر شیر یزدان از طرف دست راست هنگام
خروج از بقیع بقعه ایست میگویند عمات نبی ص دفن شده اند در وقت دخول
از دروازه جنابز بدست چپ صحن و قبه با روح بزرگیست میگویند از جناب
اسمعیل ابن امام جعفر الصادق علیهما السلام است و شاید در ذکر سلسله طریقت

طایفه اسمعیلیه بمناسبتی بنایی از انجناب نشود انشاء الله نزدیک باب السلام
صحن کوچک و بقعه مختصری از جناب عبد الله بن عبد المطلب صلوات الله علیهما
است که در آنجا میگویند مدفون شده اند و نقل و توفی عبد الله بن عبد المطلب
بالمدینه و رسول الله ص ابن شهرین بعضی کلمات و ابیات ترکی بر لوح سر مزارش
نقش شده این دو بیت نقل میشود قبر پاک والد شاه رسل در بو مقام
فضل حق سلطان محمود که بو خیر بر ری وصف اعمار مده پرتو جوهری
تاریخدر قبر پاکیزه مقام والد پیغمبری ۱۲۴۵ بعد از زیارت ائمه بقیع
و جناب عبد الله سلام الله علیهم بسیار متاسف و متالم بودم که ضمن قبریش
باید چراغ و بناهای رفیع داشته باشند جناب بتول و سبط رسول و پدر
بزرگوارش در شب چراغی نداشته باشند و آثار کهنه و بنای مختصری داشته
باشند فلک یا دهر خیر الحاج آقا ملا محمد جهرمی که از اجله فضلا و مقدسین میباشند
بمناسبت این ابیات را خواندند مَرَرتُ عَلیٰ بالیات الخیام وَابکی علیها
بُکاءَ الحَمامِ کهن خیمهائی که سید اشتند در او سلمی و آل سلمی مقام ز آمد شد
باد اطنابشان گشته هم چون عمود لام ستونهای آن خیمه در زیر خاک
شکسته هم چون میم عظام بر آرامگاه غزالان شوخ وطن کرده کوران ناکسته ام

چراگاه کبک بهاری شده نشیمن که زاغ ناخوشخرام دو ساعت بغروب
مانده رفتیم در منزل معتمد السلطان حاجی سقاباشی در همان محله نخاوله چند باغچه و
عمارت خوبی است از آنجمله این منزل است از مرجان آغاست که یکی از آغایان
حرم نبوی است میگویند صد سال متجاوز دارد و بسیار صاحب املاک و متمول است
خلاصه مجلس تعزیه داری خوبی فراهم نموده اند و جمعیت مؤمنین در رفع لوای
مصائب حضرت امام حسین سلام الله علیه از عرب و عجم و ترک بسیار است
اسامی روضه خوانها عندلیب ملا حسین عرب بصراوی مداح درویشی است
بسیار خوش حالت قصیده از اعلیحضرت شاهنشاهی که در مصائب خامس
آل عبا فرموده اند از آن قصیده یکی از اول و یکی از اخیر محض تیمن می نویسد مطلع اینست
مامور شد ز حضرت دادار جبرئیل آمد بیاری شه بی یار جبرئیل مقطع اینست
پرواز گر کنی و بلوح و قلم رسی کن ثبت شعر ناصر قاجار جبرئیل بسیار مؤثر و
مبکی بود بعد از اختتام متفق الکلام دعای شاه اسلام پناه را گفتند و دوام
عمر و دولت اعلیحضرتش و امنای دربارش را از حق خواستند ساعتی از گذارشات
و حالات یکدیگر جویا شدیم در ضمن جناب حاجی شیخ صادق که از زهاد و
مجاورین عتبات و در زمره اهل علم هستند و با جناب سقاباشی آمده اند گفتند

دو شب قبل در عالم رویا دیدم که مشرف شده در آستان نبوی استدوار
که در زمرهٔ زائرین محسوب شده این عاصی حجاج حلبی روز پنجشنبه وارد شده
بودند و شامی روز شنبه از راه شرقی آمده اند بطریق همیشه و در راه لقاء صلاه
یکمنزل آب داشته اند و از دست سارقین امین بودند و تعداد دزدهای
حمل حلبی حدی ندارد محض تنبیه دو حکایت را می نویسد یکی آنکه در وقت
بار نمودن از منزلی نصف شب بوده بعضی محض حمایت شخص حاجی می آیند
یکتای یخدان را میبرند نزدیک جمل صاحب یخدان هم با آدم خودتای دیگر را
میبرند احدی را اندیدند دیگری میگفت خوابیده بودم و خرج در زیر سرم بود
دیدم کسی پای مرا حرکت داد برخواستم خرج را بردند و بی خرجی ماندم تقریبا
از حلبیها پنج هزار لیرا برده اند بعضی می گفتند در راه مدینه تا سه منزل بعد
چون خاک امیر جبل نیست عبدالرحمن با عکام و برخی حمله داران سازشی دارند
وعدهٔ جمالان خود امیر دزدی مینمایند و در واقع سبب مبلغ چهار صد و
پنجاه لیرا گرفتن شهبندر جده و جناب معین الملک است از عبدالرحمن والعلم
عندالله اما حضرات شامی و مصری از وادی لیمو یکمنزل که دور شده بودند
دنباله قافله آنها را بریده بودند و دستبردی زده بودند بعد از اطلاع سربازان

وعساکر با توپ می آیند اعرابی که این تعدی را نموده بودند تنبیه مینمایند و قریب
چهارده نفر از سارقین رو بدار اجرا میروند و دو شیخ آنها دستگیر و باین سبب مصرییها
دو روز بعد از همه وارد مدینه مشرفه شده اند دو ساعت از شب گذشته
حاجی میرزا علی اکبر حکیم باشی مجلس تعزیه داری فراهم آورده اند در همسایگی
ساعتی العیض ان محضر رسیده انجمن احباب بود مقرب الخاقان حاجی میرزا
حسن خان پور پر نور جناب صدیق الملک هم تشریف داشتند صبح را
بمنزل خودشان دعوت برای استماع ذکر مصائب نمودند از علمای اعلام
حاجی سید محمد طاهر دام افضاله بودند و حاجی سید آقای قمی و جمعیت
نخاوله که همگی بیرون مدینه در حصار جدید منزل دارند دو هزار نفر میشوند و تمام
محب آل ابی طالب و شیعیان اسدالله الغالب میباشند بازوار ایرانی
کمال الفت را دارند غالب فقیر میباشند ریش سفید آنها شیخ محمد حمزه شیخ
عبدالرحیم درویش هر گاه بقدر مقدور هر کس مشرف شود اعانت نماید بسیار
بموقع است گاهی که اتفاق صحبت با اهل نفاق افتاده جواب و سؤال
نغز و شیرین نموده اند ذکرش موقع ندارد وجه تسمیه آنها را ماخذ صحیحی ندیدم
از بعضی شنیدم نخاله بوده و واو زیاده است چون برای حمل نخل از خانها جمع

می نمودند باین اسم معروف شدند و نخاله بضم سبوس باشد و محتمل است اهل
موضعی که بین مکه و طایف میباشد و تا اش نخل با نخله بوده باشند چنانکه اهل
لغة ذکر کرده اند در صراح بطن نخله و در مجمع بطن نخل بین مکة و الطایف و ممکن است
از نخله بمعنی درخت خرما باشد و در نسبت نخلوی باشد چون تمام در امر فلاحت
اطلاع دارند و غالب بساتین از خود یا از دیگران ترتیب می نمایند و عام
از کثرت استعمال نخاوله می گویند

یوم الثلثاء دوازدهم است بحمد الله از زیارت جمال آستان امنای وحی
و تنزیل خستگی راه و زحمت جمّال و تعدیات شهبندرات رفع شده پس از
دشواری آسایش ناچار ولیکن آدمی را صبر باید زمین باغ و بستان را
بعشق باد نوروزی بباید ساخت با جوریکه از باد خزان آید دو ساعت
از آفتاب گذشته بر حسب مواعده بمجلس خان رفتیم باغچه و عمارت از سید صاحب فلست
و از اشخاص با مکنت و ثروت آن دیار است محفل با اثر و منزل خوش محضر و نیکو
منظری است جناب حاجی سقاباشی با اصحاب تشریف آوردند مؤمنین اعزام
بودند ذاکرین حدیث کسا را عنوان نمودند همگی فیضیاب شدیم بعد از اختتام
مجلس اغیار رفتند و اخیار بجز د سفره گسترده قرار گرفتند خلوت بمدعی سفره بی انتظا

کرده نامش از گندمی است که آدم صفی بر بهشت ترجیح داد گوشتش و لحم طیر مما
یشتهون بادنجانش حبه منا اهل البیت و رطبه جنیا تعریف رب انارش کی
نماید که معرفت ربش را حاصل نموده سرکه و پیازش آن مدح نماید که ا یعنی آز و
ترشروی اهل آز را چشیده باشد بسحاق اطعمه میفرماید پس از سی چله شد معلوم بر بسحاق
از معنی شراب عذبش من انهار در جامهای زرین مساق بدست ساقیان
سیمین ساق فَرَوحٌ و رَیحانٌ و جَنّةُ نَعیم غذای محبت صرف شد پس حمد
الهی و دعای حضرت ظل اللهی را گفتند بمقتضای شربه آنجا که باده خورد
خفتند و رفتند سر کار سماور چون دل صوفیان بذکر و جوش و خروش نمود
از خواب غفلت همگی بیادش بیدار و بگردش حلقه زدند حاجی مهدیخان پور سرکار
حاجی حسن خان بیست سه سال است با کسان ایشان از طهران همراه آمده ماشاء الله
شیرین کلام و با محبت مولاحظش نماید همگی را مشغول دارد حاجی زکی خان و حاجی
محمد باقرخان در رعایت احباب مواظبت تامی داشتند در آن میان حاجی ملا
احمد نامی از اهل سماوه و مرد ساده ایست سؤال نمود که این بیت چه معنی دارد
کاهی محمد شد الخ عرض نمود این مزخرفات کفریه را شما تفوه ننمائید و نسبتش را
بمردمان بزرگ ندهید جمعی مردمان اوباش محض عناد و لجاج با اهل حق مهملاتی

بردن کتاب مولوی علیه الرحمه بافته اند و مردم را بغلط انداخته چنانچه شخص
معروفی مثنوی ساخته و این بیت ازوست   پس رویدای خنکیها از پس من
گر بر نجین چرب گشته ریش من   دیگر گفته احتلام انبیا از پس بود الخ هرگز
روح مولانا خبر ندارد   شنیده ام مهمل بافی دیگر که در کتابش نوشته مرتبه هست
فوق مرتبه حق الیقین و آن مقام نامش برد الیقین است   و می نویسد که دارا این مقام
مخصوص سلسله مقطوعه ذهبیه است تحقیق باردی در این شعر مجهول نموده مثل
همان مرتبه بارده   بدنام کننده نکونامی چند   و تفصیل قطع این سلسله
قاضی نورالله در مجالس و بزرگان در تحقیقات خود نوشته اند از آیه مبارکه
لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ   پرسید و اشکال معروف را تقریر نمود گفتم قاضی
بیضاوی دو کلمه جواب داده چنین می گوید و تقدیم السِّنَةِ عَلَیْهِ وَقِیَاسُ
المُبَالَغَةِ عَکْسُهُ عَلَی تَرْتِیبِ الوُجُودِ انتهی   و شبیه این ایراد بر عبارت بعضی
فقها نموده اند که النَّوْمُ الغَالِبُ عَلَی الحَاسَّتَیْنِ را تفسیر بسامعه و باصره فرموده
و حال آنکه سامعه کافی بود یا آنکه مقدم دارند باصره را بر سامعه باعتبار
ترتیب وجودی که ابتدا نوم بسته ا وقوه باصره زودتر از همه از کار میافتد
آقای حاجی سید ابوجعفر که از زمره نیکان و دوستان جناب حاجی سید علی آقا سلمه الله هستند

میباشند با معتمد السلطان سقاباشی اصراری داشتند که باتفاق از راه جبل برویم
عرض شد دریائی با صحرائی اجتماع نشاید نمودن   که صحرائی میداند زبان اهل دریا را
حاجی میرزا ابراهیم بقا تخلص در آن حوزه غزلی خواندند و چون خطاب بتعلق بسید
کونین است از مطلع و مقطع مینی نقل شد   جز سر کوی تو دل پناه ندارد   گرچه بکوی تو
هیچ راه ندارد   وصف رخت را بقا نموده چو حافظ   روشنی طلعت تو ماه ندارد
دو ساعت بغروب مانده همگی با وضو و غسل بعزم زیارت حضرت ختمی مرتبت
وداع نموده بیرون آمدیم و قرار دادند فردا را بعزم زیارت شهدای احد اول
آفتاب حاضر باشند شب را برسم مستمری بنا هست تا مدینه مشرف باشیم
مجلس تعزیه داری ترک نشود انشاء الله

چهارشنبه دوازدهم و وفات جناب سید سجاد سلام الله علیه که در سال ۱۱۰
هجری واقع شده از دروازه احد که معروف بباب حمزه است پیاده بقصد زیارت
بیرون رفته جمعی هم مرکوب و برخی هم گاری کرایه نموده اند نیم فرسخ مسافت است
و تنها رفتن در خطر جناب حاجی شیخ عبدالحمید شیرازی موافقت نمودند
از طوایف مختلفه هم عبور و مرور مینمودند کوه احد شمال مدینه واقع شده در دامنه
باغات و نخیلات بسیار است و بواسطه ناامنی بعضی برج و باره خانهای

آن حول وحوش دارد کاریزی بقدر سه سنک آب جاری می کذرد و باغ
ومؤمنین برای زیارت غسل نموده داخل صحن جناب حمزه شده واقع آثار روح
وریحان نمایان بود ضریح منورش را زیارت نمودیم در مسجدی که باطراف
رواق حضرتش ساخته ومیکویند جناب رسول نماز خوانده دو رکعت نماز بجای
آورده بر سقف کتیبه این آیه کتیبه شده وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ
اللهِ اَمْوَاتاً بَلْ اَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ هرکز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما بعضی بر لوحی این اشعار را معروض
خدمتش داشته اند اِلَی شُهَدَاءِ الْحَقِّ بِالْحَقِّ قَدْ جِئْنَا وَفِی رَحْمِهِمْ
هٰذَا الْمُقَدَّسِ اَحْطَطْنَا قَصَدْنَاهُمْ فِی حَیِّهِمْ بِلْتَجِیهِمْ وَلَاسِیَّمَا عَمّ
الرَّسُولِ مَفْخَرُنَا حَبِیبُ رَسُولِ اللهِ نَاصِرُ دِینِهِ عَلَیْهِ اِلٰهُ الْعَرْشِ فِی الذِّکْرِ قَدْ اَثْنَا وکری حنین عرض نموده
جِئْنَاکَ یَا عَمَّ الرَّسُولِ وَصِنْوَهُ قَصْدَ الزِّیَادَةِ فَاحْتَفِلْ بِالْقَصْدِ

وَاسْئَلْ اِلٰهَکَ فِی اغْتِفَارِ ذُنُوبِنَا	شِیَمُ الْمَزُورِ قِیَامُهُ بِالْعَوْدِ
لُذْنَا بِجَانِبِکَ الْکَرِیمِ تَوَسُّلاً	وَکَذَا الْعَبِیدُ مَلَاذُهُمْ بِالسَّیِّدِ

در بالای سر جناب حمزه ضریح کوچکی است میکویند عقیل بن امیه مدفون است
بیرون از صحن ورواق جناب حمزه در ظهر آنجا حصاری بارتفاع یک ذرع

کشیده اند میکویند شهدای دیکر تمام آنجا آرمیده اند در دامنه کوه بقعه ایست
میکویند موضع شکستن دندان مبارک خاتم انبیاء است بفاصله سیصد قدم از
مدفن جناب حمزه بسمت مدینه بقعه وآثاری است میکویند مقتل آنحضرت سید الشهدا بوده ودر آن
اطراف بعضی مساجد دیکر ساخته اند خلاصه بعد از فراغت بقهوه خانه که نزد آستان
شهدا بود ساعتی بفراغت نشسته چای وغلیان صرف شد عود بشهر نمودیم لقمه
نانی با احباب واصحاب شریعتمآب سید المجتهدین تناول واز آنجمله آقای حاجی
سید عبد الوهاب که از نیکان استرآباد وشجاع وحلیم وکریم وخلق عظیم دارند ادام
الله توفیقاته واعظم درجاته بودند
پنجشنبه سیزدهم بعد از وظیفه شرفیابی حرم وروضه ائمه بقیع مسجد قبلتین
بنا شد برویم تقریبا فرسخی از شهر دور است ومسجد بنا بد رفت بین شمال ومغرب
مدینه واقع است نقل شده که جناب ختمی مرتبت هنکامی که در مکه بودند مواجه
کعبه نماز میخواندند بنحویکه محاذات می شد با بیت المقدس بعد از آنکه بمدینه هجرت
فرمودند بنا بر ملاحظات بجانب اقصی بهاره نماز بجای آوردی ومکنون خاطر
عاطر حضرتش این بود که کعبه قبلهٔ اجداد بزرکوار او بود وتالیف قلوب
با اهل کتاب می نمود ومدت شانزده ماه بهمین قسم کذشت تا پیش از قتال

بدر بدو ماه در ماه رجب بعد از زوال با اصحاب در مسجد بنی سلمه نماز ظهر میخواندند
دو رکعت خوانده بودند که گردید جناب رسول نبوی میزاب بجانب مسجد الحرام
و اصحاب از زن و مرد بهمان نحو توجه نمودند و آن مسجد نام نهاده شد به مسجد
قبلتین قال الله تبارک و تعالی قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ
قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بعضی گفته اند که کعبه فرموده چون حضرت
در مدینه بودند و برای بعید جهت کفایت نماید بعد از زوال حاجی محمد رحیم خان پسر
عبد الصمد خان سرتیپ ستم آبادی بمنزل آمدند که چون از راه جبل میروند با تفاق
حاجی سید محمد طاهر که از دریا میروند وداع نمایند در ضمن از سبب طغیان ترا که
صحبت در میان آمد اجمالاً آنکه بعضی حکام بی کفایت و طماع محض جلب منفعت
بین سرحد داران فساد می اندازند منجر بزحمت دولت میشود چنانکه بین ایلها در ابرا
نزاع انداختند و مبلغ سه هزار تومان ضرر و خسران بدولت وارد آوردند وداع
نموده رفتند و فردا بعد از نماز جمعه شامی و حلبی تماما میروند دوستان اول
شب در مجلس روضه خوانی حاضر شدند مجلس امشب متعلق بجناب شیخ است
روضه خوانها که هیچ نگاه بکتب اخبار و احادیث نمی نمایند دو نفر بودند
هر یک از دیگری بدتر خواندند یکی این شعر عجمی را خواند یقین دارم که در دل آرزوی

الخ دیگری خواند چه اینجا و چه شام و چه مدینه الخ تمام مجلس از این قبیل
اشعار خواندند و خجالت نکشیدند حقیقة صعود بر منبر نمودن در خور هر کس نیست تکیه
بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف حق جناب امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او
سلام الله علیهم را که غصب نمودند محراب و منبر بود و الا ولایت کلیه الهیه حضرتش را
احدی نمی تواند متحمل شود وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ ای علی و اولاده إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا
ای مظلوما مجهولا خلاصه آنکه هر کس بی رخصت از قبل شرع و بدون اهلیت صعود
بر منبر نماید مانند آنانند که رسول خدا در خواب دید از منبر او بالا میروند و نزمیند علمای
اعلام و نایب امام است نه هر که پر روئی و پر گوئی کند و مهلائی با خدا لایق باشد
هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست فرمود جلست مجلسا لا يجلسه الا ملك مقرب
او نبی مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه
جمعه چهاردهم بعد از تلثیم عتبه ائمه و تشرف بروضه نبویه علیهم سلام الله در مسجد
نماز میخواندم شیخ محمود جلال الدین و شیخ مصطفی ولد آن شیخ محمد طاهر من اخلاف
سلطان بایزید ابا عن جد مجاور مدینه طیبه شده اند نزد فقیر آمدند ادای حقوق دوستی
مودی بجا آمد شیخ مصطفی کتابی در دست داشت گفتم ای کتاب بیدک
یا شیخ فتح الکتاب و هو الفیة ابن مالک و بصفحة الیمنی هذا البیت مبتدأ زید

وَعَاذِرُ خِيرَهُ اِنْ قُلْتُ زَيْدٌ عَاذِرٌ مَنْ اَعْتَذر رشتهٔ سخن بدراز کشید از ادبیه به
تصوف سید بمنزل آمدیم در حین وداع برادر کوچک شیخ مصطفی خواهش نمود کتاب
سیوطی چاپ مرحوم ملا کاظم در صورت امکان برای ایشان بفرستم و باین طرف هم
نوشته شود خزینه دیوانه تجرانه فاعنده بایزیدی زاده مصطفی صبری از خداوند
مسئلت مینمایم توفیق عنایت بفرماید و فای بعهد شود و این خدمت انجام
پذیرفته بمنه وجوده جناب شریعتمآب حاجی سید محمد طاهر بواسطه گرمی هوا و
اندک کسالتی فرمود برویم در باغ سید صافی که نزدیک ما بود طبخ چای
بعهدهٔ حاجی آقا وهاب و حمل فرش و لوازم دیگر با خدام جای با صفا و
خوش هوا بود از رفقای رؤیاز دهم یادی نمودند و بمناسبت این شعر را سرودند
اَلَا اِنَّمَا الدُّنْيَا كَمَنْزِلِ رَاكِبٍ اَنَاخَ عَشِيًّا وَهُوَ فِي الصُّبْحِ رَاحِلُ دوستان
با محبت و لولیان با الفت و لاله رخان سبزخط و گلعذاران شیرین نمط
همگی از مهاجرت دل مشتاقان را بدام مفارقت افکنده کَأَنَّ قُلُوبَ
الطَّيْرِ رَطْبًا وَيَابِسًا لَدَى وَكْرِهَا الْعُنَّابُ وَالْحَشَفُ الْبَالِي حاصل دنیا
جمع است و تفریق کیست که در باغ جهان گلبنی پرورد و خار جفایش نخلد
اِنَّ السَّلَامَةَ مِنْهَا تَرْكُ مَا فِيهَا بعد از ساعتی جناب فضایل مآب حاجی آقا علی

طباطبائی عموزاده مرحوم عمدة العلماء العظام حاجی میرزا محمود بروجردی طاب ثراه
وارد شدند صحبتی نمودند همگی بسیار افسرده شدیم اجمالاً آنکه حاجی ابراهیم ساسانی
که از توابع دولت آباد ملایر است حمله دار جناب مشار الیه بوده و حیله در
کار نموده از بروجرد تا بمکه معظمه و مدینه طیبه الی النجف اشرف مبلغ چهار
صد و هشتاد و پنج تومان از ایشان گرفته و الحال ناپدید شده حیران و
سرگردان نه جای ماندن و نه پای رفتن بعلاوه این علیه ما علیه از شخص سقط فروشی
چهل کله قند خریده پولش را نداده و نزد رزازی برنج گرفته منزل ما را رهینه
داده اسباب زحمت و خجلت فراهم آمده حقیقةً این حمله دار هست
نمرودی و نامش بجهان ابراهیم خلاصه لابد این مردمان نجیب از بعضی که
شناسائی داشتند قرض نموده اند و براه شام میروند از خداوند عالم مسئلت مینمایم
بزودی بسلامت بوطن برسند و دین ایشان را ادا نمایند و دیگران عبرت بگیرند
خود را باختیار مجبور بمکاری و حمله دار ننمایند جائیکه با مثل اینگونه آقایان که از
محترمین و یا بروجرد همسایه هستند این نحو رفتار نمایند با ضعفا چه خواهند نمود
شخصی گفت بسمت جده فرار نموده و مبلغ بیست ریال بعلی بک ترجمان قونسل
خانه ایرانی پیشکش داده و از راه دریا رفته چون افسوس بر گذشته بیهوده بود

عنان منعطف و ظریفانه حکایتی در میان آوردند از آنجمله جناب حاجی فاضل علی
گفتند روزی در مقام ابراهیم نشسته بودم شخصی سؤال نمود نماز طواف را
چگونه نیت نمایم گفتم چه طوافی تعجب کرد گفت مگر چند قسم است تعداد و بیان
نمودم گفت یکمرتبه بمشتریهای خود آبی هر روی سنگهائی کشانم سید المجتهدین
فرمودند سالی در استرآباد شخصی از جماعت فیوج که ابوالجمع جناب شاطرباشی
بشیر الملک میباشند نزد من آمد که میخواهم بروم قبر خدا را زیارت نمایم
نصیحتش کردم که خداوند عالم حی قیوم است باید قبر رسول علیه السلام و
بیت الله الحرام را زیارت نمود وداع نمود و رفت پس از معاودت
و حاجی شده بملاقات آمد از حالات و گذارشات پرسیدم گفت
آقا چه بگم قبر خدا جهنم دره واقع شده دانستم نصیحت هنگام سفر نهایت
مؤثر شده نیمساعت بروز مانده جمع انجمن احباب بتفریق انجامید و هر عیالی
با رفیق خود توفیق زیارت یافتند و شب را در مجلس روضه که متعلق
بحاجی حسنعلی شیرازی بود تفریق جمع تبدل یافت

روز شنبه پانزدهم بعد از ادای فریضه بعزم زیارت مسجد قبا از دروازه
قبا که از جنوب مایل بمشرق است راجلا بیرون رفته اندکی نشستم با بعضی

عساکر که مستحفظ شهر و دروازه بودند صحبت نمودم گفتند تنها خالی از خطر نیست بلکه
با جمعیت هم احتیاط دارد از اتفاقا عساکر مصری با شریف میرفتند مدینه انجا موافقت
نمودم مرافقت نمودند اندکی از سور مدینه دور می شود نخلستان متصل است
تا مسجد در بین بعضی کوهها رعیتی از اعراب دارند از مدینه تا آنجا دو میل
مسافت است در مجمع میفرماید قبا بالضم القاف یقصر و یمد و لا ینصرف و یذکر و یؤنث
موضع بقرب المدینة المشرفة من جهة الجنوب نحو من میلین و هو المسجد الذی اسس
علی التقوی من اول یوم و فی تفسیر القاضی یعنی مسجد قبا اسسه رسول الله صلعم
و صلی فیه ایام مقامه بقبا و هو من الاثنین الی الجمعة و ترجیح سید بداین را
و میگوید لانه اوفق للقصه و بعد از آن احتمال مسجد رسول بودن را اعلل مینماید
بقول ابی سعید که میگوید سؤال نمودم از جناب رسول از مسجد فقال هو مسجدکم هذا
مسجد المدینة و مقصود از قصه حکایت مسجد ضرار است چنانکه باو اشاره می شود
و تحقیق الکه مورد آیه مسجد قبا است و روایت ابی سعید ظاهر در مراد آنها نمیباشد
در مجمع در لغة مسجد بعد از ذکر این آیه هر دو احتمال را بقول قیل نسبت میدهد خلاصه
مسجد قبا را نقل نموده انصار بنی عمرو بن عوف ساختند و از حضرت ختمی مرتبت استدعا
نمودند تشریف بیاورد نزد آنها عرض آنها باجابت مقرون گردید و تشریف برد

و در آن مسجد نماز خواند برادران بنی عمرو که بنو اغنم بن عوف باشند حسد بردند و
مسجد دیگری بنا نمودند بقصد آنکه ابو عامر راهب از شام بیاید نماز نماید در
آن مسجد و امامت کند ایشان را هنگامی که تمام شد نزد جناب رسول
آمدند عرض نمودند که بتحقیق بنای مسجدی نهاده ایم از برای صاحبان حاجت
و علت و برای شبهای بسیار باران و زمستان استدعا آنکه تشریف فرما شوند
و نمازی بجای آورند تا مشرف گردد مسجد ما و مصلی قرار دهیم حضرت رحمة
للعالمین جامه خود را گرفت که با آنها همراهی فرماید این آیه نازل شد
وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا الخ حضرت بعد این آیه طلبید مالک
بن دخشم و معن بن عدی و عامر بن سکن و وحشی را و فرمود بایشان اِنْطَلِقُوا
اِلَى هٰذَا الْمَسْجِدِ الظَّالِمِ اَهْلُهُ فَاهْدِمُوهُ وَاَحْرِقُوهُ و بعد از آن بجای آن کناسه
نمودند و در خصوص این قبیل مساجد است که مولوی میفرماید ابلهان تعمیر
مسجد میکنند در خرابی اهل دل جد میکنند چنانکه معاویه در شام مسجدی بنا نمود و
جناب ابی ذر مرقوم فرمود این مضمون را سَمِعْتُكَ تَبْنِي مَسْجِدًا عَنْ خِيَانَةٍ
وَاَنْتَ بِحَمْدِ اللّٰهِ غَيْرُ مُوَفَّقٍ كَمُنْفِقَةِ الْاَيْتَامِ مِنْ كَسْبِ فَرْجِهَا لَكِ الْوَيْلُ
لَا تَزْنِي وَلَا تَتَصَدَّقِي میگویند خراج هفت سال مملکت شامات در آن

صرف شده در ترصیع و طلاکاری مسجدش مبالغه ورزید تا زمان نوبت ریاست
بعمر بن عبد العزیز رسید نپسندید جواهرات و سایر طلا و تکلفات را به بیت
المال از مسجد کشید و اگر اندکی انصاف دهند غالب مساجد مسجد ضرار است
دو ساعت از آفتاب برآمده بمسجد قبا مشرف شده بر سر در مسجد بخط نستعلیق
قصیده بترکی بر سنگ نقش بود بیت اخیر که مشتمل بر تعمیر و اسم معمر و شاعر است
نقل میشود یازپ تاریخ تامین سجده شکر ایلدم پرتو بو مسجد اولدی
ویران ایلدی محمود خان آباد المذنب العاصی یساری زاده مصطفی
عزت غفر الله ذنوبهما پرتو تخلص شاعر است و از جمله ادبای معروف و تاریخ
تامین مقصود تمام مصراع است که بحساب جمل سال بنا معلوم میشود و یساری زاده
از خوشنویسهای مسلم است در اسلامبول در محاذات محراب و نزدیک
منبر نماز تحیه مسجد بجای آورده و بالای محراب حدیثی بخط جلی نوشته اند دلالت
دارد بر فضیلت مسجد لهذا نقل نمود قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ تَطَهَّرَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ اَتَى
مَسْجِدَ قُبَا فَصَلَّى فِيهِ صَلٰوةً كَانَ كَاَجْرِ عُمْرَةٍ ازین محراب بفاصله بیست ذراع
بدست چپ محرابی است و سنگی بخط کوفی کلماتی بر او منقوش شده از قرار
حکایت یکی از اهالی آنجا که نامش شیخ طه میباشد چند سال قبل شخصی از اهل

دمشق خوانده بود مضمون قریب باین عبارت عمر هذا المسجد محمد شریف وکیل
الدوله فی زمن العباسیه سنه ۴۳۵ ودربالای این سنگ سنگ دیگری منصوبست
واین عبارت برآن مکتوب هذا محراب طاقة الکشف للنبی علیه السلام
وترکی شعری نوشته طاقة الکشف نبی اولدی بومحراب علم حضرتنه کشف
اولدی بورادن ارض حرم استوانهای مسجد چهل ویک میشود شانزده
در طاق بزرگست وپنج درسمت قبله وپنج درسمت رو بآفتاب رو بمغرب
سه رو بجنوب پنج محاذات محراب هفت درصحن طاقی است ومحرابی برسر
او نوشته هذا محل مبرک الناقة النبی علیه السلام ترکی نثر این شعر است مبرک الناقه در
اسمی بومحل پاکک اولدی چولانکه قصواسی سنه بولاک درپایه طاق بزرگ اثار محرابست
وبراو نوشته هذا محل نزول آیة الفرقانیه ومتن نثر ترکی بود بیرون از مسجد ده قدم بالا
بقعه ایست برسردراو نوشته شده هذا مقام علی کرم الله وجهه ترکی این شعر نقش است
مقام حضرت حیدر علی مرتضی دربو زیارتگاه ارواح عموم اولیا دربو کوچه بالاتر
ازآن مسجد کوچکی است ودرآن چاه آب شیرین وگوارا معروف به بئر الخاتم است
میگویند انگشتر حضرت ختمی مرتبت درآن جا در آب چاه بالا آمد وخاتم را بدست خاتم
رسانیدمن باب تبرک قدری ازآن آب مینوشند ودرآنجا نمازی میخوانند ودر

سردرآن مسجد عبارت واین بیت منقوش است عین زرقا اندرینجه آب بلا
کوثری حکمت ایله ویردی دادن خاتم پیغمبری درنزدیکی آن جا دو بقعه
دیگر است یکی برسردراو وبرمحرابش نوشته هذا مقام حضرت الفاطمة الزهرا
رضی الله عنها شاعر ترک هم عرض نموده مقام حضرت بنت الرسول فاطمه بی
زیارت ایله بولورسی حیوة دائمه بی ودیگری برسرمحرابش نوشته هذا مقام
عمرة النبی علیه الصلوة والسلام ترکی هم گفته اند مقام عمره سلطان انبیادر بو
مطاف قافلهٔ کعبهٔ هدادر بو درمراجعت ازقبا بدست چپ نخلستان بنی
نجار است مسجد وصحن مختصری است میگویند مسجد بنی نجار است نمازی خوانده
ودوسنگ بررواقش منصوب وکلماتی مکتوب بود بواسطه بعد مسافت وبد
خطی چیزی معلوم نشد اوایل ظهر عود بمنزل نمودو ساعتی آرمیده جناب حاجی شیخ
عبد الحمید وعده خواهی نمودند که درخدمت سید المجتهدین چای عصر را درباغ
مرجان آغا صرف نمایند بعضی رفقای راه نجبای شیراز بودند مانند حاجی
سید کریم تاجر مولا وبدور یکدیگر نشسته واز جناب آقا مسائل وتعبیر بعضی
خوابها می پرسیدند چون دربوستان است برای تفرج ومسرت دوستان نقل
یکی می شود من جمله حاجی سید مهدی حمله دار کاشانی خدمت شریعت مدار عرض نمود

دیدم عمل قبیحی کسی با من مینمود که از شدت الم از خواب جستم و خود را آلوده یافتم یا ایها
الملأ افتونی فی رؤیای ان کنتم للرؤیا تعبرون جناب آقا فرمود انشاء الله خیر است
حاجی سید حسن یزدی الاصل جد اوی گفتند تعبیر باعتبار اوقات متفاوت میشود
چنانچه خواب دیده بود انجیر میخورد معبر گفته بود بهمان عدد پول احمر میرسد مکرر بهمان
خواب دیده فرمود بآن شماره چوب اصفر تناول مینماید دفعه ثالث مشاهده
کرد دیده معبر گفته همان موازی ذغال بیرون می آورید تمام در خارج وقوع یافت از
معبر سبب اختلاف تعبیر در شخص و خواب واحد جویا شدند جواب داد اول مرتبه
فصل انجیر بود دوم مرتبه چوب انجیر سیم دفعه هنگام جوش و خروش انجیر بود
لهذا اگر در عنفوان شباب این امر رخ داده بود پول کلی عاید شما می شد و درجه
علی بیک نایب جده را بشما میدادند و حالا با این ریش بیاضی این ریاضت
وارده مقتضی خروج بواسیر است و علاجش بانداختن زلو است ذٰلِکَ
مِمّا عَلَّمَنی رَبّی شیخ بانی جهانی گفتند چه قدر شبیه است این خواب بسیر آن شخصی که
خود را در زمره سلسله ذهبیه مجعوله جعل نموده روزی در تحقیق این شعر مجعول
که احتلام انبیا الخ میگفت دیده شد شیطان با من دخل نمود و فلانش مانند
فلان گاو بود و شعر شاهد بر شعور خود ذکر می نمود باید پناه برد بخدا که برای ریاست

دو روزه دنیا فریب نفس را نخورند و این مهملات را نبافند و خسر الدنیا والآخرة
نگردند اللهم احفظنا من شرور انفسنا
یکشنبه شانزدهم تحویل شمس ببرج میزان و اول فصل خزان و استوای ملوان است
بعد از فوز بتلثیم عتبه ائمه بقیع و آستان حضرت مصطفوی علیهم صلوات الله در حد
جمعی از علمای اعلام در مسجد خیر الانام نماز قیام نموده یکی از مطوفین و خدام حرم
محترم برای شخص مغربی زیارت نامه میخواند تا بعمر رضی عنه رسید و باین کلمات
اَنْتَ الَّذی قالَ فی حَقِّکَ سَیِّدُ الْبَشَرِ لَوْ کانَ نَبِیٌّ مِنْ بَعْدی
لَکانَ عُمَرُ یا ثانِیَ الْخُلَفاءِ وَتاجَ الْعُلَماءِ وَصِهْرَ النَّبِیِّ الْمُصْطَفی
دانشمندی گفت کاسه از آش گرم تر است عمر خود گفت کُلُّ النّاسِ
اَفْقَهُ مِنّی حَتَّی الْمُخَدَّراتُ چگونه میشود دیگر از برای علما تاج باشد
و اگر حدیث اول راست بود چرا بعد از نبی ابی بکر بر او مقدم شد
دوشنبه هفدهم بعد از اداء صبحگاهی از اهل علم و فضل الحمی شد و در مسئله
خمس سخن بدراز کشید و اجمالی حکایات مینماید سیدی میگفت خمس تعلق باعیان
مال میگیرد و از الجمله عموم تجار و غالب مردم اموالشان حق خمس در آنها
موجود است و حج آنها معدوم چنانکه فرموده الفقه ثم المتجر و این گروه بیع را

اذ ربا و جنس را از صرف و اقد را از نسیه و ایجاب را از قبول و احکام و شروط بحرا

مینداند یا میدانند ولی چون صرفه ندارد معمول ندارند وقس علی هذا سایر العقود

چنانکه مفتی و حداد عقد شراکت در ابدان مینمایند و بالاتفاق باطل است

بلکه بعضی از علما تا چه رسد بدیگران مال شبهه در بین اموال آنها یقیناً هست

واحدی نمیتواند بگوید احتمال ندارد بنابراین خمس تعلق بعین مال آنها میگیرد

و تا ادای یک خمس باید دو خمس حق بارا تمامیند حج صحیح نمیشود زیرا که آن

مخارج زاد و راحله نیز عین مال ماست و اضح تر بگویم خانه میخرند و نکاح مینمایند

تمام اولادهای آنها محل تامل است واللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد

و آخر تابع شامل آنهاست و از اینجهة است که فرمود ما اقل الحجیج دیگری

می گفت احکامات شارع برای سید و غیر سید هر دو رسیده خود شما چه

میفرمائید در حق شما هم همان تقریر جاریست رفته رفته مکالمه بمشاجره رسید

و مسئله خمس نزدیک بمضاربه کشید نیز ان مباحثه و مجادله را در آن میان

محقق میان دقیقی خاموش کردانید مختصر آنکه تمیز حلال از حرام و فتوای احکام

مقام هر عامی نیست بابو حنیفه فرمود یک حرف از کتاب خدا نفهمیده و

اگر مقصود از علم دانستن اصول و نیابت از امام با جرای حکم برأی و قیاس میبود

سر آمد همه او بود و اول من قاس ابلیس منفرمود صحابه رسول نه اصول فقه جایی

خوانده بودند و نه شرح عضدی دیده بودند قال بعض الاعلام الفقه

هو التوصل الی علم غائب بعلم شاهد ویسمی العلم بالاحکام فقها

والفقیه الذی علم ذلک واهتدی به الی استنباط ما خفی علیه

انتهی وفی الحدیث من حفظ علی امتی اربعین حدیثا بعثه الله

فقیها عالما ونقل عن بعض الشارحین لیس المراد به الفقه بمعنی الفهم

فانه لا یناسب المقام ولا العلم بالاحکام الشرعیه عن ادلتها التفصیلیه

فانه مستحدث بل المراد البصیرة فی امر الدین والفقیه اکثر ما یأتی فی

الحدیث بهذا المعنی فالفقیه هو صاحب البصیرة والیها اشار علیه السلام

بقوله لا یفقه العبد کل الفقه حتی یمقت الناس فی ذات الله وحتی یری

للقرآن وجوها کثیرة ثم یقبل علی نفسه فیکون لها اشد مقتا و بقوله عمر بن حنظله نظر

من عرف حلالنا و حرامنا من ظن و اجتهد خلاصه همه آنکه میزان اعمال را کسی داند

که از میزان اعمال بدایت یا و رسیده باشد چنانکه فرمود شیعتنا العلماء واما

آنچه گفته شد در سبب بطلان اعمال عموم مردم خلاف آنچه طریقه سهله است

به احتمال جریان حکم نمیتوان کرد علم شرط است بلکه از بعضی فقها نقل شده

که فرموده لا بأس بالمتاجر و تفسیر شده بجواز ابتیاع چیزی که در او خمس باشد
از کسی که خمس نمیدهد و واجب نیست اخراج خمس آن مبیع و علی بن یقطین
با آنکه در مکه نبود و بصورت مال مشتبه بحرام داشت فرمود حج نمود و کسانیکه
در حق آنها فرمود ما اکثر الضجیج همگی خمس مال را داده بودند و قرائت را بهتر
میدانستند ولی اتصال بمیزان اعمال نداشتند و معلوم شد از آنچه گفته شد
غاصبین حق آل محمد حقیقة متشبهین بعلم اند که بلا علم حکم دهند و بدون اجازه از امام
و اتصال بمتصلین او فتوی نویسند و اگر انهمکی اخبار اصول کافی را ببینند انصاف
میدهند و نیز کسانیکه خود را بلباس اهل التحقیق و تجرید بیرون آورده و شمه از نفحات
حقیقت بمشامشان نرسیده قطاع طریق اند نه هادی طریق   ای بسا ابلیس آدم
روکه هست   پس بهر دستی نباید داد دست   هر دنیاپرستی دعوی رستگی
نماید و طالب الحشیش و افوری الکیش بحشیش خود را چسباند و بابی پدران از خدا
بیخبران بدور هم جمع شوند و بگرد سماور بجوشند که ما از دنیا گذشته ایم و هنوز
قافیه را ندانسته و عروض را نسنجیده مسلکی یافته که از الهامات غیبیه و واردات
قلبیست   صوفی گشت است پیش این لئام   اللواطه و الخیاطه و السلام
سه شنبه هیجدهم بعزم آستان بوسی حضرت مجتبی علیه سلام الله ببقیع رفته با آنکه ساعتی

از آفتاب برآمده بود خدام نیامده بودند ساعتی در بیرون بقعه روی زمین عرش
تمکین نشسته دو سه دانه کفش دار صحبتی مینمودند که اسامی خدام از اینقرار است
سید عبد الکریم و سید جعفر سید زین العابدین سید احمد من بنی الحسن و این اوقات
بواسطه مداخل زیاد شبها را در باغ و بوستان الحسنی دارند و بساط و نشاطی فراهم است
سؤال نمودم که دیال یوصل الیهم من طرف المحاج قالتا لا نقل
دیال بل لیرات وجنات والوف ومأات   بعد از ساعتی آمدند در روضه
مبارکه را گشودند و مشرف شده انگشتر فیروزجی در دست داشتم تمنا نمودند نیاز
نمودم در ضمن گفتم شما چرا در شبها در بقعه جدتان چراغی روشن نمی نمائید
و حرمت نمیگذارید گفتند اگر سالی مبلغ یکهزار و پانصد تومان بما برسد در لیالی
جمعه ها و اوقات حاج بیست شمع روشن مینمائیم در آن جارهای معلق و در سایر اوقات
پنج شمعدان روشن میگذاریم و دیگر از زوار ایرانی وقت تشرف باشان
مطالبه وجه نمینمائیم واقع اگر نحوی بشود که اطمینان حاصل شود بتوسط شریف
مدینه و پاشای بزرگ و خدام حرم نبوی خیرمندی این قرار را در اسلامبول
بدهد بسیار اجر دارد چنانچه از باب عالی و مصری شمع کافوری و مخارج مقررات
رسید کی نمی شود حیف و میل می نمایند

چهارشنبه نوزدهم دخیل الله که مقوم ساربانان است باشاگرد آمده میگویند شترها را
که برده بودند ممنوع بار بیاورند وارد شدند روز جمعه بعد از زوال بنای شدّ رحال است
وضمناً می‌گفتند حاجی سید حسن یزدی جدّ اوی حضرات کرمانی را که عصاکش آنها
محمد خان ابن حاجی کریم خان است ملاقات نموده تا بجده و میخواهد حیله نماید و ممنوع
برد محض دوستی شما را اطلاع دادم شما هم با تفش آنها مترسم مبتلا شوید بتفصیلا
با جناب سید المجتهدین آقا سید محمد طاهر مشاوره نمودیم بنا شد در باغ مرجان آقا
مجمع اصحاب و در این باب با روسا گفتگوئی نمایند برحسب مواعده
همگی در میعادگاه حاضر و طرح مطلب نمودند صلاح دیدند خوانین را از این قضیه
مخبر سازند و اطلاع دهند که ما بر قانون قرارداد و ورقه دولتی ممنوع نخواهیم
آمد و شما را فریب نزنند بعد از انتظام این امر رشته سخن یکی از معارف کشید
و کلام از دانش و ادراکاتش درمیان آمد یکی گفت حکاک باشی وقتی مهر اسمی برای
او نقش نموده مضمونش سلام علی ابراهیم گفته بود اسم من محمد ابراهیم است باید
نوشت سلام علی محمد ابراهیم حاجی محمد حسین میگفت وقتی گفته بود از زیارت حضرت
عبد العظیم معلوم میشود بابیل شهید شده اند چنانکه میخوانند در زیارتش لعن الله
اَعَدَّ انکم مِنَ الاَوَّلینَ وَالآخرینَ لعناً وَبیلاً و از تحقیقات اوست که سیراب هم روز

عاشورا بوده باین دلیل بودند و بوده همه سیراب دیگر بند خاتم زنجها آب
سلیمان کربلا دیگری میگفت وقتی ناخوش شده بود بعیادتش رفتند و سبب کسالت
پرسیدند گفته بود قولنجی در رحم بهم رسیده انیمقوله حذری و تعدادی نداشت باید
عبرت گرفت که دنیا همیشه اینگونه اشخاص را زیید چنانکه غلامیکه از جانب
جزون در مصر بود نقل شده گفته بود چشم بکارند تا طلح نخورد نیمساعت بغروب مانده
بمسجد رسول ص مشرف و دو ساعت از شب گذشته در مجلس تعزیه داری برسم معهود المحسن نموده
پنجشنبه بیستم حاجی سید حسن ساکن مدینه معروف بعطار از منوبین سید مصطفی که او صاحب فرش
مشهور است قدری انار و لیموی آب و رطب فدک برای سید المجتهدین فرستاده و بعد
از ساعتی بملاقات آمدند بسیار مؤدب و معقول میگفت زمانیکه مرحوم حسام السلطنه
مشرف شدند محض خدمتگذاری من وقت رسیدن بدار الخلافه نشانی و
فرمانی بافتخار دعاگو از دربار اعلیحضرت شهریاری خلد الله ملکه غرض دریافت
که ضمناً در امور حاج ایرانی در مدینه مشرفه رسیدگی نمایم و اگر لازم شود با حکومت
محلیه گفتگو نمایم جناب سفیر کبیر همراهی نمینمایند و پیشکش و تعارفی میخواهند که هر سال
باسلامبول بفرستم راهی برای تحصیل این تقدیم نیست مگر از هر نفر زواری دو
ریال فرنگی دریافت شود قدری با آغایان حرم و باقی بحضور جناب معین الملک

سیر سعد و درینجا ساعت از شب گذشته با خواجه باشی و بدست یاری حمله داران هر
خانه که زوار منزل دارند می آئیم و تعداد نفوس و اخذ مبلغ میشود ولی محض احترام
و درویش نوازی شمار رحمت میدهند بسیار لطف نمودند ضمناً از فدک سخن درمیان آمد
اجمالی بآن اشاره مینماید فدک بفتحتین اسم قریه ایست از مدینه تا آنجا دو روز سیر و فدو تا
خیبر بمسافت یکروز مسافت است و از قریهای یهود بود مشتمل بر چشمه های آب و درختهای
خرما جناب رسالت پناهی و حضرت ولایت مرتبت بنفس نفیس آنجا را تصرف
نمودند باین واسطه حکم انفال درا و جاری شد نه حکم فیئی که بعموم مسلمین برسد از خصایص
حضرت شد بحکم الهی و بعد از آنکه این آیه مبارکه نازل شد فَآتِ ذَا الْقُرْبٰى حَقَّهُ ای
اَعْطِ فاطِمَةَ حَقَّها رسول خدا ص بامر الهی فدک را بصدیقه طاهره واگذاشت
و در دست حضرت و بتصرف امنای او بود تا هنگام رحلت پدر بزرگوارش
زندان گفتند اگر فدک بدست فاطمه باشد مردم زمانه که غالب دین را وسیله دنیا
قرار میدهند صرف نظر از علی ع نمایند چرا که طمع اینها بمال است پولتیک مقتضی
شد از فاطمه ع بقهر و غلبه گرفتند تا زمان عمر بن عبدالعزیز رسید فدک را
بحضرت امام محمد باقر ع تفویض نمود و مردم بدین باو گفتند طعنت علی
الشیخین او در جواب گفت که هما طعنا علی انفسهما و بدست اولاد فاطمه ع بود

تا نوبت بمتوکل رسید از تصرف آنها بیرون آورد و از ابی بصیر روایت شده
که از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمودم چرا جناب امیر المؤمنین در زمان
خلافت صوری باز یافت نفرمود فدک را و برای چه سبب بود ترک نمود
فَقَالَ لِاَنَّ الظّالِمَ وَالْمَظْلُومَ قَدْ كَانَ قَدِمَا عَلَى اللهِ تَعَالٰى فَاَثَابَ اللهُ
الْمَظْلُومَ وَعَاقَبَ الظَّالِمَ فَكَرِهَ اَنْ يَسْتَرْجِعَ شَيْئاً قَدْ عَاقَبَ عَلَيْهِ غَاصِبَهُ وَاَثَابَ عَلَيْهِ الْمَغْصُوبَ
و در حدود فدک اختلاف رسیده و از ملاحظه اخبار بخوبی تأمل سرش ظاهر شود
چنانکه روزی هرون الرشید بحضرت امام موسی کاظم ع عرض نمود فدک را محدود
بفرما که بتو واگذار نمایم که میدانم در آن امر ظلم بر اهل بیت رفته است امام فرمود
اگر محدود کنم چنانکه حق اوست دانم ترا دل بار ندهد که بمن باز گذاری هرون سوگند
خورد که میگذارم امام فرمود که حد اول عدن است رنگ هرون از این سخن بگشت
گفت دیگر بفرما امام فرمود حد ثانی آن سمرقند است رنگ هرون زرد شد
و گفت دیگر بگو فرمود حد ثالث افریقیه مغرب است رنگ هرون از
زردی بسرخی گشت از نهایت غضب گفت دیگر بفرما امام فرمود حد رابع
آن دریای ارمنیه است رنگ هرون از سرخی بسیاهی گشت از بس تیره و
غلیظ شد و مدتی مدید سر در پیش افکند بعد از آن سر برآورد و گفت ای کاظم

تو حدود ممالکت ما را نام بردی یعنی آنچه در تصرف تست حق بنی فاطمه است
و بنی عباس غصب نموده اند و ظلم کرده اند امام فرمود ای هرون من اول ترا
گفتم که باین حدود راضی نخواهی شد و تو از من نشنیدی و بعد از آن قضیه هرون
با امام دل بد کرد و بقصد قتل حضرت میان بربست و بعضی از صاحب طرائف
نقل نموده اند که باسناد خود از جناب موسی کاظم ع این نحو روایت نموده که از
آنحضرت حدود فدک را پرسیدند در جواب فرمود حد اول عرش مصر است و حد
دوم دومة الجندل و حد ثالث تیما و حد رابع جبل احد و در مجمع البحرین میفرماید
وَقَدْ حَدَّدَهَا عَلِيٌّ ع حَدٌّ مِنْهَا جَبَلُ اُحُدٍ وَحَدٌّ مِنْهَا عَرِيشُ مِصْرٍ وَحَدٌّ
مِنْهَا دومة الجندل یعنی الجوف انتهی سیف البحر هو بکسر السین هو ساحل
البحر والعریش خیمة من خشب والجمع عُرُش مثل قلیب وقُلُب ومنه
قیل لبیوت مکة العُرُش وتیماء اسم ارض علی عشر مراحل من مدینة
النبی شامیا وعلی خمس مراحل من خیبر شامیا وقیل تیماء علی
وزن حمراء وصفراء موضع قریب من بادیة الحجاز ودومة
الجندل اصحاب اللغة یقولون بضم الدال واصحاب الحدیث یفتحونها
وهی حصن عادی بین المدینة والشام ویقال انها تسمی بالجوف

بعد

بعد از ساعتی حاجی میرزا محمد علی نام خراسانی که از مکه معظمه با قافله ما بود با چشم
گریان و حالت پریشان از در درآمد و گفت حاجی سید حسن یزدی قرار داده
مرا از مکه تا مدینه و بجده برساند در مبلغ چهل ریال و سایر مخارج با خود من باشد
بعلاوه آنچه خواسته بزور گرفته و بجز فحش دادن مجتبی ننمودند ساعت بغل و
دو حلقه انگشتر فیروزج هم برداشته جرات تکلم ندارم و خرجی هم یک پول نمانده
قدری اسباب رهینه میدهم که مبلغی قرض بدهند فقیر خود هم مبالغی مدیون بود
حاجی محمد رضا که از بستگان سید المجتهدین بود و حقیقة آدم متدین خوب
استرآباد است و در زمره تجار و طلاب میباشد قبول نمودند که پولی
قرض دهند و در جده دریافت نمایند جناب شریعتمدار حاجی سید محمد طاهر فرمود
اما در باب ساعت و انگشتر در قوه ما نیست دریافت نمائیم خود من سر
غلیانی داشتم زدند و دزد را فرستادم نزد حاجی میرزا علی خان ویس قونسل
چیزی از او تعارف گرفتند و دزد سر غلیان را رد نمودند و از ترس جان هیچ
نگفتم بعلاوه ورقه فرستادند که اظهار رضامندی بنویسیم که بر ما خوش گذشته از
حسن مراقبت ویس قونسل خداوند عالم است شهادت زور بود آنچه نوشته ام
و از وقتی که داخل خاک عثمانی شده ام تاکنون مبلغ بقصد تومان ضرر

جناب معین الملک و آدمهای مأمور کارپرداز را دارم و از خوف اذیت
جانی آنچه پول خواسته اند دادم و مخارج معاودت را از جمعی استرآبادی قرض
نموده ام والله علی ما نقول شهید شجاعت از شب گذشته صدای داد
و فریاد همسایگان و بیچارگان بلند شد از خواب بیدار شدیم جویا شدیم چه هنگامه
برپا شده گفتند جمعی با تفنگ و شمشیر بر سر زوار ریخته خواجه باشی و سید حسن عطار
و حمله داران اشرار پول میخواهند حتی پرده گیان را فرصت آنکه چادری
بر سر نمایند نمیدهند از دست ما که جز دعای خیر در حق معین الملک کفش کاری
ساخته نیست در آنوقت شب بر سر هیچ کافری این طور احدی راضی نمیشود
بیاورند که اینها بر سر زوار بیت الله و قبر پیغمبر می آورند البته خواهند گفت
بر سر اولاد پیغمبر در همین ملک بیشتر از اینها آورده اند اللّهمّ انا نشکو الیک
فقد نبیّنا و غیبة ولیّنا و قلّة عدَدِنا و کثرة عدوّنا و شدّة الفتن
بنا و تظاهر الزّمان علینا فصلّ اللّهمّ علی ولیّ امرک وادفع عنّا بلاء
الدُّنیا والآخِرَة بحقّ محمّد و عترته الطّاهرة
جمعه بیست و یکم بعد از ادای فریضه برای مقصود دیگر در نظر بود تفالی از کلام الله
گرفتم این آیه مبارکه شاهد ما بود یُثبّتُ الله الّذین آمنوا بالقول الثّابت

فی الحیوة الدّنیا ساعتی از روز برآمده بحرم محترم ختمی مرتبت و آل او علیهم السلام بعزم
زیارت وداع مشرف شده با دلی پرملال آستانه جلال حضرتش را بوسیده و عرض
حال نموده خدایا گر بخوانی ور برانی جز انعامت در دیگر نداریم ز درویشان
کوی انکار ما را گر از خاصان حضرت برکناریم بُرد و جامهٔ احرامی که در بیت الله
بآب زمزم و طوف حرم تبرک شده بود بعتبه مبارکه شرف اندوده نمود
بیرون رفتیم محاذات باب عنبریه رسیده و مبلغ پنج قروش از هر شکدوف گرفتند
گویا حمله داران اینها هم بدعتی تازه گذارده اند و از دروازه تازه معروف بعبدالحمید
گذشتند و نزدیک مسجد و باغ بستکی و قبه راس الوهابی فرود آمدند
روز شنبه بیست و دوم امروز و امشب را در این محل توقف دارند جمعی بعزم
زیارت شهر رفتند و این ضعیف با جناب سید شریف ماندیم و ضمناً از قبه راس الوهابی
جویا شدم گفتند چندین سال قبل شیخ وهابی بعزم تصرف نمودن مدینه مشرفه با جمعی
محاصره نمودند و آثار چند گلوله در مسجد نبی صلعم باقی است از مصر بحمایت
رسیدند شیخ وهابی را بقتل درآوردند و محض یادداشت بر سر او مناره ساخته اند
که عبرت طاغیان شود اما بعضی ندانسته بگمان آنکه شخصی کامل یا مسجد است
نماز میخوانند رفته رفته دور نیست زیارتگاه نمایند شب را تا الصبح حراست با تیمبو نمودند

یکشنبه بیست وسیم دو ساعت از آفتاب برآمده بنای حرکت و کوچ است
از محاذات مسجد شجره گذشتند دو فرسخ از مدینه تا مسجد است واینجا میقات
مردم مدینه است نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را دربین راه خواندند پنج ساعت
از شب گذشته بمحطه عارکه وصفش مذکور شده منزل نمودند نوبت خواب رفتند
دوشنبه بیست وچهارم اول آفتاب بنای شد رحال شد دربین راه بدست
چپ چاهی بود بعضی میگفتند بئر العلم همین است جناب امیر لشکر جن را شکست
دادند واهل اینجا ایمان آوردند از آن چاه بقرب یک فرسخ ونیم دور شدیم بدوراهی
رسیدند دست راست بجانب بیر عباس میرود و بطرف دیگر بخلص میرود که یکی
از منازل آمدن بود و مقصود از تغییر منزل محض رفتن بحمراء و صفرا که منزل مقوّم وجمالست
دیگر معلوم نیست میخواهند باین بهانه ینبوع بروند زوار بملاحظه زیارت شهدای
بدر و ابی ذر علیهم الرحمه راضی ببعد یکروز و دوری و توقف حمراء گردیدند تا مقدر
چه باشد اول غروب بمحطه بیر عباس رسیدند قلعه حکومتی داشته برای امنیت
ولی حال مخروبه و کمین گاه دزدان و مأمن رندان است چند خانوار هم در آنجا
در کنار بادیه کوخی دارند این چاه بسیار گوارا و شیرین است چند سودانی برج
آب اشتغال داشتند فقیر پیاده بود زودتر از قافله رسیدم محبت نمودند چند دلو

آب بر سر و بدن ریختند و اندک حرارتی که از باد سموم رسیده تسکین یافت حاجی
خلیل نام شیرازی می گفتند در محله لب آب می نشینند بواسطه ساعی که از پیش باو
رسیده و مداوا نموده در این سرزمین آسوده شد اول شب جناب حاجی شیخ
عبد الحمید سلمه الله واقع در آنوقت همت خوبی و ثواب عظیمی فراهم آوردند جناب
سید المجتهدین فرمود اگر همراهی جناب حاجی شیخ نبود از این واجب کفائی
برائت حاصل نمیتوانستیم نمائیم واقع احوالات جناب حاجی شیخ در این سفر
معلوم شد در حمیت و معیت و غیرت و دوستی بر غالب اهل شیراز سرآمد هر گاه در
این موارد سختی کسی کاری بنماید خوب است چنانکه این شخص مرحوم حکام محمد خان
ابن کریم خان بود بعد از آنکه از کار افتاد احوالی از او نگرفتند و از قرار روایت
شنیدم طلب داشته ندادند خلاصه تا قسمت با چه زمین و دریا باشد اللهم ارحم موتانا
سه شنبه بیست وپنجم و روز ولادت جناب سید سجاد علیه السلام اول آفتاب
سوار شدند غالب این راه بین دو کوه است و بعضی جاها سقاخانه ساخته اند
باب باران و راویه وقف نموده اند بفاصله فرسخ و در دامنه تنگه و دره
بر حمت زرع و کشتی می نمایند باغات نخل هم دارد شربش همگی از باران است
دو فرسخ ونیم دور شدیم بجدیده رسیدند نزدیک بجا نها بدست چپ متصل بکوه

گنبدی است گفتند شیخ مدفون است و مردم آنجا باو معتقد اند جدیده با جیم
مضمومه مصغره قریه معمور و آباد است کاریزی دارد و باغات لیمو و نخیلات
در بین این تنگه واقع است قلعه مخروبه از حکومت دارد ولی عساکر از قوت و حرارت
نمی مانند و هوا در آن یکفرسخ امتداد آبادی اینجا بواسطه آفتاب و سنگ
نجدی گرم بود که نفس بشماره رسید جبر قسم بود دو ساعت و نیم بروز مانده
بر سر کاریز و قنات حمرا ضرب خیام نمودند ساعتی در آن آب جاری مانده
نفسی تازه شد بسیار قنات غریبی است بعضی میگویند بعرفات همین آب میرود
خلاصه تا بصحرای بدر میرود و همه بساتین و باغات و زراعت ازین قنات است
بعد از فراغ از نماز مغرب و عشا جماعه جمال ما گفت محض آشنائی با شما میگویم
که خواب حرام است بملاحظه آنکه خانه مقوم و جمال نزدیک است از
هیچ مضایقه ندارند بعلاوه اهل این وادی هم معتقدند که راه زنی قافله غارت
کردن مباح است و خود جناب رسول صلعم تنها با مسلمین این کار را داشتند
شب را بنوبت خشتیم در اواخر شب از هر جانب صدای بزن بزن و من هو من هو
و شلیک تفنگ بلند بود حاجی آقا وهاب سلمه الله تعالی یکوقت دیدیم قمه
کشید و پای برهنه دوید دیدم تعاقب دزدی مینماید صلاح نبود منهم بروم

زراکه

زیراکه رفقای ما خواب بودند و جناب سید المجتهدین تنهائی ماندند و
سارقین زور آور میشدند فریاد کردم بلکه معاودت نمایند و صدمه نخورند ولی
شجاعت موروثی حیدری را دیدند دزدها تمام گریختند و از دست آقای
حاجی آقا وهاب جانی بدر بردند مختصر تا صبح همین اوضاع بود و ضمناً از
نقل این حکایات معلوم میشود که عربها چه غیرت دارند که زوار خودشان را
در خانه خودشان می چاپند
چهارشنبه بیست و ششم اول طلوع فجر سارقین یورشی آوردند بحمد الله موفق نشدند
حاجی شیخ عبدالحمید را نزدیک بود لقمة الصباح بدهند از زیر شکدوف
کسی آمده بود گفته بودند من خوای شیئ تعنی جواب داده بود ما یخالف صید تفنگ
و خرج را از زیر سر کشیده بود نگذاردند و فریاد هل من ناصر از سراپرده شیخ بلند شد
جمعی بامداد رفتند و حرامی گریخت امروز سران سپاه رفته اند درده که با
حویطیط یکجهت شوند و محض مداخل خود حجاج را ینبوع ببرند عمده صرفه برای حاجی
سید حسن و حاجی حسینعلی و حاجی سید مهدی و حاجی سید علی و حاجی بالائی است
و عمده مشقت برای زوار فقیر غریب است و عربها همین که یکنفر مرد وجدی دارند
میگویند حاجی مرد شتر خلاص آنچه از دار الشوری خبر رسید امنیت که شاکر تمام

وحاجی سید حسن گفته بودند از قرار هر شتری بجمله داران دو ریال فرانکسا میدهیم که بقطر
ما باشند و جواب زوار و حکومت را میدهیم که راه جده ناامن است و دو هزار
ذلول سوار سر راه ما را گرفته اند بانیواسطه ینبوع میرویم ضعفا هم همگی در خیمهٔ
سید المجتهدین حاضر شدند اولا متحد شدند تماما که بسمت ینبوع نروند ثانیا راهی
که بطرف ینبوع از جده جدا بود موضعش را تحقیق نمودند که شب هنگام
از آن سمت بیخبر نروند خلاصه داستان نهایت ندارد در اواخر شب
استعداد یاران را دیدند از رفتن ینبوع صرف نظر نمودند باز بنای حرامی
آمدن و تر تر شد طرف میمنه سپرده آقایان بود که جناب حاجی شیخ و آقای
حاجی آقا و باب شاهند میسره بحاجی محمد حسین و حاجی محمد رضا مقدمة الجیش را
سید المجتهدین حرکت دادند قدمی چند از خیمه دور نشده ضرورتی بهم رسیده
بر زمین نشسته دیده بودند حماری روی بسمت ایشان می آید باشاره رفته
بلکه قریب تر میشود یکمرتبه نمایان شده آقا کفش گذاشته و فرار نمودند معلوم
شد دزدی باین حیله میخواسته دستبردی بزند دستش نرسید بعضی بجناب آقا
ملامت نمودند که شما یا ترکمان اتک همیشه در تک بوده اید جرأت و دلاوری
شما مقتضی فرار نبود این بیت خواندند   گریزی بهنگام سر بر بجای

به از پهلوامنیت در زیر پای
پنجشنبه بیست و هفتم سنه ابتدا یوم الشدید ندا در داد همگی مستعد فریضتین را مظنهٔ دخول
وقت خواندند و سوار شدند هوا هم معلوم است چه میکند و باد گرم هم که بود
همه جا مابین کوه میروند نیم فرسخ راه رفتیم راه ینبوع بدست راست جدا شد
و مغربی و مصری رفتند از آن سمت و ما رسیدیم ده کده بسیار معمور و آبادات بصفراء
مساجد و دکاکین و باغات و آب جاری بسیار دارد متصل است تا به بدر و هم
قطعه آبادی اسم معین دارد ربذه هم قریب بصفراء است آثار بسیار مخروبه برای
ابی ذر است حقیقة انحدیث اینجاست انا عند المندرسة قبورهم آن چند نفر
سودانی در راه هنگام آمدن بمدینه احوالشان نوشته شد دو نفر را دیدم محض ملاقات
من گویا عالمی با آنها رسید دستم را بوسیدند گفتم کیف حالکم اشکش جاری
شد و گفت کیف حال من کان حرا ثم صار عبد الجمال حالتم پریشان شد
گفتم بل انتم عباد الله لا تحزنوا فان یوسف کان اشرف منکم و قصصه فی الکتاب
مسطور راضی داشتم هستی خود را بدهم بشاکرد و حفیظ و آنها را مستخلص نمایم در آنحال مقدور
نبود بیشتر مجال سخن ندادند و بخانه مخادیم رفتند خدا جزای سید حسن و کسانیکه سعی نمودند
و بیچاره ها را برای مبلغ بیست و پنج ریال گرفتار اسرا نمودند بدهد از صفراء گذشتیم

هوا ملایم و مغرب نزدیک رفقا همتی نمودند سر سواری چای طبخ و برای نماز
پیاده شدند نمازی خواندیم غلیان و چای با مزه با جناب حاجی شیخ صرف
شد سید المجتهدین میل نفرمود یکساعت از شب گذشته روانه شدند رفته رفته
الحمد لله از آن تنگه بیرون آمدند صحرای بدر نمودار بود چهار ساعت از شب
گذشته از محاذات قبور شهدا گذشتند جائی نشان دادند که بو الحکم یعنی
ابوجهل آنجا بمحل خود رسیده و بدر میگویند اسم چاهی بوده در آنموضع و بعضی
گفته اسم شخصی بوده و آنچاه از آن او بوده است و یوم بدر اسم آن موضعست
که خداوند یاری نمود پیغمبر خود را و فرمود وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ

روز جمعه بیست و هشتم برای نماز صبح در بیابانی بی آب انداختند میگویند
اسم اینجا جُحَيْرَة میباشد تا آنجا که چاه آبست یکفرسخ میشود برحمت راضی
شد جمال ما که دو مشک آب بیاورد آبش گوارا نبود آب مطر تمام شده
و همان آب زمین است که نزح نموده بودند مسئله چای خالی از اشکال
نیست نماز ظهر خواندند و روانه شدند

سه شنبه بیست و نهم بمحله مستوره که هنگام رفتن بمدینه مشرفه منزل نموده
بودند رسیده فرود آمدند بسیار خستگی و کسالت بهمگی روی داده بود آب

شیرین هم کم است و این چاه هم عذب نیست آبادیهم تمام رفته اند ساعتی آرام
گرفتند حاجی عبد العلی خلف آقا محمد علی سیرجانی که با حضرات کرمانی زیارت
آمده بودند و در راه بملاحظه مرحوم والد آشنائی نمودند و میگفتند این نام را مرحوم
رحمتعلی شاه برای من معین فرموده زمانیکه بکرمان تشریف آورده بودند سر غلیانی
که قیمت او مبلغ هفت تومان بود در حالتی که آدم ایشان آب غلیان ریخته
و میخواسته سر را بردارد رندی زده بود خلاصه دزد باشی چهار ریال گرفت
و سر غلیان را پس آورد گفتند بچه تدبیر برده بود برفقای خودش گفته بود همینکه
پشت سر رفت غلیان را آب نماید برداشتم برفیق بی توفیق سپردم و او رفت
و خودم برای قیمت هیزم ایستاده بودم ملتفت نشدند بمناسبت اینحال ذکری
از حرفهای مرحوم حاجی محمد ملک التجار طهران شد وقتی دید در چارسوی
طهران کسی را چوب میزنند تقصیرش را پرسید گفتند طاقه چلوار بزاز را برده
گفت ای سفیه چرا بزاز نشدی که روزی ده طاقه بدزدی و مؤاخذ نباشی
دو نفر از زوار قمی با حاجی حسین بالائی حمله دار مشاجره داشتند حسین گفت
پدر تو را در طهران میسوزانم مالیات پادشاه را خورده و فرار نموده جوابش
داده نشنیده که گفته اند هرکه گریزد ز خراجات شاه بارکش غول بیابان شود

دلنشین گفته اند بیتی برای آزمایش طباع نقل میشود   ما نخواهیم دید دیگر هیچ جا
غوطه ور گشتیم اندر آب چاه   واقع داد فصاحت را داده اند چهار ساعت
بروز مانده شد رحال بسمت مشرق مایل بجنوب میروند بمکه و بسمت مغرب مایل
بجنوب بجده میرسند کناره دریا هم پدیدار است و در اطراف آثار باغات
و آبادی نمودار شب را از بیم دزد خودمانی همه بیدار آخر شب پیاده حاجی
برای ضرورتی اندکی عقب میماند فرصت یافته با خنجر کیسه فعل او را می برند و
شش مجیدی داشته می برند

چهارشنبه چهارم اول صبح صادق وارد محطه دهبان شده وادی با
روح است و بکناره دریا نزدیک باغات و آبادی دارد جمالها محض اذیت
قدری از آب شیرین دور اند خسته بعضی چاه های گوارا دارد شب گذشته بسیار
بی انتظام آمده اند هر دسته از سمتی میرفتند بهر خرجی که احتمال وجه در او بوده دستبرد
زده اند از انجمله حاجی سید علی حمله دار اصفهانی معروف بنعل بند کفت عصم مجرد مرا
شکافته اند و مقداری از آرد و برنج و مبلغ پولی برده اند و از قرار تقریر او و تحقیق با
تمام جمال و مقوم اگر بهم دست نشوند یکپول و یکپوش نمیبرند چون حاجی سید علی هم
از خودشان بود در مبلغ یازده ریال صلح نمودند اول ظهر بنای حرکت است

سه ساعت بروز مانده سوار شدند و هشت از شب گذشته برابغ فرود آمدند

یکشنبه و غره صفر المظفر امروز را توقف مینمایند و برای تتمه حساب مقوم و حمله دار
و کرمانیهای لنگری لنگر اقامت گفت و گو و منازعت بسیار است شب را بازنبای
زد و خورد با دزدان است از هر گوشه و کنار آواز تفنگ و صدای من هو بلند است
سابقاً شمه ازین محطه مذکور شده تکرار نمی نماید

دوشنبه دوم یکساعت بظهر مانده بنای بار است همگی برای سواری حاضر شده
حاجی هاشم که میگوید آدم جناب معین الملک هستم و با حاجی سید حسن هم شگدوف
رفته بود عقب شگدوف برای امری زندی فرصت یافته خرج او را میبرد و
دزدی بدزدی میزند حاجی سید حسن ماند و ما رفتیم

سه شنبه سیم و ولادت حضرت امام محمد باقر علیه السلام اول طلوع بمحطه کظیمه
رسیدند بعد از نماز بضرب خیام و طبخ چای قیام نمودند مسروقات را هم بدست
آورده بود حاجی سید حسن بزحمات زیاد و اعطای لیرات راه بمکه معظمه و جده
جدا میشود ازین محطه اول ظهر نماز بنا هست بخوانند و بروند بعضی چاها آبش
گوار است آقای حاجی آقا وهاب که از تلامذه سید المجتهدین هستند و خود مجتهد
دارند که از شر جمالان نزدیکست فراغت حاصل شود بر سر چاه شیرین غزل الغنز

دسته کرمانی برای حساب وتتمه کرایه ماندند وهرقدر بناصر کفتیم معتبرند وپول نمومیرسد
بجائی نرسید تا بعد چه شود دو ساعت از شب کناره دریا نزدیک بود آب افتاده
برحمت ومشقت کذشتند وبعضی با شکدوف وشتر در آب افتادند ولی بسلامت کذشت
پنجشنبه پنجم صبح را در نزدیکی آب انبارهای بیرون جده نماز خوانده اول آفتاب
با جناب سید المجتهدین در خانه آقا سید مختار منزل نمودیم آقای آقا سید مختار
از سادات دشتستانی وسالهاست حجاز متوقفست وهمه اهالی آنجا او را محب
حیدر کرار ودشمن دشمنان آل رسول می شناسند ودائما نهادارد
ومکرر در مجالس سخن کفته وسالم مانده وجمعی باین واسطه ایمان کامل دارند واین
دو ماه محرم وصفر هرشب روضه خوانی دارد وامور معیشت غالب از طرف زوار
میکذرد دو پسر دارند امید که به پیری برسند واز جوانی دست بردارند نه صدمه
بخود ونه به پدر ونه بزوار برسانند کشتی حاجی قاسم امروز میرود دبی جمعی هم رفتند
کشتی طرف ابوشهر معلوم نیست چند روز دیگر بیاید شب را بواسطه مولود مسعود
اعلیحضرت شهریاری ادام الله عمره وخلد الله ملکه در کارپردازخانه ایران ویس
قونسل ونایب شش چراغ کاغذی براطراف خانه آویخته وباین همه پولهای تذکره
وتعدیات عدیده که شمه نوشته شده کاش اقلا ده لاله روشن نموده بود از روی

وکلای

وکلای عثمانی خجالت نکشید قایم مقام جده آدم معقول واز علم منقول لهم باطلاع است
ارسال نامه حجاز که بترکی چاپ میشود کمالاتش معلوم میکردد خلاصه یقین است
فردا بازشرحی می نویسند وحمله دار وچاوش تصدیق مینمایند که عجب مجلس مولودی
کرفته ویس قونسل کمرکچی هم بواسطه وصلتی که با علی بیک ترجمان نموده شهادت
میدهد واقع اکر امنای دولت وخیرخواهان ملت توجهی نمایند واز بی قاعدکی
وتعدیات مواخذه نمایند اینهمه آبروی دولت ایران را در ملک خارجه نمیبرند
ایرانیها وکوش بجوابهای ساختکی ورضایت نامها که بزور ویزه ویس قونسل از
مردم کرفته اند نمینمایند حاجی شیخ علی واعظ که با معین التجار سابقا باسلامبول
وفرنکستان رفته میکفت ماهی چهار صد تومان قونسلخانه اسلامبول اجاره است
که هرکس کارپرداز است پیشکش جناب معین الملک نمایند ومحل آن تعدی
نمودن به تبعه خود شان است چنانکه دو نفر قهوه چی را بتهمت دزدی وقتل
دویست لیرا تعارف کرفتند وسه هزار تومان از دربار همایونی باسم تعمیر اسباب
سفارتخانه تمنا نمودند از این ماهی چهار صد تومان بخشید هر ساله مرمت شود باین
وصف دیکر از کسانیکه از خود سفیر بجای دیکر نصب میشوند چه توقع است و
تعجب است این اشخاص میخواهند در تعداد وزرای بزرک هم شمرده شوند فبادا

تدّعی یا مدّعی امر الوزاره یکی از شروط بزرگ وزارت آنستکه همواره طرف خلق و رعیت را
منظور داشته باشی و توجه بجمیع کنی در مهام امور و انتظام قوام سلطنت و حضرت
پادشاه را بخیانت در ملک او و رعایا امری جاری ننمائی و از اشتغال بمناهی
پرهیز نمائی که هر کس ناموس شریعت نگاه ندارد ناموس مملکت را نتواند دوام دولت
و آرام مملکت خواهی ثبات راحت و امن و مزید رفعت جا کمر بطاعت و انصاف
و عدل و عفو به بند چو دست همت حق بر سرت نهاد کلاه
جمعه ششم بحاجی آقا و هاب گفتند از خستگی راه آسوده شده اید و شب را بخواب
با استراحت نموده اید جواب دادند چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
نه صدای شتری قصه تعال عربی ساعتی درکنار دریا رفته بدن شسته تغییر لباس
داده بمنزل آمدیم بحباب فیمابین خود و رفقا رسید کی شد تخمیناً چهل و چند تومان مقروض
شده و همین قدرها هم برای مخارج راه لازم است از هر کس خواست قرض
نماید و حواله دهد ممکن نگردید و از هر جهة چون یأس حاصل شد امید بحضرت حق مستمر
گردید و منتظر فرج غیبی و لطف لاریبی نشسته تا چه مشهود گردد
شنبه هفتم ببعضی اقوال شهادت حضرت مجتبی و ولادت جناب امام موسی علیهما السلام است
قدری باطراف دریا گردش و امواج هموم را بعموم بحار رحمت و قدرت

حضرت بی احتیاج شسته و در بحر حیرت و فکرت فرو رفته ابتهاجی روی داد و
گفتار شیخ بخاطر افتاد از در بخشندگی و بنده نوازی مرغ بهوا رانصیب و
ماهی دریا حاجت مندان را اگر بقدر استعداد مرحمت نماید احدی نماند بلکه رحمانیت
ذات مقدسش تمام موجودات را فرا گرفته و اد حق را قابلیت شرط نیست
بلکه شرط قابلیت داد اوست اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِرَحْمَتِکَ الّتی وَسِعَتْ
کُلَّ شَیْئٍ دریا بوجود خویش موجی وارد خس پندارد که این کشاکش با اوست
ظریفی در این میانه به بحثی پرداخت و ما را از دریا بساحل انداخت که چرا نصیب
بکسر یا بسکون نخفتی و بضمه و واو خواندی در دیباچه گویم که صحرائی بنید اند زبان
اهل دریا را الکفتم المعنی مقصود بالذات و اللفظ کاشف عنه و اضح تر آنکه طبع
سلیم میداند در مقام بخشایش بگویند فلانی کلاه احمد به محمود میدهد ملایم نباید بنا
براین دو قرائت مشهور مستلزم همین معنی خواهد بود و اگر مصراع اول مقام بخشندگی
حق نبود و قدرت او جل برهانه و مقهوریت اشیاء را می فرمود آن دو مناسب
می نمود ولی چون ظاهر امر اد رحمة واسعه حضرت رحمان است اَلَّتی اَحَاطَتْ
بِالسَّمٰواتِ وَالْاَرَضینَ وَمَا بَیْنَهُنَّ وَمَا فَوْقَهُنَّ یا واو مناسب است بذا خبر
مَا عِنْدَنا المَعْنی فی بَطْنِ الشّاعِر

یکشنبه هشتم حاجی سید محمد که در سعیدآباد سیرجان موطن و مسکن اوست تاجی و جامی
و افیونی بارمغان آورده و این باعی بدور تاج سوزن زده بود در مملکت بقا
شهنشاه جلیست تاج سر عارفان آگاه علیست در وصف علی تحیر جمله عقول
زان است که سر ذات الله علی است گفتم آیه تاج دلیل بی اعوجاجی
دارد ولی علامت افیون و جام چیست این کلمات را از مظفر علی علیه الرحمة
خواند الافیون دواء للجنون و شفاء للعیون افلا تبصرون و از لسان الغیب
شاهد آورد ساقی بنور باده برافروز جام ما گفتم سبب زحمت کشیدن چه بود
و این ضعیف را از کجا دانستی که با فقر اسری و سری دارم که اثری جز بی خبری
ندارد و بریائی عمامه و ردائی پیش در بر نماند و زندان بی باک و دزدان چالاک
فرشی جز خاک نگذاشته یکی کلاه برد که لایق تاج منم دیگری کشکول ربود که
که محتاج ترم شقی خرقه برداشت که رفیق دزدان و صفت ایشانم طراری
نقاشی رنگی ریخت دکان زرگر را لبت بدکان معرفت نشست که متشابه بود
برخی دیگر دعوی طلب را سرمایه ساختند و خانه و لانه را قیمت گرفتند گروهی
مدعی شدند که خبر نحن معاشر الانبیاء لانورث صحیح و آیه و ورث سلیمان داود
منسوخ و آتش افروختند ناچار از اشرار کناره و بمفاد ان ارضی واسعة از وطن

مالوف و مدینه پدری عطف عنان نموده تا مقدر چه باشد لو ان فی شرف المأوی
بلوغ منی لم تبرح الشمس یوما دارة الحمل غاض الوفاء
و فاض الغدر و انفرجت مسافة الخلف بین القول و العمل اریدُ بسطة
کف استعین بها علی قضاء حقوق للعلی قبلی والدهر یعکس آمالی و یقنعنی الخ
گفت مدتها آرزومند خدمت بودم و روزگار بوقلمون همواره کج رفتاری مینمود تا
هنگامی که از درب خانه آقا سید مختار داخل شدی در قلب من اثری نمودار شد
که از خانواده رحمت علی و سلسله نعمت اللهی میباشی و حمد مینمایم خداوندی را
که بسبب زیارت خانه اش بمنظور دل رسیده و این قلیل برگ سبز را ابنیاز آورده
امید که قبول افتد و هیچ خیالی چنانکه مرسوم درویشان خیالی است در سر نیست
شیوه دزدان و خوی راه زنان است چشم طمع دوختن بجانب کالا
دوشنبه نهم جمعی از همراهان بملاقات آمدند و ناله و فغان از زنان کشتی داشت
گفتم بر سر مزار و جاده بروید و همت طلب سید ضمناً صحبت از آدم و حوا و سبب
خروج از فردوس برین طرح نمودند و هر کس سخنی می گفتند یکی میگفت شاید ابو البشر
با حوریان دوستی در میان داشت و آشنا شجر را بهانه ساخت و پرده پدر را
برانداخت و تقصیر بر شیطان نهاده که لو ای انک من الصاغرین و ان علیک

لعنتی الی یوم الدّین   بدوشش افتاد

سه شنبه دهم خداوندی نیاز بمبی برای نیازمند ساخت حاجی عزیز اصفهانی بملاقات
آمد و گفت کشتی برای حرکت بمبئی موجود است و من برای تجارت بان صوب
میروم و هر قدر تنخواه لازم باشد بقرض میدهم مشروط که خود هم همراه بیائی مبلغی
که لازم بود گرفته و برای لوازم راه تدارکی تحصیل در آن حال درویشی رسید
که تورا چه خیال در سر است و هوائی در نظر و من خوش دارم با تو باشم و قدمی
بصدق می پیمایم از چه طریق اراده داری بعضی گویند بسمت بغداد عزیمت
داری و جمعی بر آنند تذکره اقامت مصر گرفته و برخی را عقیده آنکه بهندوستان
میروی گفتم ایدرویش بخویش هر کسی راهوسی و بسر و کاری در پیش مدتهاست
بریاضت و زحمت پور رحمت بهمت مردان راه از عالم خیال رسته و رشته
هوا و هوس را از سر گسسته این دانم که نمیدانم از سخنم اندیشید که مقصود طفره از
آمدن او بوده گفت استر ذهابک حکمتش ظاهر ولی پوشیدن از یار شاطر بار
خاطر است دیدم رنجیده و افسرده گردیده   حال دل مرغان گرفتار چه
داند مرغی که نیفتاده همه عمر بدامی گفتمش رفقت و صحبت با مثل شما را
هماره طالب و راغب بوده و هستم اما بغداد همان است که دیدی و شنیدی

و تذکره اقامت مصر برا زمان ورود بخاک مصر سرکار حاجی نجفعلی خان جنرال
قونسل محض ترفیه عبور و مرور لطف نمود که اگر در عود بمصر ضرورتی داعی شود ارائه
نماید و حاصلی بخشد و الا تذکره اقامت در دنیا نداده اند تا چه رسد اقامت مصر با
فرعون که العیش لی ملک مصر مکیفت خبر داستان چه باقی و از یوسف غیر از اسف
چه مانده ولی رفتن بهندوستان برای همراهی آن دوستان ضرورتی دارد
که بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
چهارشنبه یازدهم شهر صفر بعد از ادای فریضه برای وداع با دوستان
قیام نموده و جمعی بمشایعت تا اسکله آمدند و بسیار مفارقت یاران خاصه جناب
مستطاب شریعت مدار حاجی سید محمد طاهر و آقای حاجی شیخ عبد الحمید سلمه
الله تعالی و حاجی سید محمد مولا و حاجی محمد حسین مؤثر افتاد از قادر متعال امیدواریست
بسلامتی و خوشوقتی باوطان خود برسند وارد کشتی شدیم ماشاء الله جمعیت
هندی و بخارائی و قندهاری بحدیست که حدی ندارد کمال یأس بهم رسید
که جای مناسبی بدست آید سکانی و معلم نزدیک بقطب نما محلی بی محل
ترتیب داد و سه ساعت و نیم بروز مانده لنگر کشید و بجانب مقصود میرود
پنجشنبه دوازدهم هر کس ملبت کشتی را باید ببرد نزد ابدار نگست و حتی آب میدهد

هر نفری یک تبریزی آب در شبانه روز بیش ندارند چون تا بعدن و از آنجا تا بمبئی
بندر و اسکله توقف ندارد و یکهزار و سیصد تن آب دوازده روز برای شرب
و طبخ چای و طعام میخواهند کسانیکه مطلع ازین کیفیت بودند ظرف آب
بزرگی از قبیل پیپ و خمره دو روز قبل تدارک نموده اند و از جده آب آورده
و بعضی هم شبیه تکت آب ساخته اند بتقلب دو نفر بقدر ده نفر آب میبرند
و این ضعیف بگمان کشتیهای دریای سیاه و سفید بود که آب سبیل بود و غیر از
راستی شیوه نمیدانست بمعلم سفینه واقع را گفتم محبت نمود دو وقت مقرر
داشت پانی والا آب بدهد یکی برای طبخ دو وقتی موقع بنای چای

جمعه ۱۳ سیزدهم بطرف دست راست والدهٔ امیر شیر علیخان قندهاری
که در کراچی متوقف است همسایه است پیرزن بسیار صالحه ایست یکی از خدام
او پیغام آورد والده امیر سلام میرسانند و خواهش دارند شما در فکر ترتیب شام
نباشید و خادم خود را بگوئید هر نحو غذای مناسب شما باشد بناظر دستور العمل بدهد
و از قبول این خواهش ما را سرافراز نموده اید گفتم معلوم است شیوه بزرگی
درویش نوازیست ولی از تمام این جمعیت فقیر را مورد محبت نمودن اختصاص
چیست گفت والدهٔ امیر پسری دیگر داشتند و قبل از موقع حاج برحمت

ایزدی پیوسته در شب قبل در عالم رؤیا دیده بود در این کشتی و همین مکان منزل
گرفته اول صبح نماز میخواندند بیدار شدند دیدند تو هستی و شبیه باو

شنبه چهاردهم ۱۴ از سمت مشرق دامنه کوه و کناره قطع میشود میگویند حدود
حدیده نزدیک است و ما بآنجا میرویم و تا بعدن چندان وقتی نمانده آثار کنار
کوهی بطرف جنوب مایل بمغرب نمودار شد ولی بسیار دور است میگویند بباب
اسکندر میرسد چهار ساعت بروز مانده رسیدند تمام دریا جز از بین این کوه راهی ندارد
و فاصلهٔ این تنگه یک میل راه بیش نیست در طرف مشرق اول و آخر بباب قلعه
محکمی ساخته اند متعلق بدولت فرانس میباشد و جاده نمایان است میگویند اسکندر
از این جا عبور نموده و آب شیرین بطرف مقابل و عدن ازین موضع میبرند هشت
ساعت از شب گذشته وارد عدن شدند و لنگر انداختند

یکشنبه پانزدهم برای برداشتن زگال و آب تا غروب میمانند عدن بفتحتین از
بلاد یمن است و چنانکه در خبر نقل نموده یکی از حدود فدک است بندرگاه بسیار خوبیست
از هر جهة معمور و آباد است کشتیهای بسیار ایستاده عموم کشتیهای فرنگستان
و اسلامبول بسمت هندوستان و بنادر فارس غیر از این معبر ندارند مگر از طرف
چین بیایند و از دریای هند بگذرند باینجا میرسند جمعی از ادبای هندوستان

من جمله مولوی محمد حامد بخش و مولوی محمد عزیز بخش ساکن بدایون روهلکهند بافقیر انسی گرفته اند و از هر جا سخن میرفت تا از عرفی علیه الرحمة صحبت شد که در زمان اکبر شاه در لباس کلیم وارد محضر ابو الفضل ابن مبارک شد و او از ندمای ملک بود با دم خود گفت یک اخگری بیار و بنه بر چلیم ما عرفی بدون درنگ فرمود اما بشرط آنکه بسوزد کلیم ما مراز فیض آثارش در امر دسر واقع است مطاف تمام خاص و عام است روز مَیلهٔ آن مصداق فرموده او ظاهر است چنان با نیک و بد بسر کن که بعد از مردنت عرفی مسلمانت بزمزم شوید و هندو بسوزاند و در مدح جناب ختمی مرتبت بزبان پارسی مولوی حامد غزلی گفته و نقل می نماید ای گل گلزار خلت عارض نیکوی تو سرو بستان رسالت قامت دلجوی تو مینماید در نظر یکجا هم لیل و نهار در شب اسری فروغ عارض و گیسوی تو میکند از بیخ و بن کوه گناه عاصیان مرحبا صد مرحبا بر قوت بازوی تو حامد دلخسته در طوف حرم شیدای تو دل بسوی کعبه دارد دیدهٔ دل سوی تو و در زبان اردو نیز غزلیات و رباعیات بسیار گفته چون غیر مانوس بود نقل نمود مولوی محمد عزیز بخش میگفت روزی شخص هندی از عربی چیزی خواست گفت ما خیش هندی متغیر شد که چرا فحش میگوئی

گفتم فحش نگفت جواب داد مگر ما معنی ما در نیست و فیش هم فقره است بد گفتن از این مشتیر خلاصه بعد از مغرب لنگر کشیده و میرود فرسخی رفته علیبی در چرخهای کشتی بهم رسید بقرب چهار ساعت تامل نمودند پس از اصلاح روانه شدند

دو شنبه شانزدهم بین مشرق و شمال میروند و در مسئله قبله وجه مسلمانان از هندوی گردانندهٔ چرخ سکان جویا شدند معلم خندید تعجب نمود چون زبان میدانست سبب پرسیدم گفت مگر در کتاب آنها نیست اینما تولوا فثم وجه الله از بت پرست کعبه میجوید گفتم این بیت را عارفی فرموده اینما تولوا را اگر تو خوانده ای چون در حرم بستند سجده بر کلیسا کن و رشته کلام بطول کشید

سه شنبه هفدهم بقولی شهادت جناب رضا علیه السلام است و تحویل شمس ببرج عقرب دریا هم در طرب و جمعی در تعب با واسط شب کشتی بسیار بزرگ مواجه ما گذشت طرفی که دیده میشد چهار مرتبه و هر یک قریب هشتاد چراغ روشن شده بود گفتند لندن میرود

چهار شنبه هیجدهم بواسطه انقلاب دریا احتمال طهارت و صحت اعمال از بین رفت و دو طایفه از اسلام در سقوط تکلیف نزاعی داشتند و در شروط حرفها زدند و تمام با این اختلاف متفق بودند که نفلی خلف کل بر و فاجر

پنجشنبه نوزدهم واه واه وسبحان سبحان سندبیا وغفان کابلی وافغان وکسافت
وجمعیت بحدی دریارا متلاطم وصدا درآورده که جمعی بکسالت وبعضی راحت شدند
معلم حکم داد تمام چادرهارا برداشتند شب بارندگی سخت شد من فوقهم
ماء المطر ومن تحتهم بحر الاحمر ومن جوانبهم رعد وبرق یجعلون اصابعهم
فی اذانهم من الصواعق حذر الموت شب تاریک وبیم موج گردابی چنین هایل کجا دانند
حال ما سبکباران ساحلها چون شب اربعین سبط رسول رب العالمین بود
بحضرت خامس آل توسل یافت واندکی آرامی روی داد

جمعه بیستم وکان العناصر والموالید والسموات والارضین تبکی علی الحسین ع
السلام علیك یا اباعبدالله وعلی الارواح التی حلت بفنائك موجی بجنبش آمد و
برخواست کوه کوه ابری ببارش آمد وبحر بیست زار زار هنگامه غریبی
است با اینحال انقدر یکه مردم بسازنده کشتی بخار اعتماد دارند بخالق بحار
اعتقاد ندارند پنج روز میشود ساعتی سه فرسخ سیر و دو هیچ کناره وکوهی نمودار
نیست دریای عشق را بحقیقت کناره نیست معلم از نگاه نمودن بآفتاب
بتوسط دوربین مخصوص که وضع دیگری دارد سه مرتبه بفاصله دقیقه نگاه
وثبت مینماید معلوم میشود کجای از دریا وچه ساحلی نزدیکست

شنبه بیست ویکم کسالت ونوبه عارض شده در نهایت سختی خداوند مسبب الاسباب
مادری مهربان در کشتی برای ضعیف فرستاده از هر دوا وغذای مناسبی موجود نمودند
ازسبب سازیش من سودائیم وازسبب سوزیش سوفسطائیم الهی ان ترحمنی فانت
اهل وان تعذبنی فانا اهل

یکشنبه بیست ودوم از قرار تقریر ریاض الدین صاحب روزنامه خیرخواه اسلام
ازجانب کوک صاحب باحاج هندی است از بندر جده تا بمبئی دوهزار میل
میشود واین کشتی شبانه روزی دویست میل طی مسافت مینماید وبواسطه توقف
عدن وطوفان دو روز تاخیر بهم رسید امروز از محاذات کراچی گذشته است
واگر این دوام نبود وارد بمبئی شده بودند

دوشنبه بیست وسیم عظیم بیك نامی است از سرداران شهر سبز بخارا بعد از آنکه
روس استیلا یافته تاب مقاومت نیاورده فرار نموده وقرار بقندهار گرفته
امیر عبدالرحمن خان ماهی دوازده تومان کابلی مواجب دارد تومانی بیست روپیه
انگلیس صحبت از وضع حالیه افغان وایران مینماید واصرار دارد که بعد از
ورود بمبئی بروم بجلال آباد وکابل وبخیال خود محبتی نماید من بهر جمعیتی نالان شدم
جفت بدحالان وخوش حالان شدم هر کسی از ظن خود شد یار من واز درون من

بخت اسرامین اول غروب بیست کشتی هریک را معلم گرفت ودر وقت سحر
چراغ قلابه نمودار شد واین چراغ برای هدایت سفن بر سر مناره در کناره شبها
روشن میشود وحرکت مینماید ومختلف روشنی میدهد که مشتبه بستاره نگردد

سه شنبه بیست وچهارم اول آفتاب در لنگر کاه بمبئی بلطف الهی وارد شدند
مقارن وصول با کشتی لندن هم رسید شلیک توپ برای میل مقرری نمودند وازاداره
پلیس بحری وحافظ الصحة وصاحب کشتی رخصت نزول حاصل کردید در دقایق و
هوری نشسته به بوری بندر پیاده شد متحفظین گمرک اجازه عبور دادند در کاری سوار
شده بتوسط آقا میرزا احمد که از منسوبان ضعیف هستند ودر بمبئی سالهاست بتجارت
اشتغال دارند بقرب منزل عمدة الاعاظم حاجی محمد حسن تاجر کازرونی مشهور بمرتسی
وحاجی محمد صادق تاجر نمازی زید اعزازهما نزدیک محبس وقید خانه بزرگ محله سرکاری
خانه در ماه مبلغ بیست وپنج روپیه کرایه نموده ومصداق الدنیا سجن المؤمن ظاهر
شده تا مقدر الهی چه باشد وچون در ماه ذی الحجه هزار ودویست ونود وهفت
الی ربیع نود ونه رجب تقدیر بسیاحت غالب شهرهای هند موفق شده وآنچه
از اوضاع آن ملک دیده تحریر نموده تکرار نمی نماید مگر بذکر شمه از عموم حالیه مردمان
آنجا وگذارشات یومیه وبرخی از حالات کسانی که ملاقات حاصل میشود که غیر

مقصود از گردش در جهان دیدن ایشان است بلکه علت غائی خلقت
پی بردن بانسان وتحصیل انسانیت است حکیم سنائی فرماید آسمانهاست در ولایت

جان کارفرمای آسمان جهان
دره روح پست وبالاهاست
کوههای بلند وصحراهاست

خلاصه وصف حال ساکنین هندوستان ومذاهب
مختلفه ایشان را بعضی بنظم در آورده بنقل چند بیتی اکتفا مینماید مرا دست قضا افکند
چون باز بسوی مرز هند از ملک شیراز نه فرم را در آن کشور بهائی در آن
محرمی نه آشنائی گروهی کج زبان ومختلف حال همه اندیشه در جمع زر و
مال بهایم وار زیشان مردمی گم بخود بیهوده بسته نام مردم زپا تا فرق
در فکر درم غرق نکرده در میان نیک وبد فرق در آن کشور گروهی از هنود ند
که آنجا سالها هستند وبودند یکی پوزش بر گوساله برده یکی خورشید را یزدان
شمرده سوی دیگر گروه شوربختی توسل جسته هر دم از درختی کشیده
بر جبین سیحون پلنگی هزاران شکل وهر شکلی برنگی زبول گاو این یک شست و
شویش ز آب گنگ آن دیگر وضویش گروهی دیگر از گودرز وبهمن
گزیده اندر آن کشور نشیمن ولیکن اصلشان بر باد رفته نژاد خویششان از یاد
رفته بظاهر جمله بر قانون زردشت بباطن خالی از کیششان مشت

گروهی نیز آنجا ازیهوداند. که از هرفتنه آنجا خوش غنودند ولی از دست
داده رسم هرون همه در آرزوی کنج قارون چنان دلشان بجمع سیم
غرقست نه در شنبه نه در آدینه فرقست گروهی چند هست از اهل اسلام
که ننگ آرد اگر شان بشمرم نام اگر ایشان شمارم هر فضیحت بسی شرم آرم
از صاحب شریعت گروهی کاندران کشور عزیزاند گروه بی تمیز انگریزند
مسخر کرده ملکی را بتزویر بحیلت برده آهو از کف شیر بکشورشان اگرچه
بانظام است اگر آسوده کی جوئی حرام است سراسر در خیال مال خویش اند
بخود دلخوشند و بر هر فرقه نیش اند زسود خود چو دلشان شد طربناک
ندارند از زیان عالمی باک فتوت پیش شان گم گشته نام است
وفا در ملت ایشان حرام است

چهارشنبه بیست و پنجم نوابان سلطایان جلالت مآبان آقا جنگی شاه و آقای
اکبر شاه دام اجلالهما درویش نوازی فرموده از ملاقات ایشان خیر صبح چهارشنبه
آخر صفر بخیر و تمام خستگی سفر رفع شد و عزم رحیل باقامت تبدیل گردید از حالات این
خانواده جلیل و سادات نبیل بذکر شمه مینگارد مخفی نماند مرحوم عطا شاه السید
محمد حسن الحسینی الشهیر به آقاخان ابن شاه خلیل الله طاب ثراهما نسبت نسب ایشان

بجناب

بجناب محمد بن اسمعیل ابن امام جعفر الصادق ع منتهی میشود و همواره اجداد ایشان
مانند غالب سلاطین صفویه رضوان الله علیهم در مجاهده با اعادی دین مبین
اشتغال داشته اند و عباسیان از تیغ بیدریغ آنها ایمن نبوده اند و مردم را
به تشیع دعوت می نموده اند و بقایای بنی امیه که در اندلس و مغرب لوای تغلب
افراشتند بشمشیر این سلسله بکلی انقراض یافته و بمقر اسلاف شتافتند و در بلاد
مصر و یمن و هندوستان و سایر بلاد جمع کثیر و جم غفیر را بحب علی و آل اطهارش
خوانده و در امورات شرعیه ظاهریه مطابق قوانین امامیه عمل نموده اند و در ام
طریقت و باطن رشته سلسله خود را بحضرت صادق ع میرسانند و جناب اسمعیل
چون فرزند اکبر و شیخ طریقت از جانب پدر بزرگوارش بود و تلقین ذکر و فکر
میفرمود این سلسله را اسمعیلیه خوانند و بعد از فوت اسمعیل اختلاف بهم رسید
جمعی که هوا و هوس در سر داشتند گفتند اسمعیل از دنیا نرفته و اوست امام و
مهدی موعود و بر قدر جناب صادق نمودند جنازه اسمعیل را برای رفع شبهه باطله
آنها مفید نیفتاد و این گروه بسیارند و در هند با آنها صحبت نموده و میگویند غیبت
امام از آن وقت و این حقیر کتابی دیدم بخط نسخ بعربی تاریخ کتبش سنه هزار و نود و
هفت در اصفهان محمد شفیع نامی تحریر نموده و نام مصنف در آن کتاب معلوم نمیشود

وصاحب کتاب را عقیده آنستکه مهدی موعود مهدی بن عبدالله بن احمد بن محمد
بن اسمعیل است که راس ماه سیصد بوده وادله اقامه نموده وعلائمی که جناب رسول
در ظهور آنحضرت فرموده منطبق می نماید ومیگوید کتب عدیده در مناقب این مهدی
نوشته ام ودر آخر کتاب می نویسد وقد ذکرتُ ماجریٰ من ذلک فی سیر
المعز لدین الله وما ذکرنا الا ما اثبتناه فی غیر هذا الکتاب ودیگر طایفه قرامطه وبعضی از ملاحده
الموتیه بودند که خود را در این سلسله اقحام نموده ومعاندین محض لجاج والحاد در باب
اسمعیلیه علویه نسبتها بسته اند وهواخواهان عباسیان این دو طایفه را الغرض
جزو آنها نموده اند چنانچه عبدالله بن معتز عباسی در قصاید خود ذم آل ابی طالب را
بمعایب قرامطه نموده ویکی از سادات علویه قصیده در جوابش فرموده که از
آنجمله این بیت است وتنسب افعال القرامط کاذباً الی عترة الهادی الکرام
الأطائب ومقصود از این بیانات همه آنکه در تمام فرق وطوایف
حق وباطل ومشتبهین بحق وباطل بوده اند واشخاص بی اطلاع از حقیقه هر کس
یا برای امر دنیا واغراض نفسانیه درباره مردمان بزرگ بهاره طعن ودق
بطور مطلق زده اند چنانکه جمعی بدون تحقیق وتعمیق عرفای شامخین را محض اطلاق
لفظ صوفی بد گفته وحلولی واتحادی وغیر اینها که بلباس اهل تجرید بصورت

بوده نسبت بصوفیه داده اند واگر چنین باشد که در هر طایفه یکی بد باشد
ذم آنها تماما روا باشد اخبار در قدح متشبهین بعلم تجدید قضا فراست در هر که
تو از دیده بد می نگری از چنبره وجود خود مینگری خلاصه قاضی
نور الله رحمة الله علیه در مجالس مفصلا احوال هر یکرا متعرض شده ومیفرماید
آنچه مؤلف کتاب در تحقیق حال علویه اسمعیلیه وفروع ایشان از جمیع استنباط
نموده آنست که خلفای اسمعیلیه در اصول شیعهٔ امامی بوده اند لیکن اسمعیلیه
ودر فروع نیز بمذهب شیعه عمل نموده اند وآنچه بقرامطه وبعضی از ملاحده الموتیه
نسبت میکنند ایشان از آن بحسب ظاهر وباطن تبرا اند وآنچه درباره حسن
صباح گفته شده از عناد خواجه نظام الملک است وخواجه از هواخواهان
عباسیان بوده الحاصل آنچه این ضعیف از احوالات این خانواده مشاهده
نمود بقانون شریعت مصطفوی وطریقت مرتضوی سلوک مینمایند وبا
مشایخ سلسلهٔ نعمة اللهیه طریق مودت والفت نموده اند ودر اوایل سال نود و
هشت حقیر بهندوستان بودم وبواسطهٔ دوستی قدیم که مرحوم آقا خان وآقا
علی شاه با والد ما جد فقیر رحمة الله علیهم در زمان شاهنشاه مغفور محمد شاه سرور بالله
الله تعالی حلل النور درمیان داشتند بمفاد الحب یتوارث میثاق عهد

مودت اتفاق افتاد میدیدم در ترفیع لوای شرع و ترتیب مجالس ذکر مصیبت
ائمه انام علیهم السلام و دعوت هنود بدین اسلام و در بذل مال بخواص و عوام
بی اختیار بوده و مراسیل هر یک از علمای اعلام میرسید و درباره هر آواره
سفارش نوشته بودند در کمال اعزاز و اکرام بیش از آنچه مقصودش بود ادراک
مینمود و دواوین شعرا در مدح جود و عطا و سخای عطاشاه مشحون است چنانکه میرزا
حبیب قاآنی گوید در قصیده که هنگام حکومت خطه کرمان بوده مطلع است
آدمی باید بیکبیتی عمر جاویدان کند   تا که از صد یک تواند مدح آقاخان کند
و مرحوم میرزا محمود حکیم در تشکر از اعطای پول و دندان بنظم گوید   حاتم طائی
اگر بر مستمندان نان دهد   من فدای آنکه او هم نان و هم دندان دهد   و مرحوم
میرزا احمد وقار شیرازی گفته و این چند بیت نقل میشود   ز ایران سپری
آنجا کامکار است   که یکتن لیک در معنی هزار است   عطا شید حسن
سپهر سنج   که بخشد سائلان را گنج بی رنج   حساب بخشش او کس نیارد
جز آنکو ریگ صحرا ها شمارد   و در همان سال (جمادی الاولی) از این دار فانی ارتحال نمود و مرحله
عمر شریفش از هشتاد متجاوز بود و در معموره بمبئی بقرب باغ ملکه بستان صفائی را
ابتیاع و در وسط آنجا عمارات عالیه بنا نموده و در سردابه که از تربت عتبه

حسینی سلام الله علیه تبرک شده بود دفن نمودند و هنگامی که جنازه را از محل خود نقل
مینمودند حقیر حاضر بود با وجود بعد مسافت و بارندگی سخت اکثر گروه انبوهی حاضر
و همگی پیاده تشییع می نمودند و از غرفهای خانها مردم شیرینی و پول و گل بر جنازه میریختند
رحمة الله علیه و مدفن باروح و ریحانش موسوم بحسن آباد است و در ایام عاشورا
تعزیه داری خوبی آنجا میشود آن مرحوم سه نام نیک پس از خود در صفحه روزگار
یادگار گذاشت چنانکه مرحوم صفا گفته   یکی ز یشان علیشاه جوانبخت
سزای افسر و شایسته تخت   عطا شه را همین پور کبار است   که مامش
دخت ایران شهریار است   دوم پور جهان جویش جهانگیر   که گیر
از وی رمد چون آهو از شیر   ملک روی و ملک خوی و ملک سان
ولی انسان چه عین انسان   سوم پورش چو اکبر شاه پیروز   که شانش
قدر بادا روز نوروز   همه از نسل خیر المرسلین اند   ز انساب امیر المؤمنین اند
و بر حسب قانون طریقت قایم مقام پدر آقا علی شاه بر مسند خلافت مستقر
گردید و مریدها ربقه اطاعتش در گردن و برادران کمر همت از روی صدق
بخدمتش بستند و این مثل در حق آنها صادق بود که هم کالحلقة المفرغة لا یعلم
این طرفاها سه نباشد بریشم ار او را پرنیان خوانی و حریر و پرند تا آنکه

روزکار بوقلمون رنکی ریخت وفتنه انکیخت وخاک مفارقت بیخت نواب آقا
علی شاه شهر ذی القعده ۱۳۰۲ ازدار فانی رخت عاریت بسرای جاودانی کشید
و در عتبات عالیات بروضهٔ جدّش خرامید جملهٔ دنیا زکهن تا زنو
چون کذران است نیرزد دو جو حقیر بقرب دو سال در محضر منیر منظرش
در شب و روز سفر وحضر بودم در رسوم وقواعد فقر خبیر وبصیر وبصحبت مرحوم
رحمتعلی شاه در کاظمین علیهما السلام رسیده واز آن بزرکوار مکرّر کرامات بسیار
نقل میفرمود واکر بعضی کوشها کر نبود حکایت مینمودم خلاصه بمفاد آیه وافی
هدایه مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ اَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا اَوْ مِثْلِهَا بعد از مرحوم آقا علی شاه
یکتا فرزند ارجمند نبی همتای او نواب مستطاب سلطان محمد شاه بر حسب
قابلیت اصلی واستعداد ذاتی بلکه بهمّت فقرا وخواست خدائی بجای پدر
متمکن کردید آفتابیست چشم بد ز دور آسمانیست پر کواکب و نور
آیت رحمتی بری از ریب جلوه کر آمده ز عالم غیب یا رب این
نخل زندکانی را تازه رس میوهٔ جوانی را که بخوناب دیده پرورده است
آب از جویبار دل خورده است چون نفس روح پرورش داری
تا ابد سایه کسترش داری واز آنچه سبق ذکر یافت از طرف پدر حسب

ونسب این آقازاده نجانواده سلطنت وخاندان رسالت ظاهر کردید و
امّا از سمت مادر نیز نجاقان مغفور منتهی میکردد و نواب علیه شمس الدوله طاب
ثراها ومرحوم نظام الدوله را میتوان کفت نام نکی از علیا حضرت مریم
سیرت ویکتا کوهر صدف عصمت وعفت شمس الملوک دامت خدارتها
واطهار تها بزرکتر در صفحه روزکار یادکار نکذارده اند وبرادران عالی درجات
همواره بوجودش افتخار نمایند شاید وباید واکرچه در زمرهٔ عفایف و پرده کیان
ولی در لوازم بزرکی کوی سبقت از غالب امرای عظام ربوده در صفای
عقیدت وآداب طریقت رابعه را ثانی وتالی او توان خواند ونواب
سلطان محمد شاه را الحق چنین مادری سزا است که عیسی را غیر از مریم مامی نسزد
وبا وجود حداثت سن که اکنون مرحله عمرش چون ائمه اش بدوازده رسیده
واز اولیای عظام سلسلت نیامیم که برده و دو صفری اضافه نمایند در عموم
آداب ورسوم واصطلاحات علوم ماهر وباهر کردیده وبحمد الله در تهذیب
اخلاق بین الاماثل والاقران طاق ومانند پدر وجد با اهل معرفت الفت
ومیثاقی دارند واز مردمان بیکار وبیعار همواره برکنار زنند در کلشن بخش همیشه اصحاب
حال واهل کمال مسکن دارند وباسر آمد احباب وقدوهٔ ارباب فضل وآداب

عمدة العلماء العاملین میرزا محمد حسین جناب کرکانی زید توفیقاته که در فنون دانش
و بینش بی نظیر اند در مراتب علم مانوس و بهفهم شاهد بزرگی است بر بزرگی قدرش
که یُعرَفُ المَرءُ مِن حِلیَتِه و اقوی دلیلی بر علوّ قدر و مرتبت و کافی ترین
برهانی بر استعداد و قابلیت او همین بس که در این اوقات از دربار همایون
اعلیحضرت شاهنشاه ناصر الدین شاه دین پناه خلد الله ملکه و اعز نصره با فتخار
صدور یک طغرا فرمان مهر لمعان مورد مرحمت و عطای تمثال مبارک مرصّع به
الماس اختصاص یافتند و مفتخر گردیدند و این نشان مختص بامرای عظام است
و این دعاگو تمثال همایون و فرمان جهانمطاع را زیارت نموده از جمله محسنات
او بعلاوه صحه و مهر مبارک همایونی بخط و انشای مقرب الخاقان میرزا
رضا قلیخان مستوفی دام توفیقاته بود که الحق در آن شیوه خواجه اختیار را
احیا نموده چنانکه در اختیار درویشی خود را احیا فرموده و محض خدمت و نصرت
بدرویشان از حضرت رحمتعلی شاه بمنصور علی لقب یافته از خداوند میخواهیم
همواره موفق و مؤید باشند

پنجشنبه بیست و ششم بعد از ملاقات جمعی دوستان که زحمت کشیده بودند
بدیدن آمده بعزم استماع مصائب اهل بیت طهارت سلام الله علیهم

بمجلس نواب اکبر شاه فایز گردیده فیض یاب شدم مجمع مؤمنین بود و آقا میرزا محمد تقی
شیرازی که در میان اماثل و اقران ممتاز میباشند صعود بر منبر نمود و از عیون منجمده
سیل روان و قلوب منقلبه را منقلب گردانید در این دو ماه مخصوص در عشر اول
محرّم و آخر صفر غالب آقایان عظام و صاحبان تجار ذوی الاحترام لیلاً و نهاراً
شغل شاغل خود را بارتفاع لوای مصائب آل اطهار قرار داده امید آنکه این
وسیله و ذریعه موجب ارتقاء مدارج سعادات دارین برای همه باشد که
در سایر شعایر دیگر هم ساعی بشوند انشاء الله تعالی

جمعه بیست و هفتم عصر را امام باره جناب امین التجار و شب را امام باره معروف
بشوشتریها موفق شده ضمناً نقل نمودند کشتی تجار از حاجی قاسم نام هندی یکهزار و
سیصد تن در او بوده بین کراچی و بمبئی غرق شده واحدی سالم نمانده کاَن لم یکن
شیئاً مذکوراً از قرار مذکور گردبادی دفعةً بآن کشتی برخورده و مهلت بمعلم
و سکانی نداده و میگویند در بسیاری مواضع صدماتی به پلهای بزرگ و
کشتیهای کلکته وارد آمده باصطلاح ملاحان بادبانی ضربه عقرب بوده

شنبه بیست و هشتم روز رحلت حضرت ختمی مرتبت و جناب امام حسن صلوات الله
علیهما است و نحوست این ماه عمده باین سبب میشود باشد دو ساعت از آفتاب

گذشته در حسن آباد فرخنده بنیاد نواب مستطاب صفدر جنگ الشهیر بجنگلی شاه
دام بقاه دعوت نموده بودند رفته تعزیه داری خوبی شد جمعی از اعاظم تجار و امرای
با اقتدار در آن محضر فیض بودند من جمله معتمد السلطان امیر الامراء العظام حاجی میرزا
حسین خان جنرال قونسل دولت علیه ایران دام اجلاله تشریف داشت تجدید
عهد مودت و محبت قلبی فرمودند چنانچه خوشوقت شدم از ملاقات ایشان که حدی
نداشت وضمناً از گذارشات جویا شدم از بابت منزل سخت میگذرد
اگرچه این خانه سابقاً هم کارپردازخانه بوده و بمبلغ چهارصد و پنجاه تومان
کرایه میدهند ولی بالنسبه بشأن جنرال قونسلی هندوستان سزاوار نیست
منزلهای مناسب با دولت علیه باید بشنید بعلاوه زیادی کرایه کمتر منزلی
که بکار کارپردازخانه بیاید و مناسب باشد بدست می آید و باین سبب
اسباب خفت برای دولت و زحمت برای تبعه فراهم است علم دولتی را
هر روز باید بدوش حمال داد و از این خانه بآنخانه بکشند و تا مردم بلدیت
بهم رسانند بجای دیگر باید رفت از این محله و اگر چنانچه دولت علیه
ایران صانه الله عن الحدثان خانه برای کارپردازخانه مقرر میفرمود ابتیاع
نمایند مزید شوکت دولت و آسایش قونسلات بود از خداوند مسئلت مینمائیم

که حضرت ظل الله ناصرالدین شاه را همواره مؤید و موفق بدارد و در اجرای این
امر بزرگ حکم و فرمان با منشای عالی مقام بفرمایند
یکشنبه بیست و نهم جمعی از آشنایان بدیدن آمدند نقل نمودند از طهران نوشته شده
حاجی ملاعلی کنی که از اجله علمای اسلام بود و آقا محمد رضای قمشه که در زمره حکما بوده
در یکروز دار فانی را بدرود کردند یکی در منقول و دیگری در معقول ترویج دین
مبین میفرمودند در طهران رحمة الله علیهما بعضی همت نموده اند در مسجد اینها
خیال دارند مجلس فاتحه خوانی ترتیب بدهند واقع بسیار کار بموقعی است و این
مسجد را حاجی حسین شیرازی بنا نموده و بواسطه این کار خیر معروف بحاجی
حسین مسجدی گردیده چندان وقتی نیست که بهشتی شده بسیار بنای ممتاز نیست
مخارج بسیار کرده در آن مسجد و چون عموم بنا و معمار این ملک هندو هستند
زحمت کشیده معمار و عمله جات از ایران طلبیده مسجد اُسّس علی التقوی موقوفات
بر آن مسجد از دکاکین و عمارت قرار داده از قرار مذکور پس از فوت او حیف و
میل میشود در این اوقات عمدة الواعظین جناب آقا میرزا نصرالله اصفهانی
سلمه الله روزهای جمعه در مسجد موعظه مینمایند از اخبار ائمه اطهار بعبارات شیرین بگوش
مردم میرسانند انشاء الله خداوند عالم گوش شنوا بهمه ما با عنایت فرماید

که در زمرهٔ لَهُم آذانٌ لا یَسمَعُون و مصداق اَتَأمُرُونَ النّاسَ بِالبِرِّ وَتَنسَونَ اَنفُسَکُم نبوده باشیم بمنّه و جوده امام جماعت مسجد جناب حاجی سیّد محمّد از اخلاف مرحوم سیّد نعمة الله جزائری و ظاهر الصّلاح است و جمعی از برای محض شهرت خود شان او را متّهم ساخته و میگویند از رفقای باب باشد ملقّب بنور الحق کسی از این ضعیف از حال او جویا شد فرمود

شیخ بخاطر رسید گفتم در ظاهرش عیب نمی بینم و از باطنش غیب نمیدانم و این شبهه دور نیست از معاشرت با مبلّغ الرّساله و رفقای او بهم رسیده و از این سبب فرموده اند اِتَّقُوا مِن مَواضِعِ التُّهَم یار بد بدتر بود از مار بد از فضل حق امیدواریم رفع این شبهه فاسده را بزودی بنمایند انشاء الله

دوشنبه سلخ اللّهمّ اَسلِخ عَنّا لِباسَ الرَّأیِ وَالقِیاسِ وَاَلبِسنا لِباسَ التَّقوی وَالیَقین میگویند از شب تا سه شب دیگر چراغان است بواسطهٔ دیوالی هنود که هر ساله در موقع خریف بحساب خود عید می نمایند و ما هلال ربیع را بقندهای بدیع مرحمتی سرکار جلالت آثار جنرال قونسل هندوستان دام اجلاله دیدیم اللّهمّ بارِک لَهُم وَلَنا مَن بَشَّرَنی بِخُرُوجِ صَفَرٍ بَشَّرتُهُ بِدُخُولِ الجَنَّة و یقین است اگر بجمال خود شان چشم ما را روشن فرموده بودند کام دل ما شیرین تر از این بود

سه شنبه غرّه ربیع الاوّل ابن خلّکان را گشودم اتّفاق احوال بِشرِ حافی بود سبب توبهٔ او را چنین مینویسد روزی در راه میگذشت دید ورقه که اسم خدا بر او نوشته شده و پای مردم با او میرسد ورقه را برداشت احترام کرد و مصفّی نموده در سقف خانه نهاد شب در خواب دید با و فرمودند یا بِشر طَیَّبتَ اِسمی لَاُطَیِّبَنَّ اِسمَکَ فِی الدُّنیا وَالآخِرَة بعد از بیداری توبه نمود و سبب حافی بودن را میگویند بند یک نعل از کفش دوز طلب نمود گفت شما چه قدر بمردم زحمت میدهید یکتای دیگر را هم از پای در آورد و دیگر کفش نپوشید و در ضمن حالات عارفات و اخوات بشر را متعرّض یکی از آنها وقتی از احمد بن حنبل پرسید که با ضوء سراج غزل نمایم وقتی تمام میشود با ضوء قمر آیا هیچ بر من لازم میشود برای مشتریان بیان نمایم گفت آنچه را بنظر خودت امتیازی حاصل شده بیان باید نمود خلاصه بسیار مقدّسه بوده و بشر فرموده من کسب معرفت از او نمودم امّا آنچه بصحّت پیوسته سبب توبهٔ بشر آنستکه در خانه تغنّی و لهو و لعب اشتغال داشت حضرت موسی ع ابن جعفر ع از در خانه او عبور میفرمود جاریه بیرون آمد فرمودند مولای تو آزاد است یا بنده عرض نمود آزاد است فرمود اگر بنده بود شرائط بندگی را بجای می آورد و تشریف بردند جاریه تفصیل را به بشر

رسانید ازین کلام اثری در قلب او ظاهر گردید گفت گوینده را نشناختی جواب دادند پای برهنه بیرون دوید تا خدمت حضرت رسید بپای حضرت خود را انداخت و توفیق توبه و تلقین یافت و دیگر کفش نپوشید بواسطه آنکه بالحال بوصال دوست رسید رحمة الله علیه

چهارشنبه دوم پاکتی از شخص بزرگی که همواره با فقیر در غیاب و حضور محبت قلبی و مودت یکجهتی دارد رسید مشتمل بر خوشوقتی از ورود فقیر بود جوابی هم عرض نمود و بعزم بازدید بعضی از آقایان کرام و صاحبان عظام از منزل بیرون رفتم وضع حالیه بمبئی بچند سال قبل نسبت ندارد از هر جهة معمورتر شده در صورت چنانکه گلهای فرنگی رنگ خوبی دارد اما غالباً بوئی ندارد مردمانش نیز غیر از طبیعت و لوازم مدنیت هنوز بانسانیت نرسیده بلکه رفته رفته کسانیکه خارج از آن ملک بوده اند و چندی مانده اند بعلاقه مجاورت و معاشرت کمالات انسانیت را ترک گفته اند و فراموش نموده اند

پنجشنبه سیم اول آفتاب حاجی عزیزا اصفهانی که قرض خواه بود و در جده پول داده بود که در بمبئی باو رد نماید آمد و گفت روز شنبه کشتی میرود و منهم مرخص میشوم مطلب معلوم شد که شاهد بر سر چه آمده است هرجا که مظنون بود فرستاده که تنخواهی

قرض شود و برات نماید ممکن نشد خبر یاس رسیده لا اتهم کتم الذین مضطر بحضرت کریم جل الائه متوسل گردیده یَا مَنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَیَکْشِفُ السُّوءَ در آنحال قادر متعال از دست کسیکه گمان نبود این عقده را بگشود آقا غلام حسین تاجر لاری زید عزه بملاقات آمد ما را از گرداب غم رهانید و نقد تنخواه حاجی را رد حواله شیراز قبول نمود خداوند دین ظاهر و باطن همه را ادا نماید و این عزیز را جزای خیر دهاد و صفت فتوت بدیگران هم از امثال و اقران او عنایت فرماید

جمعه چهارم جمعی از آقایان زحمت کشیده بملاقات آمدند بعضی از عصا هم بود سخن در آن انجمن داشتند یکی از تجار کلامی از شخص ایرانی نقل نمود و غریب بود که با سگی محشور بوده و با خود رفیق گرمابه و حجره نموده سگ را اجل رسیده در فضای حیرت فزای باغچه خود دفن و گل کاری نموده و گلی بر آن موضع روئیده و برای مردم فضیلت سگ را نقل مینماید و مقصودش باین بیان اظهار عقیده خود است از گوینده این کلام حیرت نمودم ظریفی لطیفه گفت که سگ او معلوم شد بهتر از خود او است

یوم شنبه پنجم پاکتی از اداره تلگرافخانه بوشهر رسید بتاریخ بیست و دوم شهر صفر از حالات متعلقین شیراز و طهران بوشهر گفته بودند و از آنجا با پست فرستاده اند

خداوند انشاء الله همه را سلامت بدارد

یکشنبه ششم الی سه شنبه هشتم کسالت مزاج زاید الوصف است و امروز را وفات
امام یازدهم صلوات الله علیه نوشته اند که در سنه ۲۶۵ از هجرت بوده و خلافت
بامام دوازدهم روحنا له الفداء تعلق گرفته و از تن مبارکش که سال ولادت
باسعادتش نیمه شعبان سنه ۲۵۵ است تقریباً نه سال گذشته بود و غیبت
آن بزرگوار را در دهم شوال همان سال نوشته اند و حال غیبت کبری
بقرب هزار سال رسد باید بحضورش عرض نمود از دست غیبت تو شکایت
کجا برند اللّهمّ اِنّا نَشکو اِلیکَ غَیبَةَ وَلیّنا وَکَثرَةَ عَدُوّنا

چهارشنبه نهم الی دوشنبه چهاردهم ضعف و انقباض و عموم غموم در
این ایام بحدی است که حالت هیچ کار نمانده کتاب مثنوی معنوی را
بگشودم چند بیتی که مناسب حال آمده بود نقل مینماید غم خور و نان غم افزایان
مخور زانکه عاقل غم خورد کودک شکر قند شادی میوهٔ باغ غم است
این فرح زخم است و آن غم مرهم است چونکه قبضی آیدت ای راهرو
آن صلاح تواست آیس دل مشو چونکه قبض آمد تو روی بسط بین تازه
باش و چین میفکن بر جبین شب را جناب امین التجار فرستادند که فردا

اول صبح کاری میفرستم و شما هم بدون ملاحظه سوار شوید بهر جا کاری میرود
برسید این ضعیف هم بملاحظه دوستی سابق ولاحق و همسفری مکه معظمه و حسن
ظن بایشان و اعتماد بحضرت منان قبول امر نموده تا چه مقدر فرموده باشد
حافظ هر چیز و هر کس هر مکان مطلع او بر ضمیر بندگان هم نگهدارندهٔ
ارض و سما حکم او را یفعل الله ما یشاء

سه شنبه پانزدهم بعد از ادای فریضه حسب مواعده کاری آوردند سوار شده
درب سرای جناب حاجی سید محمد پیشنماز رسیده بیرون آمدند باتفاق رفتیم
بقرب نیم فرسخ زیاده بباغ و عمارتی رسیدند متعلق بجناب امین التجار دام
عزه است و این سمت دریا را وال کنزمی نامند بلطافت هوا معروف است
و جماعتی از هنود در این نحو منزل دارند و نام بت آنها وال کشنا است مرده
خود را دفن می نمایند و نام این طایفه گوسائی است معلوم شد جمعی بزرگان و
صاحبان مهمان عمدة التجار حاجی محمد حسن نمازی هستند من جمله نواب اکبر شاه و جناب
جلالت مآب جنرال قونسل دام اجلالهما و معتمد التجار حاجی علی بهبهانی و آقا محمد جعفر
اصفهانی و جمعی دیگر از اعاظم تجار زید توفیقاتهم بعد از آنکه انجمن احباب در
آن گلشن منعقد گردید و تعارفات مرسومه از چای و غلیان در میان رسید سخن از

هر مقوله سیر رفت تا مطلب در باب تشکیل مکتب خانهٔ علیهٔ ناصریه کشید همگی بر
صحت این کار و علو رفعت و بلندی همت سرکار کارگذار و اسلام پرستی ابرا
تصدیق نمودند و قانونی نوشته بصحه و امضا رسید بحمد الله و المنه این مجلس
می توان گفت احسن المجالس است و چنین امری اهم صورت گرفت و از
خداوند جل شانه اتمام و انجام و سایر لزومات را باید مسئلت نمود که دیگر
مانند سنا پور و قبور مؤمنین که چندی زحمت کشیدند و اوقاتی صرف
نمودند و پولی جمع کردند وقتی نگذشت که برهم زدند و مثل تنخواه چاپ خانه
از میانه رفت نشود که در میان طوایف مختلفه خدای نخواسته مطرح شوند
و ضرب المثل کردند و ملت و دولت را بیقدر نمایند

چهارشنبه شانزدهم بملاحظه لیلة العید دوستی بروز محبت را با رسال قند
و چای نموده از محمد و علی علیهما السلام سلامتی و عزتش را متمنی دارد

پنجشنبه هفدهم عید مولود حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه است و اول
انتقال شمس ببرج قوس از برکت این مولود امید است بر تمام اهل ایمان
مبارک و فیروز باشد ساعتی از آفتاب گذشته با آقا میرزا محمد تقی متقی شیرازی
رفتیم بتهنیت عید سعید خدمت وزارت مآب جنرال قونسل و از آنجا بملاقات

نواب اکبر شاه رفته تبریک گفته بگوشه نشسته جمعی که مدح گفتن آنها ذم مردمان
بزرگست از شاعری جز صله را نفهمیده و قافیه را نسنجیده اند هر یک بحضورش
قصیده میخواندند یکی از معارف انجا بالنسبه بهتر گفته بود و این بیت از او نقل مینماید

در آن محفل که او بودی نمیدادند کس را ره   اگر عیسی مریم بود یا موسی عمرانی

بعد از آنکه تمام نمود فواید خاموشی را فراموش نموده بودم تعریفی از او شد
که بسیار بسبک ترکستانی و سنائی علیه الرحمه ساخته شده ناگهان چون
غریب را دیدند دامنم را گرفتند و بسنائی و شیخ سعدی بد گفتند
جز سکوت چاره ندیدم و ملامت خود نمودم که اگر بکنج ویرانه و بقرب
قیدخانه عزلت نشسته بودی بیعزت نمیشدی و اگر زبان بریده بودی
بهتر از آن بود که در چنین محافل سنائی را نام بری که قدرش نسنجند طرفه [illegible]
آنکه معذرت خواست که این شخص مست بود معذورش دارید گفتم دعای
خیرش مینمایم که مرا نصیحتی آموخت از سعدی و سنائی عذرخواهی نمایند

نیست خفاشک عدوی آفتاب . او عدو خویش آمد در حجاب

شنیدم از آن بعد جناب ممدوح غدغن فرموده او را بمنزل راه ندهند
و باطن شیخ را خوشنود نمودند   آسمان شو ابر شو باران ببار

ناودان بارش کند نايد بکار آب باران باغ صد رنگ آورد

ناودان همسایه در جنگ آورد

تم الکتاب المسمی بتحفة الحرمین

بعون الملک الوهاب بسعی واهتمام اقل الاحباب میرزا محمد شیرازی

ملک الکتاب در بندر معموره بمبئی سمت انطباع پذیرفت بتاریخ

بیست دوم شهر جمادی الاولی

سنه ۱۳۰۶ هجری

النبوی

MIRZA MOHAMED SHIRAZI
ملک الکتاب
BOMBAY

MATBA-T-
BOMBAY.
ALAVI

کتابخانه مجلس شورای ملی
۳۹